

فصلنامه‌ی دانشگاه اسلامی / اسم مقاله جدید

کنکاشی در آموزش پزشکی اسلامی و نوین

تهیه و تنظیم: هومن کاغذیان

(پوهشگر و کارشناس ارشد ایمنی‌شناسی پزشکی

در تاریخ ۳/۱۲/۸۱ در ۱۴ صنفه ۴۴ تعوید گردید.

کاغذیان

خلاصه: این مقاله به بررسی هرچند اجمالی پیرامون مؤلفه‌های آموزش پزشکی در دو حیطه تاریخی که مقارن با اوجگیری و باروری علم پزشکی در هریک از آن دور آنها بوده است، پرداخته و ضمن جریان‌شناسی نوع تفکر رایج در هر یک آنها، روشهای مختلف آموزش پزشکی را تدقیق نموده است.

با توجه به تغییرات و چرخشهایی که در عرصه متدولوژی تفکر علمی در طی قرن اخیر از رویکرد کل‌گرا به رویکرد جزء‌گرایا استقرائی پدید آمده است، بدیهی می‌نماید که در روشها و نحوه آموزش علوم تجربی و کاربردی نیز تغییراتی بوجود آید.

تا‌مل همراه با پابندی به روشها و آداب مألوف در آموزش پزشکی اسلامی، ضمن استفاده از سیستمهای آموزشی نوین مانند آموزش مبتنی بر شایستگی، شاید محصول مبارک تعاملی و تعامل این دونوع آموزش باشد، ضمن آنکه در طی مقاله اشارتی به تاریخ علم طب در اسلام و ایران به نحو گذرا گردیده تا در جهت احیاء روحیه خودباوری علمی در نسل فرهیخته و جوان کشورمان گامی مؤثر برداشته باشد. بدون شک مقایسه در مواردی همچون دروس فرعی آموزش پزشکی، آداب تدریس دروس عملی و تئوری، دوره‌های تخصصی پزشکی، منابع درسی پزشکی، آزمونهای پزشکان و جمعیت و وضعیت پزشکان در عصر قدیم و جدید آموزش علم طب، افقهای نوینی را پیش چشم نسل دانشمند جوان جامعه پزشکی کشورمان خواهد گشود.

کلمات کلیدی: آموزش پزشکی - اسلامی - مدیریت دانش - روشهای نوین

مقدمه: با توجه به تغییرات شگرفی که در متدولوژی علوم در طی قرون اخیر بوجود آمده است، مقایسه بین آموزش پزشکی اسلامی و نوین ضروری می‌نمود. البته ادعای را قم این سطور مقایسه‌ای جامع و مانع نمی‌باشد که چنین امری در قالب یک مقاله بعید می‌نماید ولیکن به قدر وسع کوشیده که اشاراتی از هر مطلب بر مطالب برود و افق جدیدی پیش روی مخاطبین فرهیخته آن بگشاید. شاید از کوششهای مغفول عنه در زمان ما، احیاء روحیه غرور و خودباوری در نسل جوان دانشمندان باشد، بعضاً معرفی دانشمندان ایرانی در انتهای مقاله از این نظر بوده است.

بعضاً سبک نگارش در جاهای مختلف مقاله حاضر متفاوت می‌نماید که این به جهت تفاوت در زمان و مکان املاء مطالب در منابع است و جهت القاء بهتر و ایجاد فضای نوشتاری خاص آنها، بدون تغییر آمده‌اند.

آموزش، امری جهانی است و تقسیم بندی آن به دو نوع اسلامی و نوین فقط به لحاظ زمانی و برای انجام مقایسه صورت گرفته است.

× آموزش پزشکی اسلامی:

الف) سن شروع تحصیلات پزشکی:

در آن روزها (۱) تحصیل پزشکی در سنین اولیه جوانی انجام می‌گرفت. از جمله حنین بن اسحق، (۲) هنگامی که برای ادامه تحصیل به بغداد آمد، هفده سال بیشتر نداشت و تازه تحصیلات مقدماتی خود را هم در جندیشاپور به پایان رسانده بود. ابن سینا نیز تحصیلات پزشکی خود را در یازده سالگی آغاز کرد ولی رازی از این مورد مستثناست.

این رسم در تمام دوران و ممالک اسلامی حکمفرما بود. از جمله موسی بن میمون (۳) که یک یهودی اسپانیایی بود، تحصیلات خود را در این رشته در سیزده سالگی شروع کرد. حتی تا حدود یکصد سال پیش هم، دانشجویان پزشکی در دانشگاه الازهر قاهره، در سن دوازده سالگی نام نویسی نموده و دو یا سه سال بعد از آن به بیمارستان قصر العینی منتقل می‌شدند.

ب) دروس فرعی در آموزش پزشکی:

دانشجویان پزشکی علاوه بر مطالب پزشکی، دروس دیگری را نیز تحصیل می‌کردند. این درسها گرچه جزو دروس اصلی نبودند ولی مطلوب و مهم شمرده می‌شدند. از جمله این دروس، هندسه بود و مقصود از تحصیل آن، این بود که مطلب بتواند شکل زخمها را تشخیص دهد زیرا زخمهای گرد به دشواری درمان می‌شدند، در حالیکه زخمهای چند ضلعی به آسانی التیام می‌پذیرند. دیگری رشته بغوم بود تا پزشک بتواند تریب‌های مبارک و منحوس ماه را بشناسد و نیز رشته موسیقی برای اینکه بتواند ضربان نبض را به دقت و ظرافت تشخیص دهد.

ج) روش و آداب تدریس دروس عملی و تئوری:

دانشجویان جوان، تحصیلات پزشکی خود را با کارآموزی و شاگردی زیر نظر اطباء بزرگتر شروع می‌کردند. مهمترین قسمت تحصیل پزشکی کارآموزی عملی در بیمارستان بود. علی بن عباس مجوسی اهوازی (۴) چنین می‌نویسد: «از اموری که بر محصل این حرفه واجب است یکی آنکه وی باید مرتباً به بیمارستانها و آسایشگاهها سرکشی کند و توجه و مراقبت کاملی از وضع و حالات ساکنان آن به عمل آورد. این حضور و مراقبت باید با همراهی استادان بسیار ماهر و دانشمند طب انجام گیرد.» در بیمارستانهای عمومی روش تدریس همان بود که امروز دیده می‌شود. دانشجویان به یک استاد می‌پیوستند و در بازدیدهای روزانه، بخش به بخش او را دنبال می‌کردند.

رازی مشکلترین بیماران را برای تدریس انتخاب می‌کرد و به طوریکه یکی از معاصرین وی می‌گوید؛ عادت او بر این بود که نخست از مبتدی‌ها می‌خواست بیمار را مورد معاینه قرار دهند، اگر شاگردان کلاس اول نمی‌توانستند بیماری را تشخیص دهند، آنگاه شاگردان کلاس بالاتر را برای این کار مأمور می‌کرد و تنها هنگامیکه تشخیص بیماری از حدود معلومات تمام شاگردان بیرون بود، آنگاه نوبت خود استاد فرا می‌رسید.

محل نشستن هر محصلی در تالار سخنرانی بستگی به پیشرفت او در دروس داشت و تمام آنهایی که به یک درجه از پیشرفت رسیده بودند نزدیک هم می‌نشستند.

دانشجویان جوان ظاهراً از حداکثر آزادی برخوردار بودند. از جمله می‌توانستند استادان خود را مورد پرسش قرار دهند و حتی اشتباه آنان را اثبات کنند. به علاوه این تعلیمات به وسیله یک رشته خطابه‌ها تکمیل می‌شد و در جاهایی که مدرسه مخصوصی برای تعلیم طب وجود نداشت این سخنرانی‌ها در مساجد محلی انجام می‌گرفت. روش تدریس با آنچه امروز معمول است کاملاً یکسان نبود. قسمی از کتاب درسی یا متن سخنرانی بوسیله پزشکی که عهده دار این سمت بود، در کلاس خوانده می‌شد و سپس استاد کلاس، موارد مبهم را پاسخ می‌گفت و مشکلاتی را که برای شاگردان پیش می‌آمد توضیح می‌داد.

در درسهای ابن التلمیذ (۵)، دو متخصص دستور زبان عربی نیز به عنوان دستیار شرکت می‌جستند که وظیفه‌شان توجیه اصطلاحات علمی به محصلان و اصلاح طرز تلفظ آنان بود. جلسات سخنرانی بیشتر اوقات مخصوصاً در تابستان و در ماه رمضان و در شبها و ساعات دیر وقت غروب تشکیل می‌شد.

رازی اغلب چنان خسته بود که فانوس خود را روی طاقچه می گذاشت و کتاب را به دیوار مقابل تکیه می داد به طوریکه وقتی خواب او را فرا می گرفت، کتاب می افتاد و او را بیدار می کرد.

لازم به ذکر است که نحوه اداره بیمارستانی که رازی در بغداد تأسیس کرده به نحوه اداره بیمارستانهای امروزی شباهت بسیاری دارد. در واقع سطح بندی آموزشی که امروزه در دانشگاههای علوم پزشکی و بیمارستانها مرسوم است تا حدود زیادی برگرفته از نظام آموزش پزشکی آن بیمارستان است.

د) دوره های تخصصی پزشکی:

تخصص رسمی در رشته های مختلف پزشکی، مانند آنچه امروز متداول است موجود نبود ولی برخی از پزشکان با کسب مهارت و همارست در درمان بیماریها یا در تجویز داروهای معین تا حدودی به متخصصین امروزی شبیه بودند. از جمله ابن سینا در درمان بیماریهای عصبی بیش از دیگران مهارت داشت و بنابراین بسیاری از بیماران روانی به وی مراجعه می کردند. همچنین می توان ابوالبرکات (۶) را که درمان از راه تلقین را به کار می برد متخصص روانی دیگری محسوب داشت.

ه) منابع درسی پزشکی:

«قانون» بوعلی قرنهای در خاورمیانه و اروپا تدریس می شد و رازی نیز نوشته هایش تأثیر عمیقی بر یونانیان در میان کتب درسی پزشکی که از همه متداول تر بودند «فصول» بقراط، «مسائل» حنین و «مدخل» رازی، برای سال اول تحصیلی، کتبی اساسی و مناسب شمرده می شدند. «ابوسهل سعید بن عبدالعزیز نیشابوری» که «النیلی» (۷) نیز نامیده می شد، تفسیری بر این سه کتاب نوشته که مورد مطالعه بیشتر دانشجویان جوان بوده است.

دروس سال دوم شامل «ذخیره» ثابت من قده (۸)، «المنصوری» رازی و «اغراض» سید اسماعیل جرجانی بوده است. بر این کتابها «هدایه» اثر جوینی یا «عفایه» اثر احمد بن فرج افزوده می شد. این فهرست جامع و دشوار برای تعداد زیادی از دانشجویان کافی بود. به محصلین و دانشجویانی که می خواستند مطالعه بیشتر و عمیقتری در اصول فلسفی و نظری بیماریها کنند توصیه می شد که در ساعات فراغت یک یا چند فقره از کتاب «شانزده مقاله» جالینوس، الحاوی» رازی، «کتاب الملکی» علی بن عباس، «صد فصل» ابوسهل، قانون ابن سینا یا ذخیره خوارزمشاهی، سید اسماعیلی جرجانی را بخوانند.

در میان کتابهای بزرگ درسی، «قانون» ابن سینا متداول ترین آنها بود. با توجه به کثرت نقل قولهایی که در آثار نویسندگان بعدی وارد شده و نیز با در نظر گرفتن تعداد نسخه های خطی باقیمانده، کتاب ذخیره جرجانی احتمالاً دومین کتاب مورد علاقه بوده است. وقتی شاگردی، مطالعه یکی از این کتابها را به پایان می رسانید، رسم استاد بر این بود که کتاب را امضاء کند و با این عمل به او اجازه می داد، محتویات آن کتاب را به دیگران درس دهد. این امضاء در حقیقت نوعی معرفی آن کتاب هم شمرده می شد، بطوریکه که دانشجویان و دانشمندان از مطالعه کتب و آثاری که فاقد امضای استادان بسیار بود، امتناع می ورزیدند.

و) آزمونهای پزشکان:

آیا دانشجویان قبل از آغاز طبابت ناگزیر از گذراندن نوعی امتحان بوده اند؟ این سؤالی است که جواب دادن به آن دشوار است. آنچه مسلم است این است که تا قبل از سال ۹۳۱ میلادی (الاقبل در بغداد) برای علاقمندان به ورود در حرفه پزشکی، چنین محدودیتی وجود نداشته است، در آن سال به خلیفه «مقتدر» خبر رسید که اشتباه یک طبیب خصوصی، سبب مرگ یکی از رعایا شده است. خلیفه به مفتش کل (۹) فرمان داد که از کارود دخالت کسانی که قبلاً توسط «سنان بن ثابت بن قوه» مورد آزمایش قرار نگرفته اند، جلوگیری کند. خلیفه این دستور را به دست خود نوشت و از آن پس سنان با اختیار که کسب کرده بود، فقط برای آنهایی که قبلاً به وسیله او امتحان می شدند،

اجازه طبابت صادر می‌کرد و ضمناً معلوم می‌داشت که هر کدام باید در چه رشته‌ای از رشته‌های پزشکی خدمت کنند. شمار پزشکانی که در سال اول مورد امتحان قرار گرفتند، تنها در بغداد از ۸۶۰ تن متجاوز گردید.

این امتحانات البته چندان سخت و جدی نبود. گمان می‌رود در خیو، هم امتحانات مشابهی معمول بوده است، زیرا به طوری که حکایت می‌کنند، ابن الخمار (۱۰) از طرف خوارزمشاه مأمور شده بود رساله مخصوصی درباره امتحان پزشکان بنگارد.

ز) وضعیت و جمعیت پزشکان:

رافائل دومانس، تخمین زده که در زمان او در اصفهان که جمعیت آن بین هفتصد و پنجاه تا یک میلیون نفر بوده، در حدود ۱۵۰۰ پزشک، ۲۰۰ دارو فروش و چند جراح و تعداد بیشماری رگزن وجود داشته است. بیشتر دانشجویان توانگر زاده، طب عمومی تحصیل می‌کردند به امید اینکه پس از خاتمه تحصیل به سمت طبیب حاکم یا اعیان و اشراف محلی یا حتی خلیفه یا شاه منصوب شوند. سلاطین صفوی بسیاری از پزشکان معمولی و بسیار از پزشکان برجسته و ممتاز را در اختیار داشته و سرپزشک ایشان به نام «حکیم باشی» نامیده می‌شد.

× آموزش پزشکی نوین:

با عنایت به تغییر در ابزار آموزش و به عرصه آمدن فناوریهای مدرن که ناشی از بروز و ظهور نگرشهای استقرایی و جزء گرایانه به علم می‌باشد، نحوه آموزش نوین لاجرم دستخوش تغییراتی هر چند عَرَضی گردیده است.

باشد که اطلاع از این روشها و مروری بر پیشینه آموزش پزشکی، قدری خردوزی فلسفی را دوباره به عرصه طب بازگرداند که به نحو عملی شاهد مصالحه دو دیدگاه جزء گرا و کل گرا در طب نوین و آموزش پزشکی نوین باشیم.

الف) آموزش پزشکی در ایران:

آموزش پزشکی در ایران علیرغم حرکت‌هایی مبارکی که اخیراً از سوی وزارت مربوطه در این راستا در قالب برگزاری همایشها و کنگره‌هایی با مضمون آموزش پزشکی صورت گرفته، کماکان در وضعیتی نه چندان مطلوب به سر می‌برد. عدم نوآوری، و تولید سبزه تمودن به حفظ به جای یادگیری فعال، انجام پژوهشهای بی بنیاد بدون توجه به زیر ساختها و اولویتها در این عرصه و انجام اغلب پژوهشهای بنیادین از نیمه راه و... از مصائب و مشکلات فعلی ما می‌باشد. شناخت درد و پرداختن به درمان با توجه به اصول اصیل آموزش پزشکی و تاریخ غنی خود و از سوی دیگر توجه به دستاوردهای نوین دیگران، شاید از کارهای صاحبان ما در عصر حاضر باشد.

ب) روشهای نوین آموزش پزشکی:

علم (۱۱) و دانش (۱۲) امروزه در نقش عاملی جدید در تولید و توسعه مطرح شده است. یعنی اگر آگاهی و تخصص مبتنی بر آموزش صحیح و بجا و بموقع، بکار برده شوند، جایگزین بسیاری از عوامل دیگر مورد لزوم بخصوص زمان انجام کار، انرژی، مواد خام و سرمایه لازم (هزینه) خواهند شد. به بیان دیگر جهان امروز از جوامع وابسته به موادخام و اقتصاد به سمت جوامع و اقتصاد مبتنی بر نیروی ذهن و اندیشه در حرکت است. دوران انقلاب علمی (روزگار غیر خطی شدن تحولات علمی) که در آن، تغییرات کوچک به یکباره نتایج عظیم به بار می‌آورد آغاز گردیده است. در این اثنا اهتمام به بررسی و کنکاش در آموزه‌های نوین آموزش و روشهای آن امری لازم و بایسته می‌نماید تا ضمن پایبندی به اصول و ارکان آموزش سنتی، روشهای نوین را جهت باروری آنها به کار بندیم.

چون متن اصلی مطالب به زبان انگلیسی بوده است لذا ترجمه عبارات به زبان فارسی بعضاً به روانی و سهولت متون فارسی به نظر نمی‌رسند که خود این امر نیز از مشکلات پرداختن بدین موضوعات است ولی بهر جهت اشاره به کلیات شاید در این مقال بسنده نماید و بدین سان لزوم اجتهاد و نوآوری در این باب هر چه بیشتر عیان گردد.

۱. آموزش پزشکی مبتنی بر شایستگی: (trainingCompetency based medical)

اجزای محوری این رویکرد شامل تحلیل کارکردی نقشهای حرفه‌ای، تبدیل این نقشها (شایستگی‌ها) به نتایج و پیامدها و در نهایت ارزیابی پیشرفت یادگیرنده در محدوده این نتایج بر پایه عملکردی است که از سوی او نشان داده می‌شود. پیشرفت صرفاً بر اساس توانایی‌های کسب شده تعریف می‌شود نه بر اساس فرآیندهای زمینه‌ای یا زمان صرف شده در محیط آموزش رسمی. از فواید بالقوه این رویکرد می‌توان به آموزش فرد به فرد انعطاف‌پذیر و ایجاد استانداردهای شفافتر اشاره کرد.

آموزش پزشکی مبتنی بر شایستگی، معمولاً در چهار مرحله انجام می‌شود: تعیین توانایی‌های مناسب، طراحی برنامه‌های آموزشی، طراحی روشهای ارزشیابی مناسب و تعیین حداقل استانداردهای مورد قبول.

رویکرد مبتنی بر شایستگی در مقایسه با رویکرد سنتی به طور بالقوه مبرر به آموزش فرد به فرد انعطاف‌پذیر، ایجاد استانداردهای شفاف و افزایش پاسخگویی عمومی می‌شود.

در این رابطه موارد دیگری نیز وجود دارند که حائز اهمیت می‌باشند: اولاً یک ضریب کلیدی در این رویکرد، تأکید آن بر توانایی‌های بدست آمده است نه زمان صرف شده، به گونه‌ای که یادگیرندگان می‌توانند به سرعت مناسب خودشان پیشرفت کنند. البته در حال حاضر، دوره آموزش پزشکی عمومی و تخصصی ثابت است. ثانیاً تأکید بیش از حد رویکرد فوق الذکر بر روی مهارتها و رفتارها به جای یک درک خشک از مفاهیم پایه‌ای و اصول، خطر تبدیل آموزش پزشکی (medical education) را در بر دارد.

لازم به ذکر است که با تمام محسناتی که بر این روش می‌توان ذکر نمود، عدم به کارگیری صحیح مؤلفه‌های آن، ممکن است منجر به کاهش انگیزه‌ها، تأکید بر حداقل استانداردهای مورد قبول، افزایش بار کار اجرایی و کاهش محتوای آموزشی شود. باید مواظبت نمود تا رویکرد مبتنی بر شایستگی را به طور فراگیر در مراحل از آموزش پزشکی به کار نگیریم که در آن توانایی‌های مشخص و معتبر در دسترس نیست.

در پایان لازم به ذکر است که این رویکرد از چندین رویکرد بالقوه مفید است که احتمالاً نقشی در مراحل مختلف پیشرفت آموزشی خواهد داشت.

## ۲. ظهور دیدگاههای جامع‌نگر (۳۱)، (Holistic)

از آنجا که این رویکرد رفتارگرایانه به یادگیری برای حرفه‌هایی که نیازمند مهارت پیچیده هستند، تناسب کمتری دارد، رویکردهای وسیع‌تری در رابطه با آموزش مبتنی بر توانایی گسترش پیدا کرده‌اند.

یک رویکرد جامع، شایستگی را به عنوان ترکیبی پیچیده از دانش، رفتارها، مهارتها و ارزشهای فردی می‌شناسد.

یک رویکرد جامع‌نگر، زمینه فرهنگی و اجتماعی را در ارزیابی بر شایستگی لحاظ می‌کند و بر این تأکید می‌نماید که چگونه صفات فردی برای رسیدن به نتایج در زندگی واقعی به کار می‌روند.

فراشایستگی (meta \_ competency) برای توصیف توانایی عمومی برای یادگیری مؤثر توانایی‌ها در جنبه‌های گوناگون فعالیت یک فرد به کار رفته است. این رویکردها می‌کوشند که جزء گرایبی را در الگوی مبتنی بر شایستگی به حداقل برسانند.

## ج) وضعیت فعلی در آموزش پزشکی غرب:

به طور سنتی، چارچوب آموزش پزشکی مبتنی بر زمان بود و دانشجویان به صورت دوره‌ای ارزیابی می‌شوند تا نمراتشان مشخص می‌شود. وزن مساوی به فرآیند و پیامد یادگیری داده می‌شود. تأکید بر درک مفاهیم اساسی و اصولی بوده و مهارتها به صورت کلی ارزیابی می‌شوند، در طی سالهای اخیر رویکردهای مبتنی بر شایستگی به تدریج جایگزین این شیوه‌ها شده‌اند. هرچند که رویکرد رفتارگرایانه ممکن است به ندرت برای آموزش در حیطه‌هایی که قواعد سفت و سخت در آنها وجود دارد (مانند دوره احیاء پیشرفته) به کار رود، اما رویکرد مبتنی بر شایستگی از نوع جامع‌نگر به طور وسیعتر به کار می‌رود.

به دلیل تغییر مداوم در علوم زیست‌شناسی و مدیریت نظام‌های مراقبت سلامت، یک چالش عمده برای فرآیند آموزش، آماده‌سازی دانشجویان برای یادگیری مداوم و مادام‌العمر است. برنامه آموزش رسمی دانشکده‌های پزشکی، تقریباً بلافاصله بعد از سپری شدن آنها توسط پزشکان تحت تعلیم، تاریخ گذشته می‌شوند.

این امید وجود ندارد که پزشکان بتوانند در طی یک دوره کاری ۴۰ - ۵۰ ساله، مراقبت مناسب از بیماران را به عمل آورند، مگر اینکه قادر باشند مهارت‌های خود را روز، آمد کنند. یک راه برای کمک به دانشجویان، آموزش آنها به روش علمی است تا بتوانند به مصرف کنندگان دائمی اطلاعات جدید در زمان ارائه آنها در متون یا سایر منابع در دسترس تبدیل شوند.

دانشمندان بالینی به طور طبیعی، وقت خود را بین آزمایشگاه‌ها و موقعیت‌های بالین تقسیم می‌کنند. دانشجویان و دستیاران کنجکاو هم می‌توانند همین کار را صورت دهند.

دانشجویان پزشکی و دستیاران به واسطه آموزش از طرف پژوهشگران و تجارب پژوهش شخصی، فرصت‌های منحصر به فردی را در مراکز سلامت دانشگاهی خواهند داشت تا مهارت‌ها و نگرش‌های ضروری را که به رشد آنها به عنوان پزشک در طول دوره کاری کمک می‌کند، به دست آورند.

در نظام آموزشی غرب آموزش پزشکی در دو مرحله صورت می‌گیرد.

مرحله اول آموزش عمومی پزشکی ((UME(41)) شامل چهار سال است که دانشجویان در دانشکده پزشکی سپری می‌کنند. مرحله دوم آموزش پزشکی که معمولاً تحصیلات تکمیلی پزشکی ((GME(51)) نامیده می‌شود، بعد از دانشکده پزشکی آغاز می‌شود و شامل سالها متعدد دستکاری است که متعاقب آن برای افرادی که مایل به کسب درجه فوق تخصصی هستند، آموزش‌های بعد از دستکاری انجام می‌گیرد. آموزش عمومی پزشکی از قدیم به دو بخش تقسیم شده است که هر کدام دو سال به طول می‌انجامد. در طی بخش دو ساله اول دانشکده پزشکی) که غالباً دوره پیش بالینی خوانده می‌شود( دانشجویان عمدتاً به کسب شناخت عمیقتری از علوم زمینه‌های پزشکی مدرن از قبیل بیوشیمی، میکروبی‌شناسی، آناتومی و فیزیولوژی، ایمونولوژی، پاتوفیزیولوژی، ژنتیک و فارماکولوژی می‌پردازند. دانشجویان همچنین در طی این مدت در فعالیتهای مقدماتی بالینی شرکت می‌کنند که آنها را با اصول اخذ یک شرح حال پزشکی و انجام یک معاینه فیزیکی آشنا می‌کند.

بخش دو ساله دوم آموزش عمومی پزشکی) که معمولاً دوره بالینی نامیده می‌شود( به گذراندن بخش‌های عمده بالینی از قبیل جراحی، طب داخلی، زنان و مامایی، اطفال و روانپزشکی اختصاص دارد. هدف از دوره بالینی آشنا کردن دانشجو با ساختار عملکرد و رفتار انسان در سلامت و بیماری، آگاه ساختن آنها از علل، اختلالات فیزیولوژی و سیر طبیعی بیماری‌های مختلف، آشنا سازی با اصول درمانی طبی، جراحی و معرفی کردن عوامل مؤثر محیطی - اجتماعی است.

چندین مرکز مرتبط به یکدیگر، برای تضمین کیفیت آموزش پزشکی در سطح ملی فعالیت می‌کنند. کمیته مشترک آموزش پزشکی، اعتبار دانشکده‌های پزشکی را از نظر تضمین کیفی آموزش دانشجویان تأیید می‌کند. این کمیته در حقیقت فعالیت مشترکی میان شورای آموزش پزشکی انجمن پزشکی و انجمن دانشکده‌های پزشکی دارا است.

نمایندگان کمیته مشترک آموزش پزشکی به صورت منظم از هر دانشکده پزشکی بازدید می‌کنند تا معین کنند آیا برنامه آموزش و تجارب دانشجویان با استانداردهای ملی از نظر رسالت، ساختار و عملکرد مطابقت دارد یا خیر.

تحصیلات تکمیلی پزشکی عموماً بین ۳ تا ۹ سال به طول می‌انجامد که این مدت به تخصص مربوطه بستگی دارد و شامل یادگیری وسیع تجربی در جریان طبابت واقعی است. تحصیلات تکمیلی همچنین شامل یک جزء اساسی تحت عنوان آموزش نظری است. هدف از این آموزش، انتقال دانش لازم برای تشخیص و درمان است.

جلسات تدریس نظری عبارتند از: راندهای اساتید، سمینارها، سخنرانی‌ها و مطالعه در زمینه تخصصی مربوط به حرفه. در طی تحصیلات تکمیلی، دانشجویان پزشکی واقعاً به یک پزشک تبدیل می‌شوند.

استانداردهای کیفی به کار گرفته شده از سوی شورای اعتبار بخشی تحصیلات تکمیلی پزشکی و کمیته‌های وابسته بازنگری دستیاری، در حال حاضر بر ساختار و فرآیند آموزش مبتنی هستند نه بر برونداد آن.

۳. فناوریهای مدیریت دانش: (Knowledge management technologies)

این روش از فناوریهای مبتنی بر اینترنت و سایر فناوریهای رایانه‌ای برای تدوین یک برنامه آموزشی الکترونیکی (e-curriculum) بهره می‌گیرد. فکری که در پس مدیریت دانش نهفته است، جایگزین کردن اتکای سنتی بر کلاسهای سخنرانی بزرگ با سایر روشهای برقراری ارتباط اطلاعاتی است، یادگیری از راه دور یکی از ایده‌های مربوطه است. اساتید ممتاز می‌توانند دانش خود را با یادگیرندگان در چندین دانشکده پزشکی تقسیم کنند، نه اینکه تنها به دانشکده‌ای محدود باشند که جزو گروههای علمی آن هستند.

سخن آخر: در سراسر مقاله حاضر سعی شده تا مفاهیم هر دو نوع سیستم آموزشی - در مورد سیستم آموزش پزشکی اسلامی به تفکیک و در مورد آموزش پزشکی نوین بنا به مقتضای مقاله تلویحی - اشاراتی برود. تلیف مؤلفه‌های دو سیستم آموزشی، با شناسایی جزء به جزء آنها و شناسایی نیازهای عصر و مصر، می‌تواند گامی در راستای آشتی دادن دو نوع نگرش کلی گرا و جزء گرا باشد که راقم سطور استنتاج آنرا بر عهده مخاطبین فاضل قرار داده است. %

منابع:

۱. تاریخ پزشکی ایران و سرزمینهای خلافت شرقی - سیریل الگود - ترجمه دکتر باهر فرقانی - ویراسته دکتر محمد حسین روحانی - مؤسسه انتشارات امیرکبیر - چاپ دوم - ۱۳۷۱.
۲. آموزش پزشکی مبتنی بر شایستگی - لونگ - مترجم: رضا غلامی - ماهنامه توسعه سلامت و پزشکی سال ۱ - دوره ۲ - شماره ۳ - آذرماه ۱۳۸۱.
۳. تربیت پزشکان فردا، رسالت آموزش پزشکی در مراکز سلامت دانشگاهی - بلومنتال - تاپر - مترجم: حسین غفرانی - ماهنامه توسعه سلامت و پزشکی - سال ۱ - دوره ۲ - شماره ۳ - آذرماه ۱۳۸۱.
۴. نگرش سیستمی - دکتر مهدی فرشاد - مؤسسه انتشارات امیرکبیر - چاپ اول - ۱۳۶۲.
۵. داستان طب، برین وارد - مترجم: حسن سالاری - ۲۰۰۱.
۶. ایمونولوژی سلولی و مولکولی - عباس - لیچمن - پوبر - مترجمین: دکتر رضا فرید حسینی و همکاران. مقدمه مترجمین - انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد - ۱۳۸۰.

{ هفت منزل تا بهار کربلا }

× دکتر سید حسن حسینی

۱. بهار بی خزان (۱۶)

می خون تو فارغ از رزانت

نسیم عشق با یادت و رزانت

ندارد بر گریزی باغ داغ

بهار خون عاشق، بی خزانست! (۱۷) چکیده:

ظهور دین مبین اسلام همچون بهری آسمانی، خزانِ جاهلیت را پس می‌زند اما پس از رحلت آخرین پیامبر برگزیده، خزانِ جاهلیت، خزیده خزیده دیگر بار به جانِ گل و ریحانِ باغ اسلام می‌افتد. برگهای رخ بر زمین می‌غلتنند تا این که حضرت سیدالشهداء پاسداری از باغ داغ‌دیده اسلام را از نو، کمر همت می‌بندد و با خون مقدس خویش و خانواده و یارانش، رسم شکفتن و از حق گفتن را برای همیشه بیمه می‌کند.

واژگان کلیدی:

سیر وسلوک باغ‌ها به سمت بهارِ ذات حق، عصمت ازلی، گل افشانی گلوگاه حسین و یارانش، مغناطیس عشق، آزادیگ و آزاد مردی، دوستی با پیام عاشورائیان، دشمنی با دین به دنیا فروشان و...

در گوشه‌ای از باغ عالم خاکی - جزیره العرب - خزان با فراغ بال و آسوده خاطر می‌تاخت و با جاهلیت - جاهلیتی که از جنس زردی و خزان است - نرد عشق می‌باخت. ویرانه‌های دل و جان بت پرستان زائری جز جغد جهل نداشت که بر کنگره‌های دل‌های بسته شده به خدایان سنگی، شیون سر می‌داد و پراکندگی قبائل را جار می‌زد. هر قبیله و گاه هر خانواده خدائی داشت و هر خدائی بندگان مزدور خویش را! عصیبت جاهلی سگ و اسب و شتر و قبیله خدای سنگی خود را بر سگ و اسب و شتر و قبیله و خدای سنگی قبیله‌های دیگر برتری می‌داد و بیداد، رسم رایج زمانه بود. دست بیداد در پرده جهل، زادگان دختر را - چون ننگ یا گناهی نابخشودنی - زنده زنده در گورهای پراکنده و در میان شیون‌شهای روان و سوزان، دفن می‌کرد و خانواده‌های فقر و گرسنه که یاور و دستگیری نداشتند به رسم جاهلی «اعتقاد» به نوعی خودکشی دسته جمعی - مردن تدریجی از گرسنگی - پناه می‌بردند تا ننگ سئوال و تکدی پیشانی غرورشان را لکه دار نکند. جنگ و چپاول و غارت و راهزنی و زندگانی صلوک وار بر تاروپود وجود همه قبائل چنگ انداخته بود و از هر گوشه‌ای نغمه شوم ستم و ضعیف کشی به گوش می‌رسید.

مردمان حنیف - آرام و بی صدا - تنها خدای یکتای خویش را می‌پرستیدند و چشم به راه بهاری نمادین داشتند که مژده‌اش را در دل کتابهای آسمانی پیشین، چون گلی شکفته بو کشیده بودند، تا اینکه سرانگشتان مهربان مشیت مولای هستی حضرت حق - جل و علا - فرمان رستاخیز سبز اسلام را - چون بوی خوش - در مشام زمین جاری کرد و زمان، بهاری شد. آخرین پیامبران در نوبت، و نخستین ایشان در رتبت یعنی حضرت ختمی مرتبت در دل غار حرا، منشور رسالت را از فرشته امین وحی دریافت کرد و سطر اول کتاب بهارنامه - در سرزمین خزان‌های کهنه کار - رقم خورد و رسول امین و امی و مکتب نرفته و خط نانوخته، به غمزه وحی، مسئله آموز همه مدرسان پیش از خود و همزمان با خود و مردمان دانشی و دانش آوران پس از خویش گشت.

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت

به غمزه، مسئله آموز صد مدرّس شد

حافظ

اما امر این بهار ازلی - که چون غزلی ناب - پرده زمانه را دیگرگون کرده بود، دیری نپائید و از پس آن بهار سبز و آن بعثت شکوفا و از پس فراز و فرودهای برگریز که دیگر باره بر جان و تن باغ گذشت، جهان - آشکار او نهمان - به شدت روبه زردی رفت و مردی و مردانگی مفهومی رو به انقراض و خانه نشین شد.

آیه‌های آسمانی را سایه‌های خاکی از بن و پایه می‌فرسود و تازیانه زیان - انّ الانسان لکفی خسراً - باز برگرد آدمیان فرود می‌آمد.

زیان حال اهل بیت بهار و مردان بهاری و سبز باوران شلاق خورده - و از فریاد به رنگ زرد، قناعت کن از ریاض جهان که رنگ سرخ به خون جگر شود پیدا!

«صائب»

جاهلیتِ نخستین که پس از سفر رسولِ بهارِ آخرینِ دیگر باره چون خزان در باغها خیمه زده بود تلاش داشت تا این معنی را جایگزین بشارت‌های نورانی قرآن کریم کند و جهان را از وزشِ نسیمِ نجات، برای همیشه مأیوس و سرخورده و ناامید کند و به بندِ اذقیادِ خویش در آورَد!

آن گلی که در «لیله‌البت» در گلدانِ نبوی خوابیده بود و هم او می‌توانست به جای وجود سفر کرده نازنینی چون آخرین رسولِ حق بیدار باشد و پاسدار آئینِ شکفتن، به ضربِ شمشیرِ زرداندیشگان، پرپر شده بود و پاره جگرش به زهرِ قهرِ دشمنانِ خانگی از پای در آمده بود. مومنان از پس رحلتِ نیلوفرِ نبوت می‌کوشیدند تا بوی گل را از گلابدانِ اهل بیت عصمت و طهارت بجویند: چون که گل رفت و گلستان شد خراب بوی گل را از که جوئیم از گلاب!

«مولانا»

اما شامه‌های ز کام زده، دشمنیِ دیرینی با بوی خوش داشتند. پس نگذاشتند که آن گلاب، رگ و شریانِ تاریخ را برای همیشه سرشار از عطر جنگل و بیشه کند.

چشم‌ها همه به سوی قاصدی نوین از گلبرگهای نبوی دوخته شده بود سینه‌های سوخته، شکوفائیِ مردی را انتظار می‌کشیدند تا دیگر باره پنجه‌های قاطع و برومندش بر کارنامه سیاه جاهلان، مُهرِ بطلان بکوبد.

کتابِ بهار در بادهای کافر ورق می‌خورد. لکه‌های سرخ چون حروفی خوانا و در عین حال ناخوانا صفحاتش را آذین بسته بود. اما هیچ نسخه‌شناسی نمی‌توانست، مفهومِ روشنی از اوراقِ بازیچه در باد به دست دهد. و فصلِ نگرش کتابِ بهار بی خزان از این نقطه شروع شد و مردی که ریشه‌اش به چشمه‌های شفافِ کوثر و تسنیم می‌رسید، بر اصلِ مطلب انگشتِ درد گذاشت و حنجره‌اش را چون تیغی آخته در برابر پائیز جاهلیتِ عریان کرد. لحظه‌های تولدی نوین در شُرفِ تکوین بود:

دهانت

- اگر چه خسته و خاموش -

رسول اوالوالعزم تمام گفתי هاست

و لبخندت

- اگر چه تازیانه خورده و مجروح -

امام تمام شکفتنی‌ها...! (۱۸)

آری «امام تمام شکفتنی‌های» کعبه و قبله نجاتِ راستین را یافته بود چون از «دل»ها خیر داشت و «گل» نمی‌توانستند خورشیدِ معصومِ جانش را مجاب و مچاله کنند. هر واقعی بدین گونه سلوکِ پر محتوای خویش را آغاز کرد و برای همیشه گره از کار فروبسته آزادگانِ همه تاریخ، گشود:

همچو آن رهرو که خواب آلود از منزل گذشت

کعبه را گم کرد، هر کس بی خبر ازدل گذشت

همچو تار سُبُحه گرهموار سازی خویش را

می‌توان در یک دم از صد عُنقده مشکل گذشت

از شکستِ موج، چون آبِ گُهر آسوده شد

تا دلِ دریائی من از سر ساحل گذشت

با دلِ روشن نگردد جمع، خواب عافیت

عمر شمع ما به اشک و آه در محفل گذشت...

«صائب»

سومین شاخه تنومند شجر نبوت، صف «سبکباران ساحلها» را شکافت و جانانه به استقبال خونین طوفان‌های خزانی رفت تا مفهوم کشتی نجات و چراغ هدایت بودن را برای همیشه مصداق و عینیت ببخشد.

یاران و دوستداران بهاران!

منزل نخست شکفتن را سالار عاشقان حقیقت، با بیرون زدن از خویش و شکستن موانع جعلی و ساختگی که در پیش رو داشت، با شکوه تمام پشت سر نهاد!

از خود گذاشتن است فلک تازی نگاه تانگذری ز خود نتوان هیچ جا رسید!

«بیدل»

خاتم خون

شراب نور، زندانی به خم بود

سپاه دیو، مست اُشلم بود

اگر نامت سلیمانی نمی کرد

شرف بی خاتم خون تو گم بود! (۱۹) سومین برهان رهائی، امام آبها و آینه‌ها قامت بر افراشت و گوئی به زبان حال و به رغم قیل و قال کلاغان فریاد برآورد:

زیر گردون، طبع آزادی نوائی برنخواست

بسکه پستی داشت این گنبد، صدائی برنخواست

هر که دیدیم از تعلق در طلسم سنگ بود

یک شرر، آزاده‌ای از خود جدائی، برنخواست

عمر رفت و آه دردی از دل ما سر نزد

کاروان بگذشت و آواز درائی بر نخواست...

«بیدل»

انگار در آن بجهوحه کفر و انکار از نای مظلومان و خاموشان - خیل از خاطر فراموشان - این صدا چون شهابی کمانه می کرد:

ای سومین برهان! ما را از چنگال این فصل زرد، برهان!

و ناله استغاثه بی داد رسان، یگراست سراغ باغ دل دریائی حسین «ع» را گرفت و شگفت حادثه‌ای پوسته خشک خاک را ترک داد و

جوانه‌ای سبز رو به سمت آسمان ارغوانی قامت کشید!

و فصل، فصل شیدائی از پیدائی قامت این جوانه آغاز می شود. فصل اندیشیدن به اصل! فصل به فریاد نسل ویرانگی رسیدن.

فصل پاسداری از نسل صداهای اصیل! فصل حرمت از حریم قدسی آیه‌هایی از کتاب خدا که دستخوش گرد و غبار فراموشی شده بود.

فصل نبرد با خاموشی و جوشیدن از بطن متن آیه‌های جهاد و صیقل دادن آینه نهاد و فطرت متمایل به آفتاب تاریکی نشینان.

هر که دیدیم از تعلق در طلسم سنگ بود

یک شرر آزاده‌ای از خود جدائی برنخواست!

فرهنگ کتاب بهارنامه کربلائیان پُر است از تعبیر و کنایه‌هایی که به شکست طلسم سنگ اشاره می‌کند. گرفتار شدن در طلسم سنگ تعلق‌های دنیوی، پیش درآمد تن دادن به ننگ و بوسه زدن بر تیغه‌های تسلیم است. حسین «ع» مظهر آگاهی از کژ روی‌های دشمنان دین حق - زیرنام مستعار هواداری از حق - است. آکه آگاه می‌شود، راه دیگری جز در افتادن با چاه کنان یوسف رُبا ندارد!

آگاهی، پیش درآمد پا نهادن در راهی است که ماه را بر تارک آسمان اندیشه، تابان می‌کند و دیوان تباه را با نیزه شهاب از حریم گسترده وحی می‌راند. آگاهی، بالی است که حجم تنگ قفس را بیش از پیش به بالهای پرنده تفهیم می‌کند:

زین پیش که دل قابل فرهنگ نبود

از پیچ و خم تعلّم ننگ نبود

آگاهی‌ام از هر دو جهان وحشت داد

تا بال نداشتم، قفس تنگ نبود!

«بیدل»

بال علم امامت و معصومیت ازلی، تنگی قفس‌های طلائی بنی امیه را بیشتر به رخ روزگار و به ویژه سالار دلهای عاشق می‌کشاند. و چگونه آفتابی که در دامان کهکشان علی و فاطمه «ع» بالیده می‌تواند جان و تن به ظلمت آفرینان و سلطه خفاشان بسپارد و دست پاک و آسمان خود را به عنوان بیعت به آلوده‌ترین دستهای زمینی بساید؟

ننگ این بیعت، به نص صریح گلوی سیدالشهداء (ع) دو راست از مرام و منش زادگان دامان زهرا «ع» و پرورش یافتگان دوش آخرین پیامبر خدا!

سبّ آفتاب بر این باور نفیس است که چون شرر - کوتاه اما جهنده و روشنگر - زیستن، شرف دارد بر شمع سان تن سپردن به تاریکی یلدائی شب حکومت سر تا پا غاصب بنی امیه و اشیاع و اتباع ایشان!

عمر شرر، کوتاه است اما شرر در آتشی که از خود باقی می‌گذارد تا آخرین تاروپودهای روای ستم به زیستن ادامه می‌دهد. اصلاً زیستن شرر که نطفه آتش است از سوختن مایه می‌گیرد و این سوختن، مایه اندوختن جانی است که تن به ذلت و خواری نمی‌دهد و دامان جان را از زیستن با جانیان بر می‌چیند:

چنین کشته حسرت کیستم من

که چون آتش از سوختن زیستم من

نه شادم نه محزون نه خاکم نه گردون

نه لفظم نه مضمون، چه معنیستم من؟

اگر فانی‌ام چیست ای شور هستی؟

و اگر باقی‌ام از چه فانیستم من؟

بخندید ای قدر دانان فرصت

که یک خنده بر خویش نگریستم من

در این غمکده کس ممیراد یارب!

به مرگی که بی دوستان زیستم من!

«بیدل»

زیستن بعد از پیامبر و جانشین او علی «ع» و ادامه حیات پس از براد - بی نظیری چون امام حسن (ع) برای ذات گرامی امام حسین (ع) خود، مرگی تدریجی است تا چه رسد به کنار آمدن با کانون فساد و تهمتی به انسان به نام یزید و تن به بیعت دادن با یزیدسانان! خلق و خوی آزادگی که چون جان، در جَم و ذات آسمانی حسین تعبیه شده، اذن سازش با دشمنان آزادگی را به او نمی‌دهد. بالاترین و والاترین

نغمه‌ای که از تارِ جانِ حسین)ع( به گوش اهل هوش می‌رسد آزادگی است و این آزادگی را در خدمت دین بر حقِ جدِ گرامی خویش قرار دادن:

آزادگی به سلطنتِ جم برابر است  
دست ز کار رفته به خاتم برابر است  
گردی است خط یار که چون خاکِ کربلا  
در منزلت، به خون دو عالم برابر است  
هر حلقه‌ای که نیست در او ذکر حق، بلند  
در چشم ما به حلقه‌ی ماتم برابر است  
ما آبروی خویش به گوهر نمی‌دهیم  
بُخلِ بجا به همتِ حاتم، برابر است  
ما همچو غنچه از دل پر خونِ خویشتن  
داریم گوشه‌ای که به عالم برابر است  
دل‌های داغدار بُود کعبه امید  
شورابه‌ی سرشک، به زمزم برابر است  
نقدِ حیات در گره‌ی غنچه، بسته است  
عُمرِ گلِ شکفته به شبنم، برابر است  
چون سرو، تازه روی نباشد تمام عمر؟  
بی حاصلی، به حاصل عالم برابر است  
از سینه هر دمی که برآید به یاد دوست  
صائب! به عمر جاوید آن دم، برابر است!

سالار کربلا راه دست یافتن به عمر جاوید را پی می‌گیرد و خود و یارانِ گزیده‌اش سر و سنان پای در این می‌نهند و خرامات و «رقص کنان» به زیر «شمشیر غم» دوست می‌روند:  
زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت  
وانکه شد کشته او، نیک سرانجام افتاد  
«حافظ»

لیک سرانجامی و نام شکوهمند ابدی، خونهای حسین)ع( و دیگر سروهای راست قامتی است که در سروستان کربلا، شکوفائی جاوید را به نمایش می‌گذارند و پائیز اموی را برای همیشه با تبرِ ریشخند و استهزار از پای در می‌افکنند. آنان می‌دانند که:  
حاصل هر چار فصل سرو، بهار است  
نشئه‌ی آزادگی، خمار ندارد!  
«بیدل»

سلیمان کربلا تا صبح محشر دل‌های عشق را مسخر بالای سرو مانند خود کرده و آزادگی، نگینِ رنگینِ خونِ همیشه بیدار اوست!

۳. خزانِ خنجر

شب از خورشید روشنگر چه می‌خواست؟  
هجومِ کفر، از باور چه می‌خواست؟

از آن حلقوم تا محشر گل افشان  
 خزان تیغه خنجر چه می خواست (۲۰)  
 به راستی «من» یا «من انسانی» کیست؟  
 جوانه سبز علوی یعنی سومین برهانِ رهایی، برای پایخ به این پرسشِ روانسوز، قیام کرد تا انسان را معنا و شرف را مفهوم و ایثار را مصداق  
 و رنگِ زرد را شکستِ جاوید دهد!  
 در کتابِ بهاریِ کربلا و در تعقیبِ سوکِ بی همانند عارفِ حقیقی و عاشقِ سیرالی الله، داستانِ روحِ مجروحِ سالارِ عاشقان و عروجِ بی  
 همتای یارانش چون توشه راهی، نوسالکان و نو مریدان و متعلمان را چُست و چالاک، روانه جاده‌های صعب العبورِ سلوکِ راستین می کند:  
 سوختن را باید از پروانه عاشق یاد گیرد  
 هر که چیزی یاد گیرد باید از استاد گیرد  
 این روزها خاک از نو به یادِ استادِ شهادت نفس می کشد و افلاکِ خویش را برای استقبالِ موکبی مهیا می کنند که از ازل تا به ابد، فرصتِ  
 درد آلودِ «شدن» و از حصارِ زرد در گذشتن و مرزهای سختی را در نور دیدن، جاده سلوکِ ارغوانی و جاودانی اوست.  
 خاک، در هر بهار، با انگشتِ لاله‌ها از خونِ حسین اجازه رُستن و سبزه شدن می گیرد.  
 خاک، هر سال خطره قطره‌های مقدس خونِ کربلائیان را در ذهن مرور می کند و حاصل دین مرور، رویش گلها و گیاهانی است که چون  
 چراغ می شکفند و نورانیت خود را مدیون گلوگاه مردان و زنانی هستند که پای در مسیرِ وصالِ «نورالسموات والارض» نهادند و از رفتنشان  
 زمین تا همیشه دغدار شد و سگانِ آسمان بر خویش بالیدند که به فرمان حق، انسانی از این دست را سجده برده بودند!  
 روزگار حسین «ع» روزگار قعود عام بود. همگان نشسته بودند و برخاستن، همتی مردانه و غیرتی جانانه می طلبید. همگان اندک اندک  
 می رفتند تا سکوت را برای همیشه به رسمیت شناسند که ناگاه صدای بی ریای حسین بن علی «ع» از گردِ راه رسید و بر بساطِ زرد خاموشی  
 و فراموشی برای همیشه مهر بطلان را فرود آورد!

برای خاطر مغم آفریدند  
 طفیل چشم من نم آفریدند  
 چو صبح آنجا که من پرواز دارم  
 قفس با بال، توام آفریدند  
 گهر موج آورد، آئینه جوهر  
 دل بی آرزو، کم آفریدند  
 وداع غنچه را گل، نام کردند  
 طرب را ماتم مغم، آفریدند  
 کفِ خاکی که بر بادش توان داد  
 به خون تحیل کرده آدم آفریدند  
 چه سان تا بم سر از فرمان تسلیم  
 که چون ابرویم از خم آفریدند؟  
 جهان خونریز بنیادست، هشدار!  
 سر سال از محرم آفریدند...!  
 «بیدل»

نه! سر سال را از محرم نیافریدند!

حسین بن علی(ع) در هر ماهی قیام می کرد آن ماه، سر سالِ عاشقان می شد. یعنی سر سالِ شیدایان سر بر زانوی آن ماه می نهاد. اما قرعه به نام محرم افتاد تا کتاب بهارِ کربلائیان در این فصل، سطرهای ارغوانی اش با پاکترین جوهر عالم، یعنی خونِ خاندانِ نبوت، رقم خورد. سالار حماسه آخرین کربلا سر سال را محرمی کرد تا سالکان حقیقی با او همراه شوند. حرکت او چون صاخی و پالونه‌ای تاریخی خالص را از ناخالص، مدعی را از صادق و عاشق را از منافق - برای ابد - جدا کرد:

برگِ بی برگی نواری، لافِ درویشی مَران  
رخ چو عیاران میارا! جان چو نام مردان مکن  
یا به کردارِ زنان رنگی و بوئی پیش گیر  
یا چو مردان اندر آی و گوی در میدان فکن  
هر چه یابی جز هوا، آن دین بُود بر جان نشان!  
هر چه یابی جز خدا، آن بُت بُود در هم شکن!  
چون دل و جان زیر پایت نطع شد، پائی بکوب!  
چون دو کون اندر دو دستت جمع شد دستی یزن!  
سر بر آر از گلشن تحقیق تا در کوی دین  
کشتگان زنده بینی، انجمن در انجمن  
در یکی صف، کشتگان بینی به تیغی چون حسین  
در دگر صف، خستگان یابی به زهری چون حسن  
در دین خود بوالعجب در دیست کاندرو وی چو شمع  
چون شوی بیمار، خوشتر گردی از گردن زدن  
هر خسی از رنگ گفتاری بدین ره کی رسد؟  
درد باید عمر سوز و مرد باید تحامزن!  
سالها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب  
لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن  
ماهها باید که تا یک پنبه دانه ز آب و خاک  
شاهدی را خُله گردد، یا شهیدی را کفن  
روزها باید که تا یک مشت پشم از پشت میش  
زاهدی را خرقه گردد، یا حماری را رَسَن!  
با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست  
یارضای دوست باید با هوای خویشان!

«حکیم سنائی»

سومین برهانِ رهائی آغازگر توحیدی ترین راه برای احیای ارزشهای فراموش شده زمان پیامبر اکرم «ص» است. او جز «رضای دوست» را در نظر نمی گیرد و از تمام تعلقات دیگر مردانه می بُرد و هوا پرستان را - در واقع - چنان بر زمین می زند که هیچگاه توان برخاستن از جای نداشته باشند. و از دیگر سو این برهان مبارک، بی مضایقه دلهای عاشق را مُجاب می کند. دلهایی که سزاوارِ خنجر خوردن از دست سوگ سالار پاکِ باختگان اند. دلهایی که پیمانانه از میکده‌های راز می زنند و آینه وار - سر هر سال - در برابر داغ ابدی کربلائیان قرار می گیرند و بازتاب این واقعه را تا محشر، بُرد مفید می دهند. دلهایی که فارغ از زبان قال، به زبان حال این گونه می تپند:

آن سینه که از داغ تو خنجر نخورد  
از میکده‌های راز، ساغر نخورد  
هر دل که ز سوز عشق، رنگی نگرفت  
جز سنگ شدن، به دردِ دیگر نخورد!

۴. صلا‌ی دُر

چرا از روح دریا پُر نباشیم  
صدفها را صلا‌ی دُر نباشیم  
سپاه عاشقی آمد به میدان  
چرا در پیشوازش خُر نباشیم؟! (۲۱)

عاشورا چون مغناطیسی قوی، امواج نامرئی و نیروند خود را برای جذب براده‌های قابل به اطراف و اکناف اقلیم عشق گسیل می‌کند. این امواج به زبانی که تنها دل‌های عاشق سر از آن در می‌آورند بلند فریاد می‌زنند که:

ای بی خبر بکوش که صاحب خبر شوی  
تا راهرو نباشی کی راهبر شوی  
دست از مس وجود چو مردان ره بشوی  
تا کیمیای عشق بیابی وزر شوی!  
«حافظ»

و دل مستعدی چون دل خُرین ریاحی نوای این اواج را در آخرین لحظات در می‌یابد و دچار تحولی شگرف می‌شود. احرار در طول تاریخ فراوانند و فراخوان عشق، ابدی است و تاریخ انقضاء ندارد. گلوی حسین<sup>ع</sup> چون کیمیا گری این صدای اکسیری را روانه می‌کند و کیفیت‌های پست را به کیفیت‌های عالی ارتقاء می‌دهد. حرّ دیگرگون می‌شود. احرار دیگرگون می‌شوند و مترنم که:

هرچند غم تو مبتلا کرد مرا  
بازیچه پنجه بلا کرد مرا  
مسواره من به کیمیای تو رسید  
اکسیر بلای تو طلا کرد مرا!! (۲۲)

و احرار در طول تاریخ برای بیان وصف حال خویش دست در شط دیوان دریائی خواجه شمس الدین محمد می‌کنند و زبان حال خود را از شاعری که زبان غیبش خوانده‌اند، وام می‌گیرند:

فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم  
بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم...  
تا شدم حلقه به گوش در میخانه عشق  
هر دم آید غمی از نو به مبارکبدم!

و عاشقان، غمی از این دست را با جان، مرجبا می‌گویند و به پیشوازش می‌روند. اما امواج مغناطیس عشق حسین، براده‌های قابل را جذب می‌کند و ناقابلان را به دور می‌ریزد زیرا جوهر ذاتی نیز در این میان شرط است. حافظ فرموده است که هر سنگ و سنگواره‌ای استعداد و قابلیت گوه‌ر شدن ندارد. پیام آسمانی حسین<sup>ع</sup> (را در عرصه عاشورا بسیاری از گوشه‌های به ظاهر شنوا شنیدند اما تنها خُر بود که از خود بیرون زد و صدای حنجره‌اش به حنجره امامت پیوند خورد:

گوه‌ر پاک ببايد که شود قابل فیض

ورنه هر سنگ و گلی، لولو و مرجان نشود!

سنگها و گلها در جناح خاکیان باقی ماندند و نامشان در میان نامهای سیاه دیگر گم شد یا مثل به نامردی و نامردمی!  
خُر و دیگر احرار از دل و جان، خواهان طلا شدن در بوته بلا بودند و شاید مترنم به مفهومی که در ابیات زیر جاودانه شده است:  
یارب از دل، مشرق نور هدایت کن مرا  
از فروغ عشق، خورشید قیامت کن مرا  
تا به کی گرد خجالت، زنده در خاکم کند؟  
شسته رو چون گوهر از باران رحمت کن مرا  
خانه آرائی نمی آید ز من همچون حباب  
موج بی پروای دریای حقیقت کن مرا  
استخوانم سرمه شد از کوچه گردیهای حرص  
خانه دار گوشه چشم قناعت کن مرا  
بهر تعمیر گهر، گرد یتیمی لایق است  
از غبار خاکساریها عمارت کن مرا  
خشک بر جا مانده ام چون گوهر از افسردگی  
آتشین رفتار، چون اشک ندا متمکن مرا  
در خرابی هاست چون چشم بتان تعمیر من  
مرحمت فرما، ز ویرانی عمارت کن مرا  
از خیالت در دل شبها اگر غافل شوم  
تا قیامت سنگسار از خواب غفلت کن مرا  
از فضولیها خود صائب! خجالت می کشم  
من که باشم تا کنم تلقین که رحمت کن مرا!  
(صائب تبریزی)

دل خُر، پیش از برخورد با اکسیر صدای حسین، گرسنه گل بود اما پس از رویارویی با آن صدای عرشی، گرسنه لقمه های نورانی و ربانی شد و بر سر مانده صدای فرزند حیدر کرار - بر هر دوان درود - نشست و جان خویش از «مَن» و «سلوی» علوی فریه کرد و پاره گل را به یکپارچه دل بدل کرد. تا پیش از آن دل خُر، به کار نمی آمد اما در آخرین لحظات و در ثانیه های تاریخسار، بهترین کاربرد تاریخی را پیدا کرد و در موزه دل های راستین، صدر نشین شد:

یک عمر، حقیر و خوار آمد دل من  
محروم ز برگ و بار آمد دل من  
آخر به طواف خاک پای تو رسید  
احسنت! زهی! به کار آمد دل من!... (۲۳)

پرده داغ

بی خون تو گل، رنگ بهاران نگرفت  
این بادیه بوی سبزه زاران نگرفت  
کی نغمه گر زمانه در پرده داغ

از تشنگی تو خواند و باران نگرفت؟! (۲۴) موج خون عاشورائیان، لشکر خزان جاهلی را که بی وقفه پیشروی می کرد در ابتدا متوقف ساخت و سپس در طول تاریخ این لشکر زرد جامه را وادار به عقب نشینی کرد. هنوز در همه جای خاک، سپاهیان سبز پوش بهاران از خون حسین مدد می گیرند و به قلب لشکر خزان می زنند و چون توفان وزان، قشون بر گریز را اوراق و تارومار می کنند. چاشنی کربلا به سلاحهای ساده، بُرد خیره کننده ای می دهد و محکمترین استحکامات نظامی را چون ماکتی مقوائی مچاله می کند.

بازتاب فوران خون عاشورائیان به صفحات تاریخ ادبیات فارسی نیز جلوه و رونقی دیگرگون بخشیده است. از همان ابتدای پاگرفتن نظم پارسی، شاعران آزاده به دست ذوق خود - ساده یا پیچیده - از کربلا و خالق حماسه ابدی آن سروده اند و هنوز نیز این مخزن الهام و معدن مضمون، به دستهای هنرمند، مایه سخن پردازی و تصویر سازی های دلنشین می دهد.

سیف فرغانی که در قرن هفتم می زیسته و قصیده معروفی در حمله به ایلخانان مغول دارد و می توان قصیده اش را با مطلع معروف

هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد

هم رونق زمان شما نیز بگذرد

نوعی قصیده شهادت طلبانه یا افتخاری خواند؛ یکی از نخستین شاعرانی است که توجه ویژه ای به واقعه کربلا و گریه بر عزای حسین بن علی(ع) داشته و در سروده ای ساده - به لحاظ صنعت - اما پخته به لحاظ زبان، سروده است:

ای قوم در این عزا بگرئید

بر کشته کربلا بگرئید

با این دل مرده خنده تا چند؟

امروز در این عزا بگرئید

فرزند رسول را بکشند

از بهر خدای را بگرئید!

از خون جگر سرشک سازید

بهر دل مُصطفی بگرئید

وز معدن دل به اشک چون دُر

بر گوهر مرتضی بگرئید

با نعمت عافیت به صد چشم

بر اهل چنین بلا بگرئید

دل خسته ماتم حین اید!

این خسته دلان! هلا! بگرئید

در ماتم او خمش ماباشید

یا نعره زنید، یا بگرئید

تا روح که متصل به جسم است

از تن نشود جدا، بگرئید!

در گریه سخن نکو نیاید

من می گویم، شما بگرئید

بر دُنبی کم بقا بخندید

بر عالم پُر عنا بگرئید

بسیا در او نمی توان بود  
 بر اندکی بقا بگرئید  
 اشک از پی چیست؟ تا بریزید  
 چشم از پی چیست؟ تا بگرئید  
 در گریه به صد زبان بنالید  
 در پرده به صد نوا بگرئید  
 تا سُسته شود کدورت از دل  
 یک دم ز سر صفا بگرئید  
 نسیان گنه، صواب نبود  
 کردید بسی خطا، بگرئید  
 وز بهر نزول غیث رحمت  
 چون ابر، گه دعا، بگرئید!

شاعران در سروده هایشان برای واقعه کربلا، بر فضیلت گریه بر مصیبتی که بر اهل زمین و آسمان بزرگ است، نیز - همانگونه که دیدیم - تأکید داشته و دارند.

این الهام پذیری از کربلا و پای بندی و تقید برای سرودن در باب واقعه کربلا به قصد قربت و رسیدن به ثواب اخروی تا روزگار ما نیز ادامه پیدا کرده است و هستند شاعرانی که حتی ذوق خود را در یک کتاب، محدود و مجبور به سرودن برای سالار شهیدان کربلا می کنند تا هم به تاریخ شیعه ادای احترامی کرده باشند و هم به ارزشهای عاشورائی در قالب نظم، تأثیر و بُرد و ماندگاری بیشتری ببخشند. اشعاری مثل سروده زیر در روزگار ما، فراوان - و البته با تفاوت در قدرت و ضعف ادبی - عرضه به دوستان اهل بیت حضرت ختمی مرتبت (ع) می شود:

بیا ای دل مبتلا، گریه کن  
 بیا باز در کربلا، گریه کن  
 چهل روز از آن روز خونین گذشت  
 بر آن روز و آن ماجرا گریه کن  
 چهل روز از آن روز خونین گذشت  
 بر آن روز و آن ماجرا گریه کن  
 رسیده ست «جابر» به قبر حسین (ع)  
 بر آن جان درد آشنا گریه کن  
 اگر خواستی نعره از دل بر آر  
 اگر خواستی بی صدا گریه کن  
 بر آن جان نثاران راه خدا  
 بر آن راهیان وفا گریه کن  
 اگر با دل و جان شدی همنا  
 بر آن کشته ی نینوا گریه کن  
 گناه است درد، و شفا توبه است

اگر خواهی اکنون شفا، گریه کن  
به دامان امید دستی بزن  
شبی در حریم دعا گریه کن  
به امید بخشایش اشکی بریز  
برای رضای خدا گریه کن.  
«محمد جواد محبت»

۶. تسبیح خون

آن را که ز دردِ دینش افسونی هست  
دریاء حسین(ع) داغِ مدفونی هست  
هرگاه ز خاکِ کربلا سُبْحه کنند  
در گردش آن چکیدنِ خونی هست!  
«بیدل»

گوناگونی و تنوع اصحاب آفتاب در واقعه کربلا این حادثه عظیم را چون منشوری چند پهلو، مهیای دیدن از زوایای مختلف کرده است. از خود و خویشان گذشته، جانمایه جهاد جوانمردان کربلاست و سر مردان و سالار جوانمردان، حضرت حسین(ع) در آزمونی خونالود که خود برگزیده است، سخت‌ترین بندهای تعلق را که ریشه در روح و روان آدمی دارد، یکی یکی می‌گسلد و به کربلا وجهیه نمادین برای از خودگذشتگی جاودانه می‌بخشد. از کودک شش ماهه گرفته تا جوان تازه پای در بوستان شباب نهاده، تا برادری برومند و به بار نشسته و پیرانی که با قامت کمانی، خدنگ چشم یزیدهای رجیم اند!

و در این میان آنان که به فضل الهی طعم شیرین پدری را چشیده‌اند، بارگ و پوست می‌دانند که دست از فرزند شستن و معاینه، پُرپر شدن شاداب‌ترین گلهای باغ وجود را دیدن، چه مایه تلخ و اندوهبار است و چه میزان، استواری و استحکام در ایمان می‌طلبد. مخیر ماندن میان وظیفه الهی و مهر فرزندی، در طول تاریخ انبیاء نیز اسبقه‌ای شگفت و درخور تأمل دارد. حضرت نوح - به تصریح قرآن کریم - در پیچاپیچ طوفان عذاب الهی می‌کوشد تا فرزند خویش را از گردابِ هلاک و کفر برهاند و به ساحل نجات رساند. فی الواقع تلاش حضرت نوح بر آنست تا میان وظیفه آسمانی و مهر زمینی به فرزند دلبنده، با کامیابی جمع کند و آسمان و زمین را یکجا در قبضه اختیار و مراد دل و جان بگیرد. تازیانه طوفان - به استثنای کشتی نشستگان رستگار - برگرده تمامی قوم فرود می‌آید و نوح بالحنی پدران که خالی از نُدبه‌های عاطفی نیست، پسر را به نجات می‌خواند و پسر، در سر، خیال محال گریز از طوفان عذاب را می‌پرواند:

خیال حوصله بحر می‌بزد هیهات  
چه هاست در سر این قطره محال اندیش  
«حافظ»

پسر چون قطره‌ای محال اندیش - به بلندی موهوم نجات، چشم دوخته و پدر - یعنی نوح پیامبر - با دلی سوخته او را به اردوی رستگاری دعوت می‌کند. اما گفتگوی طوفانی این پدر و پسر را موج قاطعی که از ساحل مشیت الهی به راه افتاد، یکباره قطع می‌کند و خطابی به حضرت نوح می‌رسد که به تعبیر اغلب مفسران قرآن، خالی از سرزنش و عتابی نیست:  
ای نوح! بیش از این با ما پیرامون آنچه بدان علم نداری و آگاه نیستی سخن مگوی!  
و نوح که انگار از خوابی آنی پلک گشوده، به رسالت خویش می‌اندیشد و آن گونه که از صورت آیات بر می‌آید - به تعبیر مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر المیزان - در لباس شکر و ثنای الهی، زبان صدق به توبه می‌گشاید.

آری! عرصه هول آوری است، عرصه ماندن میان آسمان و وظیفه الهی از یک سو و دل بستن به خویشان و نزدیکان از سوی دیگر، به ویژه اگر ایشان یعنی نزدیکان و خویشان حقانیت وظیفه و پیام الهی را چنانکه سزاوارست، درک نکرده باشند.

سخن ساده‌تر بگوئیم: برای یک پدر میان پسر و خدایِ بلائی سر، یکی - یا هر دو - را برگزیدن و در عین حال، نلغزیدن، کار آسانی نیست. و دردناکی این گزینش را پدران مومن و کارافتاده بیش از دیگران با پوست و استخوان، لمس کرده‌اند:

عرضه کردم دو جهان بر دلِ کارافتاده

بجز از عشق تو باقی همه فانی دانست!

«حافظ»

اما ابراهیم و اسماعیل - بر هر دوان درود - در این عرصه به گونه‌ای شکوهمندتر عمل می‌کنند. حضرت ابوالانبیاء جناب ابراهیم رازِ رویایِ خویش را که جامه مستعارِ وحیِ الهی است، بر پسر باز می‌گشاید و دیدگاه پسر را جویا می‌شود. ذبیح الله یا اسماعیل با لحنی شکوهمند پدر را در عبور از پُلِ لغزنده این آزمون، بی مضایقه یاری می‌کند آنجا که می‌گوید: یا آیتِ اَفْعَلُ ما تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي اِنْ شَاءَ اللهُ مِنَ الصَّابِرِينَ. ای پدر! آنچه را که به تو فرمان داده‌اند - یعنی ذبح مرا - انجام ده! و اگر خدا خواهد و یاری کند، مرا از شکیبایان و صابران خواهی یافت! مابقی این داستان را همگان به خوبی می‌دانند. پدر و پسر - هر دو سربلند - از بوته این آزمون الهی بیرونی می‌آیند و تاریخ را به رنگ و بوی حماسه‌ای دیگر، آذین می‌بندند.

ملاپرشان شاعر شهره خطه کردستان خطاب به سالار شهیدان و در باب تأکید بر دشواری وظیفه حسین بن علی (ع) می‌گوید:

جد تو خلیل - علیه السلام -

یکی قربانی کرد، اویچ ناتمام

هفتاد و دو تن قربانی کردی

حقاً لرایِ حق، حقّانی کردی

یعنی: نیای تو خلیل - که بر او درود باد - یک قربانی کرد، آن هم ناتمام!

اما تو هفتاد و دو تن قربانی به پیشگاه حق تقدیم کردی و الحق که در راه حقِ مردانگی را به جای آوردی!

و حضرت علی اکبر (ع) در عرصه کربلا به اصرارِ تمام از پدر بزرگوارش اذن میدان گرفت و پدر با چشمانی که اندوهی آسمانی بر آن

سایه افکنده بود جمال بی مثال فرزند را تا آستانه شهادت بدرقه کرد و تاریخ ناتمام رسولان را با صبر جمیل، زینتِ تمام داد:

در رفتنِ جان از بدن گوینده هر نوعی سخن

من خودبه چشم خویشتن، دیدم که جانم می‌رود!

«سعدی»

× × ×

گل که در فصلِ بهاران بگذرد

تیغِ اندوه از دل و جان بگذرد

بادبانِ کشتی دلها شکست

ناخدائی کن که طوفان بگذرد

جانِ مائیِ جانِ ما! راضی مشو

تن به جا ماند ولی جان بگذرد

ره دهیده‌ای زمره‌ی آزادگان

تا که آن سرو خرامان بگذرد

«می روی و گریه می آید مرا  
اندکی بنشین که باران بگذرد» (۲۵)

۷. سرود خورشید

اگر چشمت سرودی سر نمی کرد  
کسی خورشید را باور نمی کرد  
قیامت تا ابد می شد فراموش  
اگر خون شما محشر نمی کرد! (۲۶)

مردانِ مرد، مفسران درد، ارغوانی مسلکان و تیغ کشیدگان بر فصلهای خزانگی و زرد، میدانِ نبرد را به وسعت جهان تصمیم داده‌اند و سرنوشت بهار را برای همه بی برگیهای آینده، تدارک دیده‌اند.

بارِ امانت، بارِ امانتی را که آسمان‌ها و کوهها و زمین از بر تافتنش سر، باز زدند، از دوشهای سخت کوش - پس از انجام وظیفه - بر زمین نهاده و سر؟؟؟؟ سر بلند در صفی از هلهله و شادمانی اشک آلودِ فرشتگان به معبر عرش را در می‌نوردند و فرش خاکی آرزوی گامهایشان را برای همیشه در دل دغدارِ خویش ذخیره می‌کند.

بازماندگان باد و دشمن رو در رویند: اندوه رفتگان که عمیق است. و شادی دشمنان که مثل حباب، سطحی و ناپایدار! یزیدیان - این فاتحان بی شکوه‌ترین رزم عالم - دسته دسته می‌کوشند تا شکستِ واقعی خویش را بزک کنند. هیاهوی شادمانی آنان مانند بزدلانی است که در تاریکی قدم می‌زنند و برای فرار از ترس و خوفِ ظلمت، به صدای بلند، زمزمه‌ای بر زبان می‌آورند. دشمن به خوبی آگاهست که تیغ‌های فولادین در برابر موحِ خون بی دریغِ خاندانِ نبوت، برای همیشه خمیده است و این خمیدگی، طاقِ نصرتی است مضحک که هر که از زیر آن عبور کند برای همیشه بر پیشانی داغ‌نگی نازدودنی را یدک خواهد کشید! کاروانِ اسیران در هم شکسته اما سربلند، خانه‌های زنجیر را در می‌نوردد و با هر قدم، ناقوسِ رسوائی آلِ یزید را در گوش تاریخ و تاریکی نشینان راضین انداز می‌کند.

تازیانه را توان آن نیست تا از پسِ صدای سربلند اسیرانی که آزادی در یوزه خاکِ راهشان می‌کند؛ برآید:  
شیرهم شیر بود گرچه به زنجیر بود  
نبرد بند و قلاده، شرفِ شیر زبان!  
«فرخی سیستانی»

×

دلادیدی آن عاشقان را؟

جهانی رهائی در آوازشان بود

و در بند حتی

قفس شرمگین از

شکوفائی شوقِ پروازشان بود

پیام آورانی که - در قتلگاهِ ترنم -

سرون - علی رغم زنجیر - اعجازشان بود!

به سرسبزی نخلِ ایثار

ایمان بیارو! (۲۷)

باید ایمان آورد به آغاز فصلی نوین در کتاب بهاری عاشورا. مردی از نسل سبزپوشان عرش، جان خویش و یاران و آرامش دودمان خویش را چون خدنگی از آتش در کمان کربلا می‌نهد و تمام پلیدی‌های روزگار خود و آینده را نشانه می‌گیرد. هنوز در هر کجای خاک صدای پاکی به آزادی بلند شود و فریادی برای حراست دین حق از هجوم دنیا پرستان، فواره کشد، لهجه گلگون حسین(ع) را می‌گیرد و پای روندگان و سالکان با بزرگراهی که خون مبارک آن امام احداث کرده، بیعت می‌کند.

آری!

اگر حنجره مقدس تو نبود

عقل هیچ گلوئی

به فریادهای رسا

قد نمی‌داد

و هیچ دستی

به دامان آزادی

محکم - چون آیات جهاد -

چنگ نمی‌زد

و خانه‌های شیشه‌ای ستمگران خبیری

سنگباران

یاران کربلائی تو نمی‌شد! (۲۸)

تو - آن هنگام که دشمن از مقابلهت چون تیری خطا کمانه کرد به سوی فریاد بر آوری:

اگر شما را دینی نیست

دست کم

در دنیای خود

آزاده باشید!

و با این فریاد، اضلاع معنوی کربلا را تا بی نهایت امتداد بخشیدی و بُرد مفید فریاد آسمانی‌ات را تا صبح قیامت، افزایشی شکوهمند دادی.

× × ×

جهان پُر درد می‌بینم داو کو؟

دل خوبان عالم را وفا کرد؟

و رار دوزخ همی ترسی شب و روز

دلت پُر درد و رُخ کهربا کو؟

بهشت عدن را بتوان خریدن

ولیکن خواجه را در کف، بها کو؟

خرد گر پیشوای عقل باشد

پس این واماندگان را پیشوا کو؟

سراسر جمله عالم پُر یتیم است

یتیمی در عرب چون مصطفی کو؟

سراسر جمله عالم پُر ز شیر است

ولی شیری چو حیدر با سخاکو؟  
سراسر جمله عالم پُر زناند  
زنی چون فاطمه خیرالنساء کو؟  
«خیرالنساء»  
سراسر جمله عالم پُر شهید است  
شهیدی چون حسین کربلاکو؟  
«حکیم سنائی»  
ای سومین برهان، روشن رهائی!  
صلحیم با صدائی که با تو صلح باشد  
و جنگیم با هیاهوهای خزانی  
که عرصه را بر ندای بهاری تو تنگ کند  
دوستیم با دوستان تو  
تا آن زمان که کوهها - چون پنبه‌های زده - از هم در پاشند  
و ماه و خورشید، روی در نقاب تیرگی کشند.  
و دشمنیم با دشمنانِ تو  
تا زمانی که  
ترازوی الهی  
آزمونِ آخر را  
شاهین عدالت به پرواز آورَد!  
۲/۲/۱۳۸۲  
بالسرر شامگاه اربعین  
سید حسن حسینی

گفتگو با حجت‌الاسلام احمد احمدی

- آقای دکتر ضمن تشکر از وقتی که در اختیار ما گذاشتید به عنوان اولین سؤال به نظر شما چه نیازی اصلاً در رابطه با اسلامی شدن دانشگاهها وجود دارد که به اصطلاح، دانشگاه، اسلامی بشود؟  
- این سؤال بالاخره پاسخش روشن است، برای اینکه یک کشور اسلامی؛ نفتش، وزارت صنایعش و... همه باید اسلامی کار بکنند. منتهی دانشگاه چون مسئله‌ی تعلیم و تربیت درش بیشتره و پژوهش و تعلیم و ترتیب و بعد افرادی روتربیت می‌کند، به دامن اجتماع می‌فرسته، خوب در اینجا اسلامی شدن ضرورت بیشتری داره و آلا همه جا باید اسلامی باشد اما دانشگاه به لحاظ این جهات واقعاً ضرورت هم دارد و امام رضوان الله علیه هم ستاد را برای همین تأسیس کرده که ستاد انقلاب فرهنگی که دانشگاهها و آموزش پرورش و اصلاً سرتاسر فرهنگ کشور رو شما به فرهنگ اسلامی تبدیل بکنید. بنابراین پاسخ روشنه.

- آقای دکتر به نظر شما اسلامی شدن دانشگاه یک فرآیند هست یا یک پروژه؟

- یعنی چه؟

- یعنی براساس تعاریفی که ما برای فرآیند داریم و تعاریفی که درباره‌ی پروژه داریم، این اسلامی شدن را در قالب کدام یک از این مفاهیم شما می‌بینید؟

- ببینید شما یک پروژه باید داشته باشید که از اول یک طرحی باشد برای اون فرآیند. اول بگیم چی می‌خواهیم بکنیم؟ چگونه وضع موجود را بشناسیم، گذشته رو مطالعه کنیم، وضع موجود رو بشناسیم، اهدافمون را بررسی کنیم، اهدافمون را بررسی بکنیم بعد یک پروژه‌ای برای آن طراحی کنیم بعد تو خود اون پروژه، فرآیند رو باید ببینیم. یعنی بگیم که آیا این پروژه‌ی ما فقط برای دوران کوتاهیست، استارتشو بزیم یا نه، استارتشو بزیم و هم به صورت فرآیند این رو ادامه بدیم، بنابراین اسلامی شدن، یک چیز مقطعی نیست که بگیم. در حقیقت باید گفت که تا پروژه رو چی تعریف کنیم. اگر پروژه مثل یه پروژه‌ی ساختمان باشد که خوب ساختمان نو می‌سازند و بعداً دیگه رهاش می‌کنند این یک جور. ولی اسلامی شدن اینجور نیست، باید توی خود اون پروژه یک فرآیند مستمری رو در نظر بگیریم بعد هم همینجور ادامه بدیم. برای اینکه این جامعه مثل دیوار چین نیست، پولاد که نیست. اون هم در همچین دنیایی که، دنیای اینترنت و ارتباطات الکترونیکیست و بخصوص با این هجومی که بر نظام ما، که یک نظام فرهنگی و دینیست وارد می‌کنند. طبیعتاً که باید به صورت یک فرآیند مستمری ما اسلامی شدن رو ببینیم.

- شما اگه اجازه بدید ضمن اینکه من تشکر می‌کنم از حضرت عالی که وقتتون رو به ما دادین من سؤال را یک جور دیگه خدمت شما مطرح می‌کنم که یک مقدار بیشتر اصلاً با اون بحث خود فضای به اصطلاح مبنایی قضیه بیشتر پی‌بریم و بحث بشه. اصلاً چرا به اصطلاح، ما احساس می‌کنیم که باید دانشگاه‌ها همون اسلامی بشه، یعنی این در گذشته، شکل گذشته‌ی ما چگونه بوده که الان این احساس می‌شه که باید دانشگاهی بشه یعنی از اون منظر نگاه کنیم تا به این برسیم که حالا دانشگاه اسلامی، الان ما، یه جلسات مرتبی رو ترتیب دادیم توی فصلنامه که حالا توفیقی باشه ان شاءالله دعوت می‌کنیم خود شما رو، همین بچه‌های خود هیأت تحریریه که اونجا حضرت‌عالی هم تشریف داشته باشید و به هر حال راهنمایی‌های لازم رو داشته باشید. بحث روی این می‌شه که ما تعریفی از دانشگاه و یک تئوری از دانشگاه اسلامی نداریم. یک الگوی درستی نداریم حالا بحث ما روی اینه اصلاً ما بیائیم و به این‌ور نگاه کنیم ببینیم که اصلاً دانشگاه گذشته ما عیب و ایراد و اشکال آن چی بوده که مثلاً حضرت امام به این رسیدند که ما باید یک شورایی را تشکیل بدیم. این بحث رو یک مقدار به گذشته برگردیم.

- یعنی قبل از انقلاب؟

- بله، به قبل از اینکه چرا ما به این رسیده‌ایم؟

- این خیلی روشنه؛ ببینید در اون رژیم کاری با اسلام به آن معنی که حاکم بر فرهنگ مردم باشد

- این به رژیم برمی‌گشت یا به ساختار خود دانشگاه؟ به اون الگو برداری که ما کردیم. به هر حال اینها یک چیزهاییکه که به اصطلاح مورد بحث هستش یعنی خود نظام این را اینجوری می‌خواست یا نه خود ساختار دانشگاه اینگونه بود و ما باید این رو، برگشتش رو - چون ساختار دانشگاه که منحصر و جدا از اون رژیم نبود. یک دانشگاه که رئیسش یا اشرف بود یا فرح بود یا نصب شدگان و گماشته‌شدگان خود شاه بود، اون طبیعتاً که در چهار چوب اون رژیم داشت کار می‌کرد. فارغ التحصیلهاش هم بالاخره همه کسانی بودند که از همون برگزیدگان طاغوتی بودند و یا از دیگران هم اگر می‌اومدند در اون چهار چوب در واقع حذف می‌شدند و توی اون قالب قرار می‌گرفتند البته افراد متدین و اصیل و دردمند هم حضور داشتند که خوب اونهادیگه مربوط به شخص خود شون و خانوادشون بود نه اینکه اون نظام، نظام دانشگاهی اون روز بخواد دیندار بپروانند.

- یعنی شما مسئله روبرمی‌گردانید به اون به اصطلاح فضای حاکم به دانشگاه یعنی خود ساختار دانشگاه مشکلی نداشت؟

- خود ساختار هم چرا منظورتان از ساختار اگر ساختار...

- همین ساختار تشکیلاتی و اون نظام یافتگی که دانشگاه تو اون فضا رشد کرده بود.

- اگر منظورتون از ساختار، فیزیکیه خوب اونکه معلوم است فیزیک همون فیزیکه. یعنی اون ساختار فیزیکی همینه که دست ماست.

(- آقای احمدی:) همون برنامه‌هاست. ببینید در یک دانشگاه و در هر مرکز آموزشی بالاخره چهار تا رکن وجود داره، یکی برنامه‌ست یکی محتوای کتابها و کتابهاست، یکی استاده، یک دانشجو. خوب هر برنامه‌ای رو قاعداً برای نظام خاصی تدوین می‌کنند و کتاب رو هم براساس اون نظام می‌نویسند. کتاب رو هم به نفع اون نظام و برای برآورده شدن اهداف اون نظام می‌نویسند استاد هم می‌آید همچون برنامه و همون کتاب و برنامه رو اجرا می‌کنه و پیاده می‌کنه و کتاب رو هم تدریس می‌کنه. دانشجو هم همین را فرا می‌گیره بنابراین آیا می‌توان گفت که در اون نظام واقعاً قصد این بود که مردم دیندار را به معنی واقعی بار بیارند یعنی چار چوب باز هم افراد و اشخاص و استثناءها که قطعاً وجود داشت و فراوان هم بود با اونها کار نداریم آیا اون نظام واقعاً می‌خواست مردم را اون چنون بار بیاره یعنی اون خانواده‌ی آلوده‌ی سلطنتی که دیگه کوس رسوایش بر سر بازار زده شده و حالا می‌هر روز هم یک چیزهای تازه‌ای ازش بر ملا می‌شه آیا اون می‌خواست مردم رو همچین دیندار بار بیارند که برند «بک» یا الله «بگند و با معنویت باشند و چنین و چنان یا نه بالاخره می‌خواستند همون تربیتی که خودشاه در سوئیس دیده بود و اون مسائل حداکثر می‌خواهند اون جور باشند. علمای شیراز که وقتی شاه رفته بود اونجا، علما جمع شده بودند حالا چه کسانی رفتند اونو نمی‌دونم. به هر حال یک جمعیتی از روحانیون رفته بودند بعد گفته بود خوب آقایون هم اگر خواسته‌ای دارند مطرح بکنند اون وقتها قصد شون این بود که مدارس مختلط داشته باشند حتی دبیرستان، آقایون فرموده بودند که مثلاً این کار مناسبی نیست دستور بدهید که متوقف بشه این طرح. خیلی آسون برخورد کرده بود. چه اشکالی داره بالاخره جوونند تادوران جوانی بازار روابط دارند بعد از اون هم به سن بالا که رسیدند ازدواج می‌کنند و این خانواده‌ای تشکیل می‌دهند. یکی دو تا بچه هم پیدا می‌کنند خوب کسی که این بینش روداره شما فکر می‌کنید که آهان یا این همه عفت و پاکی و این حرفهایی که ما امروز می‌زنیم و باز در نظر بیارید که هویدای کذایی که به هر حال یابی دین بود یا بهائی بود و یا بهائی زاده که خوب هویدا سیزده سال رئیس دولت این رژیم، بود آیا شما انتظار داشتید که در این دانشگاهها به نظام دینی تأسیس بشود، یک تعلیمات دینی و تحقیقاتی. حداکثر این بود که بالاخره هر کس هر کاری که می‌خواد بکنه، بکنه منتهی زمام روهم اون نزدیکان در دست داشتند و آخر همونها زمین زدند اون مرد رو. بر این اساس معلومه که اون دانشگاه روی چه پایه‌هایی تأسیس شده. حالا بگذریم که حتی بعضی از دانشکده‌هایی که به ظاهر نام دین و الهیات و معارف و فلان و بهمان داشتند در همان دانشکده‌ها هم رئیسش یکی از روساش سالها ریاست اونجا رو داشت، همه می‌دونیم که نمی‌خواست یا اعتقاد نداشت اصلاً و یا اینکه کاری با این حرفها نداشت و در همون دانشگاه بود که در همان دانشکده بود که یک استاد کمونیست منتهی کمونیست بی حال بی‌رمقی اصلاً اینهایی که خودشون ثروت کلان دارند و لاف خلقی هم می‌زدند اونجا بود و درگیری‌های مرحوم آقای مطهری رضوان ... علیه واون هم سر همین مسائل بود آخرهم که آمدند خواستند اقدامی بکنند هر دو روباز نشسته کردند.

یعنی این مسأله‌ی حق و عدل و فلان و بهمان که نبود، بحث تازه‌ای بود، حالا اون هم یک روزگاری این رو تأسیس کرده بودند در برابر بعضی‌ها می‌گویند در برابر حوزه‌ها، غرض ببینید ساختار، ساختاری نبود که شما انتظار تقویت اسلام و تربیت اسلامی داشته باشید. یک عده‌ای چپی بودند که از مسلکهای کمونیستی و بخصوص از کمونیست شمال تغذیه می‌شدند، غالبشون هم خوب فرنگ رفته‌هایی بودند که به خصوص اون وقتها آمریکا دیگه فکر، فکر اونجا و فکر قالب هم بود نه اینکه مثلاً حالا ما، حالا ما داریم تو دانشگاهها تدریس می‌کنیم. خود بنده فلسفه‌ی غرب تدریس می‌کنم شاید بیش از دو دهه نزدیک بیست و پنج، شش ساله که، بیست و هفت، هشت ساله من فلسفه‌ی غرب تدریس می‌کنم. فلسفه‌ی تطبیقی هفده، هجده ساله که من در مقطع فوق لیسانس و دکتری تدریس می‌کنم. امایه وقت است ما فلسفه‌ی اسلامی درس می‌دیم. فلسفه‌ی غرب هم درس می‌دیم مسائل دینی و معارف اسلامی هم تدریس می‌کنیم و خوب هدف هم این است که به کار علمی صورت بگیرد اما در عین حال به اسلام هم به اصالتی بدیم، معارف اسلامی نه اون وقتها که اینجور نبود، نه فرهنگ رایج، نه خانواده‌ی سلطنتی نه عوام و امثال اونها و نه اساتید و برنامه و نه اهداف. اینها هیچ کدام به معنی دقیق اسلامی نبود. باز هم هی باید

تکرار بکنم که البته در این بین هم کسانی بودند، چه دانشجو، چه استاد، به کارهای اسلامی می‌کردند و به خصوص در این اواخر خوب به مقداری این فعالیتها رونق بیشتری گرفته ولی اصلاً ساختار، ساختار دیگریست.

- من حاج آقا از فرمایشات شما این رو استفاده کردم که شما ساختار ماهیتی دانشگاه رو تو چهار چیز دیدید و درست هم هست فرمایشتون که برنامه و متن و استاد و دانشجو. و با فرمایشاتی که داشتید روشن شد که در قبل از انقلاب اصلاً کُل این سیستم به دنبال این نبود که حالا حرفی از دین اسلام بزنه. خدمتون عرض بکنم که خوب این گذشته بود، حالا بعد از انقلاب اولین سؤال اینه که آیا به نظر حضرت بعد از انقلاب اینها به اصطلاح این سیستمی که خود حضرت عالی ترسیم فرمودید به طرف اسلامی شدن حرکت کرده و اگر کرده چه آثاری داشته؟ توی این آثاری که داشته ضعفها و نواقص و اشکالها را شما در چی می‌بینید یا مثلاً محاسنی هست در چی می‌بینید؟ این رو هم این ور رو هم یک ترسیمی داشته باشید.

- ببینید اصلاً تعطیلی دانشگاهها یک عاملش هم همین بود البته اون وقتها خوب گروهها؛ گروهکها دانشگاه رو به تعبیر امام کرده بودند ستاد جنگ. در همین دانشکده علوم انسانی دانشگاه تهران شانزده گروه فعال بود. این به عامل بسته شدن، دانشگاه تبدیل شده بود به یک جولانگه‌ای برای افراد سیاسی با افکار انحرافی چپی و راستی و منافقین و گروههای مختلف. - یعنی در اثنایی که انقلاب پیروز شده بود (-) آقای احمدی: آره پیروز شده بود. بله دیگه.

- اینجا حاج آقا من از فرمایش شما یک نکته‌ای دستم آمد شما اشاره بفرمائید که اون زمان کارهایی هم که شد رو هم بفرمائید، به هر حال چون که خود حضرت عالی (-) آقای احمدی: کدوم - همین کارهایی که در جهت تغییر دانشگاه و اسلامی شدن و اینها بوده این کارها رو هم بفرمائید. چون خود حضرت عالی هم بودید.

- دانشگاهها بسته شد و به عاملش همین بود و به عاملش هم این بود که این بچه‌های مذهبی می‌گفتند آقا این ساختار اصلاً به درد نمی‌خورده و حق هم داشتند. می‌گفتند نمی‌شه یک نظامی تغییر بکنه و بشه نظام اسلامی و دانشگاهش همن ساختار طاغوتی رو داشته باشد. یک حرف کاملاً طبیعی. و بنابراین ضرورت داشت که بیایند و بپردازند به تغییر ساختار. البته بعضی استادها خیلی عظیمی هم بودند. ضد انقلاب که همون وقتها هم تبلیغ می‌کردند، خود این بچه‌های انقلابی می‌گفتند اینها رو هم باید کنار بگذاریم یک عده شون رفتند یعنی اون ساختار، ساختاری نبود که با این اهداف انقلاب سازگار، باشند بنابراین پیشنهاد تأسیس ستاد انقلاب فرهنگی داده شد و نشستند و بنده هم بعد از یکسال و نیم حدود بیست ماه بعد از تأسیس ستاد به اون ستاد پیوستم. نشستند و نشستیم و برنامه‌ریزی شد که چه بکنیم؟ یعنی چه برنامه‌هایی باید تدوین بشود که فراخور انقلاب باشد. خوب برنامه‌ها تغییر کرد هم به لحاظ... هم در غیر علوم انسانی که او خیلی مهم نبود فقط گفته می‌شد که این برنامه‌ها طوری باشد که برای جامعه سودمند باشد مثلاً رابطه‌ی دانشگاه با صنعت، رابطه‌ی فرض کنید خونه با جامعه، رابطه‌ی تحقیقات با نیاز جامعه در اون جهتها این بود. حالا اون هم جزء علوم انسانی بود. در قسمت علوم انسانی هم یک تغییرات اساسی در برنامه‌ها داده شد. مثلاً نمونه‌اش رویگم خوب اون وقتها در گروه فلسفه‌ی غرب، فلسفه‌ی اسلامی اصلاً خونده نمی‌شد. یک چند واحدی خونده می‌شد نه اینکه اصلاً خونده نمی‌شد. ولی به هر حال جور کار فلسفه‌ی غرب بود اما بعد از، من این تأسیس این ستاد و اینها قرار شد که همون جور که فلسفه‌ی غربی در اونجا یعنی رکن کار و اکثریت اجزاء برنامه رو داره، فلسفه‌ی اسلامی هم دریه حدی گذاشته بشه یعنی در واقع بیشتر بشه.

- حتی رشته‌های خاصی بهش داده بشه؟

- بله. فرض کنیم جامعه‌شناسی باشد ولی به مقداری هم جهت‌گیری‌ها روشن باشد و هم ببینیم اگر در متون اسلامیمون یک مباحثی را راجع به جامعه، تکفل جامعه و جامعه‌ی فرض کنیم جامعه‌شناسی یا روان‌شناسی، تعلیم تربیت مخصوصاً و کار خیلی خوبی هم دوستان ما در اون دفتر همکاری حوزه و دانشگاه به خصوص در تعلیم و تربیت کردند. اون وقت کی بحث تعلیم و تربیت اسلامی مطرح بود؟ حقوق کجا؟ سیاست اینها همه اینهایی که تقریباً تأثیر مهمی دارند اینها همه برنامه براشون ریخته شد و به ساختار نسبتاً خوبی به برنامه‌ها داده شد به هر حال این ساختار اگر درست پیاده می‌شد و کتاب هم براش متناسب تدوین می‌شد و استاد و فضا، فضای عمومی باهاش همراه می‌بود

طبیعیست که نقائصی داشت، اون نقائص در حین اجراء برطرف می‌شد. بنابراین برنامه‌ها خوب مدتی هم طول بُرد. این برنامه‌ها تدوین شد و به دانشگاهها عرضه شد و بعد از مدتی هم حضرت امام رضوان الله علیه دستور دادند که دانشگاهها را با قوت باز بکنید و خوب حق هم همین بود برای اینکه از سال ۵۹ دانشگاهها تقریباً بسته شد تا سال شصت و دو، سه سال چندین هزار، دهها هزار دانشجو معطل، می‌بایست دانشگاهها باز بشه. به هر حال برنامه‌ها فراهم شد به این صورتی که عرض کردم البته نه خیلی کامل. قرار بود در حین اجراء نقائصش بر طرف بشه. استادها، اومدیم سراغ استاد. کدوم استاد حالا باید بره حالا این برنامه رو پیاده کنه؟ بنده وقتی آمدم دیدم آقایون همین چهار زمینه‌ای رو که عرض کردم برنامه و استاد و دانشجو و کتاب، اینها رو در نظر گرفتند ولی برای استادش فقط فکری که کرده بودند یک دانشگاه مخصوصی ما تأسیس بکنیم و اون هم دانشگاه تربیت مدرس و اون هم حالا می‌فهمم. اون هم کسانی که این حرفها رو می‌زدند بعضی‌هاشون که حالا رفتند می‌گویند ما اصلاً اون روز انقلاب فرهنگی نشدنی بود و از اون حرفهایی که واقعاً تعجب می‌کنم از کسی که مدعی اخلاق و علم و مشغول نویسندگی و کَر و فرّاست، چه جور این جور خلاف واقع حرف می‌زند که بله ما رفتیم یک برنامه‌ی آموزشی برای دانشگاهها رو دایر کردیم اون هم من بزرگترین کاری که یا کار مهمی من کردم و اون اینکه فلسفه‌ی علم رو وارد دانشگاهها کردم. حالا بگذریم به اجراء که رسید دیدیم مونده گردن بنده. دانشگاه تربیت مدرس، کی باید بیره این رو پیاده کنه؟ خود وزارتخونه بعضی از وزراء اون روز مخالفت می‌کردند آقا این خلاف جریان، شنا در خلاف جریان رودخانه است و فلان و بالاخره رفتیم این دانشگاه رو با خون دل و با درگیری‌های فراوان و با دست خالی و با جنگ و با آذیر، بمب و نمی‌دونم فلان و بهمان یعنی همراه با مباران بالاخره این دانشگاه تأسیس شد که استاد اون برنامه‌رو در واقع تربیت بکنند. خوب اون وقتها یه گزینشهایی بود. اساس، اساس خوبی بود. اومدیم سراغ کتاب، - یعنی یکی از کارهایی زیربنایی که (-) آقای احمدی: (بله دیگه اون بود دیگه حالا بعضی از آقایون می‌آرند بعضی از تشکلهای انحرافی رو در اونجا راه می‌اندازند یا جا می‌دهند یا چیز بگذریم کاری که ما کردیم این است و من یه روزی این‌ها رو خواهم نوشت.

- شاید حاج آقا از این جریانهایی که اونجا راه می‌افته به خاطر اهمیتشه. - - نمی‌دونم از کجا گل آلود بکنند.

- بله البته اکثر اساتید و دانشجویان اونجا، دانشجویان و اساتید متعهدی هم بودند در این حرفی نیست اما خوب جریانهای سیاسی بالاخره از همینها استفاده می‌کنند، اومدیم سراغ کتاب، مرکز نشر دانشگاهی راه افتاد برای اینکه از استادهایی که بیکار شده بودند استفاده کنه یا کتابی که نوشته بودند یا همون وقت بنشینند و کتاب بنویسند. البته کار خیلی سخت بود. -) و زمان بر (-) آقای احمدی: (بله پنج، شش هزار استاد بیکار شده بودند حالا باید بنشینند و کتاب بنویسند و چی می‌نویسند و چی اعتقاد دارند، به هر حال مرکز نشر راه افتاد و بعدهم در زمینه‌ی علوم انسانی که مهمترین است در جهت دادن. سال اواخر ۶۳ تصویب شد که این سازمان سمت دایر بشه منتهی تا نیمه دوم سال کاری نمی‌شد انجام بدیم و یکی دو تا کتاب شروع کردیم اون هم باز به گردن بنده انداختند و از سال ۶۵ به تدریج شروع شد و خوب تا اینجا رسیدیم. استادها هم یک به مقداریشون رو یا رفتند یا بعضی و اندکی را کنار گذاشتند خیلی کم و بقیه هم شروع کردند حالا منتهی این اساتید جدید هی افزوده می‌شدند و در واقع جوّ به نفع این جریان اسلامی تغییر پیدا کرد. دانشجوها هم که اون وقت خوب جبهه بود و جنگ بود و زمان بود و هنوز این معرکه‌گیری‌های سیاسی به این صورت پیش نیامده بود و دانشگاه اسلامی کی، کی تردید داشتند اینکه دانشجو باید اسلامی بار بیاد مگه انقلاب، انقلاب. در رأس تحولاتی که باید اسلامی بشه دانشگاه. امام هم اون روزها همیشه این تأکید رو داشتند و پاره‌ای از کلماتشون هم صریح است در اینکه به دانشگاه پردازید، توجه داشته باشید حتی در زمان جنگ اون اواخر جنگ که دیگه خیلی شدت یافته بود، یک روز خدمتشون رسیدیم فرمود: این جنگ تمام می‌شه بالاخره ولی اون چه که باید بهش توجه داشته باشید مسائل دانشگاهها و مسائل فرهنگی کشور روی اینها، توی صحبتهای ایشان هست غرض کسی در این تردید نداشت که اون برنامه، اون کتابها، اون اساتید، این حرکت و این دانشجویان و این جوّ عمومی کشور این باید دانشگاهش اسلامی و متناسب با این نظام باشد. حالا بعدها دیگه در دستور کار شورای عالی قرار گرفت که دانشگاه اسلامی بشود. منظور این نبود که حالا مثل سال ۵۹ ما شروع کنیم به برنامه‌ریزی‌های اساسی، فرض کنید تو جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، سیاست، حقوق، تعلیم تربیت برنامه‌ریزی برای این، اون برنامه‌ها ریخته

شد. حالا اگر این حرکت اخیری که می‌خواهند به دانشگاهها واگذار کنند. برنامه‌ها رو این نرود و انحراف به وجود نیارود، در بعضی جاها باز دست آدمهای ناباب نیفته خوبه. اما اون برنامه‌ها، برنامه‌های درستی نبود، نقائصی داشت که می‌بایست برطرف بشه، به تدریج، خوب این حرکت در واقع در مجموع اون جوری بود وقتی اخیراً می‌گفتند اسلامی بشه معنی این بود که آن چه راکه باقی مونده که دقیق تحقیق نیافته؛ چه در متون و چه در کتابها و محیط دانشگاه و برنامه‌هایی که باید بیاد به کمک اون برنامه‌ها و اونها را، در واقع نقائص اون رو برطرف بکند و اجرایی دقیقش بکند. اونجا فرض کنید گفته شده فرهنگ اسلامی چنین، اما حالا بریم چه جوری فرهنگ اسلامی رو پیاده کنیم کی مسئول باشه، بودجه‌اش چه جوری فراهم بشه؟ مؤلف برای کتاب از کجا بیاریم. استاد معارف داشته باشیم یا نداشته باشیم. جو دانشگاه به چه صورتی باشد مصوبات خوبی هم درشورا عرضه شده یعنی چیزهایی تصویب شده و به وزارت علوم داده شده این مرحله‌ی دانش اسلامی کردن دانشگاهها در واقع یک عنوان متهم اجرایی و تکمیلیست برای اونچه در اون زمان فراهم شده، انجام شده.

- آقای دکتر با توجه به اینکه بیست و اندی سال از این فرآیند اسلامی شدن دانشگاه می‌گذرد و با توجه به اینکه حضرت عالی خودتون بخشی از جامعه‌ی دانشگاهی محسوب می‌شید، وضعیت فعلی دانشگاه چه در زمینه‌ی اساتید، دانشجویان، برنامه‌ها و محتوای دروس را چگونه ارزیابی می‌کنید در رابطه با اسلامی بودنشون؟ یعنی با همون برنامه‌هایی که حضرت عالی فرمودید؟

- عرض کنم به حضورتون حالا برنامه کلیست دیگه وقتی که شما می‌گید در فلان جا فرض کنید که درس تعلیم تربیت اسلامی گذاشته بشه، یا درسهای دیگر انحراف درش نباشد، این رو هم من بگویم و شما هم عرضه بکنید که ما هیچ وقت قرارمون نبود تحقیق علمی به معنی واقعی رو ضعیف کنیم یعنی بخواهیم سیاسی کاری کنیم یا به قول آقایون ایدئولوژیک بیاد. فرض کنید ایدئولوژیک بیاد جلوی چیزو بگیره، نه همون فلسفه‌ی غرب تدریس بشه فلسفه‌ی اسلامی هم تدریس بشه، جامعه‌شناسی بیاد. جامعه‌شناسی که نمی‌شه از دانشگاه حذفش کرد و این نباشه که همش هی اون باشد و برآنهم، همون‌رو، استاد هم روی همون تمرکز داشته باشد. خوب سیاست اگر عرضه می‌شود اون باشه و این هم باشه و استاد خوب هم اگر باشه بالاخره می‌تونه در عین حال که عمق علمی رو حفظ می‌کند، می‌تواند یک جهت دهی هم داشته باشد، یه جوری مسائل مربوط به نظام‌رو هم و اسلام رو و جو اسلامی رو هم مراعات بکند. متأسفانه جو عمومی سیاسی و فرهنگی کشور به تدریج از اون زمان امام و زمان جبهه و شهادت و ایثار و اون رشادتهای اون چنانی فاصله گرفت. یک مقداریش طبیعی. بالاخره آدم تو جبهه که باشد و محیط جنگ و شهادت و اینها، خوب بسیاری از جوانابه اون سمت گرایش پیدا می‌کنند، روح بلندی پیدا می‌کنند، معنویت دروشون رشد می‌کنه. همه همینکه این تمام شد و اومدند و مشغول زندگی شدند خوب طبیعیتست که می‌آیند سراغ زندگی معمولی دنیائیشون. این یه مقداریش طبیعیه ولی یک مقداریش نه، یه مقداریش باید مراعات کرد، اون جو را زنده نگه داشت ؛ این جو عمومی، جو دنیاگرایی برش غلبه پیدا کرد. خیلی‌ها، بعضی‌ها هستند اونهایی که اون روز سردمدار بودند و می‌بایست فرض کنید فرهنگ کشور رو متحول کنند و منصوب امام در اون ستاد بودند، الان می‌بینید که شدند مخالف خون، و خط انحرافی سکولاریسم رو با تمام توانشون هم دارند تبلیغ می‌کنند. کسانی که یک روز انقلابی، فعال، از این طرف به اون طرف می‌زدند یک دفعه عوض شدند، اینها خیلی تأثیر دارند. تأثیر منفی هم داره یعنی خیلی‌ها می‌گند آقا این چی شد؟ دیگر نمی‌دونند که خود اون طرف ریشه‌ی فکری نداشته، فکر می‌کنند که لابد مسئله، فرض کنید که مسائل اسلامی ضعیفی داشته است. اینها یک قسمتیست که خود این افراد انحراف پیدا کردند. یک قسمتی دیگر هم، گرایش دنیایی در عموم مردم، باز فکر بکنید که اون روز طرف لقمه‌ی دهنش رو برمی‌داشت می‌داد برای جبهه یا فرزند شو می‌فرستاد. حالا تمام تلاشش این است که بالاخره زندگی کنه، فکر آینده‌اش باشد و این چیزیتست که مردم دارند و مخصوصاً در این سالهای اخیر که این داستان تسامح و تساهل و فتنه‌های قرائت‌های مختلف از دین و اینها همه حساب شده بوده و اینها بی‌جهت نبود که اون اصول رو تضعیف بکنه که آگه گفتی حکم دین اینه، بگه آقا این، این برداشت شماست. خوب یعنی چی؟ یعنی ممکنه غلط باشه، یکی دیگر، یک جور دیگر برداشت کنه، یکی هر چی می‌گه آقا در قرائت مختلف در یک حوزه‌ایست. دریه حد و حدودیست قبول داریم، اما فتنه‌انگیزی نکنید و این رو تعمیم به همه چیز ندید، خود این خیلی تأثیر روی جو دانشگاهها گذاشت. شما هم می‌دانید که دانشجو اونقدر قدرت فکری برای تحلیل این قبیل مسائل نداره و بخصوص اگر دست سیاست هم بهش ضمیمه بشه و بخصوص اگر

کسانی که کینه‌های دیرینه داشتند و اینها ضمیمه بشه و اینهایی که ریشه‌شون کنده نشد این ریشه‌ی فاسد گنبدیده‌ی زمان طاغوت و منافقین؛ کسانی که چهره عوض کردند اینها بالاخره در این جامعه سمپاشی می‌کنند تو دانشگاهها هستند. چه دانشجویون، چه استادشون وقتی این حرفها می‌آید توی روزنامه‌ها، مجلات و متأسفانه بعضی از روزنامه‌ها و مجلاتی که خودشون باید مدافع جریان انقلاب و انقلاب فرهنگی باشند، خود اونها تضعیف می‌کنند و فکر انحرافی عرضه می‌کنند، طبیعیت که اون اهداف، اون چنون که مورد نظر بود تحقق پیدا نکنه. بنابراین بنده می‌تونم بگم که جوّ امروزی دانشگاه جوّ فرهنگی و دینیش مقداری، مقداری نه همش، خدشه‌ای از ناحیه‌ی این حرکت سکولاریستی درش پدید آمده؛ البته هم جوّ عمومی، جوّ مذهبی در این تردیدی نیست. شما این اعتکافی که دارید می‌بینید این حضور جوو نها ر و در نماز جماعتها، در مراسم دینی، اینها که ساده نیست، بیش از صد هزار نفر فرض کنید که در همین دانشگاهها و مراکز دینی فقط اعتکاف می‌کنند این معلومه. تنه، تنه‌ی دینیه، اما تخریب، تخریب تأثیر، تأثیرش از سازندگی بیشتره، شما یک بنا را با زحمت تمام می‌سازید همون رو یک بولدوزر و لوادر در یک روز می‌تونه به کلی از کار بیندازتش؛ مسائل دینی و اعتقادی هم که خدا لعنت بکند این طیف شبهه انداز رو که معلوم هم هست از کجا و با چه مأموریتها و با چه برنامه‌ریزیهایی از قبل از انقلاب هم اینها داشتند، آمدند توی ارگانهایی راه یافتند، خیلی خودشون رو اسلامی و انقلابی و فرهنگ ساز معرفی کردند، بعدها پرداختند به این قبیل مسائل تخریبی، خوب اینها می‌افته تو دست مردم، می‌ره توی دانشگاهها، تو روزنامه‌ها و طبیعیت که اثر تخریبی می‌گذاره و شبهه اندازی کار آسانیه اما شبهه‌زدایی کار دشواریه. و آدم هم کافیه که شما تزلزل درش ایجاد کنید مثل یک کسی که از خانه‌ای درآمده و مصممه که به یک جایی بره سر چهار راه که برسد به تردیدی درش پدید بیارید این همون جور می‌مونه دست راست، دست چپ، روبرو، کجا؟ از کار بازمی‌مونه به موقع نمی‌رسه به محل کارش. از این جهت در روایات ما مخصوصاً در کلمات امیرالمؤمنین اینقدر از شبهه و تردید و شک مذمت شده که «نوم علی یقین خیر من صلاة فی شک» (با یقین بخوابی بهتر از اینکه نماز به حالت تردید بخونی). (نماز، نه اینکه نماز واجب رونخون اما فرض کنید که نماز مستحبی می‌خواهید بخونی‌ها، همون نماز واجب هم وقتی می‌خونی این اهمیتش رونخون می‌ده، حال سر معنا کردن دقیقش نیستیم. اما این رو در نظر بگیرید که تردید پدید آوردن کار آسانیه و اثر تخریبی زیادی دارد. شنیدم یکی از این دانشجویان با تمام توان و با تمام پُردهنش لعنت می‌فرستاد به یکی از سردمداران، همین جریان القای شبهه که این، بین زمین و آسمان من واموندم، دچار تردیدم کردند. توجه می‌کنید) - (بله) - (اینه که این حرکات در این سالهای اخیر اثر نامطلوبی داشته است و جوّ دانشگاهها رو از اون هدف اصلی دور کرده است و باز هم باید بگیم خداوند لعنت بکند کسانی که این حرکت تخریبی رو آغاز کردند، بعد دنبال این حرکت تخریبی، طبیعیت که حرکات سیاسی بیاد برای اینکه اون طرف وقتی تردیدی دریه کسی ایجاد کرد، اون وقت می‌تونه زمینه‌رو آماده بکنه، برای اینکه ازش استفاده‌ی سیاسی هم بیره. وقتی هم زمینه‌ی حرکت سیاسی فراهم شد اون وقت دیگه کنترلش هم کار دشواریه، زیرا اون سیاستمدار دیگه از حدّ فرهنگ و اعتقادو اینها گذشته، اون هدف سیاسیش رو القاء می‌کنه و این، اینهم به دنبال می‌کشونه، حتی اگر هم یک وقتی بخواد پا پس بکشه، احساس می‌کند که من حرفی زدم آقا در برابر من اگر بخوایم از حرفم برگردم چنین، چنان و در نتیجه اون داستان تبدیل می‌شه به یک انحراف سیاسی و یا یک شورش سیاسی. توجه می‌کنید از کجا به کجا مسائل کشونده می‌شه. -) بی‌هویت کردن؛ بد استفاده می‌شه (-) دکتر احمدی: آهان بی‌هویت کردن ملت همین کاری که بر سر شوروی آوردند. الان کسانی که از مسکو می‌آیند از اوکراین می‌آیند حرفهایی می‌زنند که آدم تنش می‌لرزه‌ها. کمونیست‌ها اگر یک روزی بی‌دین بودند اما یک چهارچوب فکری، داشتند یک ایدئولوژی داشتند. براون اساس فقر به اون معنی که کسی گرسنه بخوابه به اون صورت نداشتند. اختلاف بود اما نه اون جور فحشا، اصلاً منکر منکر بود یک فرهنگی داشتند) - (بله) و اینه که کسی زنی تن فروشی بکند برای درآمد این اصلاً تو جامعه‌ی کمونیستی) - (جایی نداشت) - (آقای احمدی: هیچ جایی نداشت و الان هم که این فساد دامنگیرشون شده، فقر، فساد، فحشا، بی‌هویت شدن. این بی‌هویت شدن بدترین بلا برای یک نسله. برای یک جامعه، به دنبال بی‌هویت شدن همه چیز می‌آید، کشور می‌ره، شخصیت افراد می‌ره، فرهنگ می‌ره و فقر و فساد و سواری دیگران رو دوش آدمهای بی‌هویتند نه رودوش افراد با هویت. هویت اینهارو که تضعیف کردند هزاران هزار استاد از شون رفت به کشورهای دیگر،) - (دانشمند و استاد و) - (آقای احمدی: دانشمندان،

محققان ول کردند رفتند برای اینکه یک زندگی بهتری بدست بیارند و یک افرادی هم که موندند اونجا، متأسفانه دچار دچار یک فروپاشیدگی، تنها کشور از هم، یعنی [آنها] اون نظام از هم نپاشید. اول شخصیت‌ها از هم پاشیده شدند و بعد به دنبال اون فروپاشی فرهنگی پیش آمد.

- می‌خواهم بیرسم که آقای دکتر! استنباط من از فرمایش حضرت عالی این بود که فرآیند اسلامی شدن دانشگاهها در هر حال نسبت به دهه‌ی اول انقلاب کندتر شده - (آقای احمدی): بله - با توجه به این فرمایش حضرت عالی برای بهسازی این فرآیند در حال حاضر چه پیشنهادهایی می‌تونید ارائه بدهید؟

- بنده به نظرم می‌آید ما از لحاظ آئین‌نامه و برنامه و حتی کتاب و، تا حدی استاد و، تا حدود زیادی دانشجو ما مشکل نداریم، ما الان مشکل اساسی‌مون فتنه‌های سیاسیست. اگر مسئولینی که در هر رده هستند در وزارت علوم، در وزارت بهداشت، در ارشاد، بخصوص در ارشاد و وزارت علوم، در آموزش پرورش، اگر این جریان سیاسی از این مراکز فرهنگ‌ساز کناربره و بگذره، نه تنها کنار بره خودش هم کمک بکنه به ساختن فرهنگ دینی، ما موفقیم؛ بنده به نظرم نمی‌آید به لحاظ مواد و مصالح و ساختار محلی ما مشکلی داشته باشیم. ما اگر این جریانهای سیاسی و حزبی بخواند این جوری مداخله بکنند، یه حرف شما می‌زنید یک حرکتی از فلان تریبون بلند شه. یک مطلب شما می‌نویسد یک روزنامه خلافت بنویسه. جور به جور می‌شه کار کردها. یعنی فتنه‌انگیزان و شیطانهایی که در این جراید الان حضور دارند اینها همونهایی اند که روزنامه‌هاشون رو که بستند الان هم دارند کار می‌کنند. چندی پیش در یکی از روزنامه‌های پر تیراژ، یعنی پر تیراژترین روزنامه‌ی خاص یک جناح، خیلی هم آرمه بیشتر هم حرفهای اقتصادی و تبلیغاتی داره به ظاهر. ولی در مورد این تحولی که در چین پیش آمده می‌نویسه شکست ایدئولوژی، خوب این معنی داره. اما یک شگردی هم که پیدا کردند اینها، اینه که روی روزنامه رو به ظاهر تیرهای درشت بهش نمی‌دن ولی می‌برند اون لابلای حرفهایی که باید بزنند خوب یک. - در واقع القاء می‌کنند. - آری شکست ایدئولوژی، نمی‌گه که شکست ایدئولوژی مارکسیسم، می‌گه شکست ایدئولوژی. یعنی هر جا با ایدئولوژی بخواد کار بکند شکست می‌خورد و ما هم چون نظاممون نظام ایدئولوژیکیه، طبیعیت اینجوری القاء می‌شه، ببینید اگه این شیطنتها، اگه از تنه‌ی اجرایی، قانونگذاری و اون مراکز تصمیم‌گیر برداشته بشه بلکه کمک هم بکنند ما دانشگاهمون اسلامی می‌شه، محیط کارمون اسلامی می‌شه، اداراتمون اسلامی می‌شه. شما الان برید توی بسیاری از جاها می‌بینید کارمندش کارمند، کارمندی نیست که شما انتظار داشته باشید، ژستش، برخوردش این مال کجاست؟ مگه چه می‌شه که فرض کنید حالا زنی که توی فلان اداره نشسته این حجایی که داره به صورت حجاب اسلامی بذارش. این ننگه، که باید حتماً این جوری وانمود بکنند. مگراون رئیس اداره اگر خودش اعتقاد داشته باشد خودش می‌گه که این محیط، محیط اسلامی. من خودم در این سازمان گفتم که گفتند چادر باشه در محیط. گفتم: که چادر ضرورت نداره خودتون می‌خواهید داشته باشید، داشته باشید اما اون حجاب اسلامی رو باید مراعات بکنید و در عین حال حواستون باشد اینجا این نیاید خوب به ظاهر چهره‌ی اسلامی داشته باشید و بیرن حقه بازی بکنیدها. اگر بینم اگر یک روزی افرادی دور و دوچهره کار می‌کنند، من باهاشون برخورد می‌کنم یک جمع سالمی بنشینید آخه این چه دردیست که بخواد یک کسی. بنابراین مسئولیت اجرایی کشور و قانونگذاران و حتی قوه‌ی قضائیه هم در مواردی اینها همه باید همشون این باشد. مخصوصاً این مراکز چندگانه‌ای که گفتم که اجرای کشور دستشونه، فرهنگ کشور دستشونه، وزارت کشور، مگه وزارت کشور وظیفه ندارد که در جاهای مختلف این فرهنگسراهایی که زیر نظر شهرداریه. اینها بالاخره وزارت کشور مسئولیت داره اینهارو نباید بگذاره که هر جور هر کس اونجا آمد عمل بکند اگه اینها برادر از این آلودگان و ناپاکان و نااهلانی که نفوذ کردند و راه پید کردند و اون حالات تخریبی رو دارند به کار می‌بندند اگه اینها پالوده بشه ما برنامه‌هامون فکر نمی‌کنم مشکل چندانی داشته باشه، حالا هم یه جایی هم عیبی داشته باشیم خوب فرض کنید که یه کتابی نوشتیم. دوپست صفحه است صد و شصت، هفتاد صفحه‌اش خوبه. بیست، سی صفحه‌اش یا ضعیفه یا دوتا مطلبه فرض کنید که نامناسب داره، اون رو آدم اصلاح می‌کنه در این مدت خیلی کار شده چه به لحاظ برنامه چه به لحاظ استادان، چه به لحاظ محیط و چه به لحاظ جو عمومی که هر جمعه، رهبری هر هفته شما می‌ونگین بگیری بالاخره این رهبری بنده‌ی خدا، خداوند ان شاءالله سلامت و توفیق و طول عمر بهشون

بده، خوب مرتب هشدار می‌دند اینها خیلی تأثیر داره. ولی به عقیده‌ی بنده باید این مسائل انجام بگیره، در غیر این صورت شما همواره به سمت کشاکش و درگیری و تضعیف و تخریب می‌رید به خصوص که از بیرون هم هجوم دارید. هجوم اعتقادی. این رادیوهای بیگانه و این پولهایی که اینها صرف می‌کنند مرتب یک مرکز توی اروپای شرقی دایر می‌کنند. خود اون رادیو بی. بی. سی. بالاخره با اون کینه‌ی دیرینه‌ای که داره القاء مطلب می‌کنه و آدمهای گرگ، افعی‌های افسرده و حالاجون گرفته اینها آمریکا هم که اونجوره. با وقاحت تمام کمک می‌کنه این فراریهایی هم که پول این مملکت رو بردند برای خودشان به اندکی از خرج تخریب بکنند کافیه، اندکی. این شاه که رفت می‌گفتند پنجاه و هفت میلیارد دلار از این کشور یا قبلاً برده یا با خودش برده. هشتاد تا چمدون و نمی‌دونم بانکهای اون چوونانی. خوب اینها یک کمی از درآمدش خرج تخریب بشه خیلی و غیر از اون دیگران هم خوب اون پیشنهادتون بنابراین یعنی اون که می‌فرمایی چه باید کرد. بنده عرضم این است که یک تحولی از بالا ضرورت دارد. بعضی از احزاب هم باید حواسشون به این باشه. البته پاره‌ای از آدمهای نا اهل در پاره‌ای از این احزاب حضور دارند که اونها فتنه انگیزی و شیطنت می‌کنند و دوست دارند که این کشور رو به سمت سکولاریسم سوق بدهند. من بارها گفته‌ام اینها موفق نمی‌شوند، نکنید. تو سخنرانی‌ها گفته‌ام این کشور، کشور دینیه. هیچ کس موفق نمی‌شود در این کشور امام حسین و علی بن ابیطالب و امام زمان نظام سکولار رودایر بکنه، وقت مردم رونگیرید، بگذارید برنامه‌ریزی بشود. در چهارچوب این قانون اساسی کار بکنید. منتهی یک عده‌ای بالاخره یا مرض دارند یا ناآگاهند و خیلی هاشون هم واقعاً ناآگاهند. امام می‌فرمود کسی که می‌گوید سیاست از دیانت جداست نه دین رو شناخته و نه سیاست رو. حالا دین رو که شناخته معلوم است، سیاست رو هم نمی‌شناسه. برای اینکه می‌دونه در این کشور سیاست سکولار پا نخواهد گرفت. تا اینطور که اینهمه زدن تو سر مسلمونهاش، با اینکه اونها با ما خیلی تفاوت دارند. خیلی خیلی ما اصلاً این ساختار شیعی پولادینی داریم، اونها دیدند داخلش از همین مسائل، تمام گُرسیهای پارلمانشون یعنی اکثریتشون خوب مسلمانها گرفتند این، آقایون از بالا و احزاب و گروهها باید به این توجه داشته باشند و نگذارند این فرهنگ حتی خودشون دارند تخریب می‌کنند اینها رو باید باهاشون برخورد بشود. تو روزنامه، تو سخنرانی تو هر جا تو سرشون زده بشه که دست از این فتنه‌انگیزی‌شون بردارند، اون وقت خواهید دید. والله مردم، مردم مسلمانیند آنقدر هم بنده رو که خوب به طلبه‌ی ناچیزی هستم حالا با این حضوری که در حوزه و دانشگاه دارم فراوان می‌گند که آقا این چه بساطی است که بر سر ما آوردند اینها چرا برای مردم کار به جای اینکه مشکلاتشون رو برطرف کنند همش دارند تخریب فرهنگی و اعتقادی می‌کنند. مردم امتحان خودشون را هم پس دادند.

شما به هر حال برنامه‌ریزی دقیقی بکنید. برنامه‌ریزی‌ها علمی، نه مثل این کنگره‌ها تون به این صورت، یه هزینه‌ای می‌شه و وقتی گرفته می‌شه. مهمتر از هزینه وقته. این وقت سرمایه‌ی ماست. هر چیز هدر بره سرمایه‌مون رفته. - ان الانسان لفی خسر، می‌گند وقته)

- توجه می‌کنید اون شاید بارزترین مصداقش وقت باشد. - (بله) و من بارها گفته‌ام وقت ما هم بیت‌المال است عمر ما هم بیت‌المال است، فکر نکنید که هی - مال خودمونه. نه فکر نکنیم که بیت‌المال اون بودجه‌ایست که به ما می‌دند یا این ساختمانونه. نه بنده اگر از این عمرم درست بهره‌برداری نکنم بیت‌المال رو به هدر داده‌ام. حتی اگر کارمند دولت هم باشیم. در یه نظام دینی هیچ کس نمی‌تونه بگه عمر من بیت‌المال نیست. توجه می‌کنید مخصوصاً در نظام کارمندی دولت، برای اینکه یه پولی رو به بنده دادند به کارمند دادند که توبنشین و کار بکن و کار هم به بهترین وجهی باید صورت بگیره.

وقت گُشی توش نباشه اگر با این دید، برادر برخورد بکنی و به مردم هم القاء بکنی. از وقتتون به بهترین وجه برنامه استفاده کنید و برنامه‌ریزی کنید برای اصلاح فرهنگ دانشگاهی و اسلامی کردن دانشگاهها. منتهی در یه مواردی اگر برخورد می‌کنید که واقعاً سدی جلوراهتون گذاشته‌اند، سنگ می‌اندازند. و از بالا نیز سنگها پرتاب می‌شه، این رو با هاشون بی‌رودرواست درمیون بگذارید، پیش مسئول بالادست برید بگید آقا داستان این بالاخره شما چه می‌گید با اینها موافقید یا مخالفید. تو را اینجا گذاشتند مسئول، به عنوان حافظ نظام اسلامی، اگر خلاف این عمل بکنی خیانت کردی حالا تعبیرتون باید طبعاً ظریف باشد ولی واقعاً خیانت. - حقیقت. (مقام معظم رهبری در این دیدار اعضای شورای انقلاب فرهنگی در این آخرین دیدارمون، دیشب می‌فرمود که «این مصوبات اجرا نمی‌شه» به این که عرض

کردم ما خیلی) - بله. خیلی. عمری بر سر این تصویب مصوبه‌ها گذاشتیم اجرا نمی‌شه و باید اجراء بشه. خیلی با تأکید هم فرمودند. شما هم اگر واقعاً می‌بینید که می‌آید اونجا اجراء نمی‌شه این رو به این بالادستی‌ها به خود این مسئولین منتقل کنید. باهشون روبرو بشید. اگر می‌بینید که مؤثر واقع نمی‌شه این رو) - انتقال بدین (انتقال بدین برای اینکه هر جا شما بگذرید مثل دزده. دزد وقتی که می‌آد خونه‌ی آدم، اگر از اون دم در بذارید بیاد، دیگه آمده. اگه بیاد اثاثو جمع بکنه درگیری باهاش سخت‌تره. به گُشت و کشتار می‌رسه به جورهای. طلا و نمی‌دونم فرش و چیزهای قیمتی رو وقتی جمع کرده باشه بخواد بره باهاش درگیر بشی می‌زنه آدم رو می‌کشه به آسونی که ازش دست بر نمی‌داره. اینه بنده رو به مقداری می‌گند که شما تُندی یا حساب کتاب سرت نمی‌شه. حساب کتاب سیاسی، و می‌گند آقا آخه ما که قرار نبود آقا سیاستکار بشیم. قرار بود به نظام دینی داشته [باشیم]، خود امام سیاستکار نبوده، روون حرفت می‌زد، حرفها شو هم مردم هم همین رو می‌خواستند. ما هم قرار نیست، هر وقت می‌بینم یک کسی داره خلاف می‌کند، من ناچارم بهش بگم یا تو روزنامه چیزی بنویسم و یا تو سخنرانی هام بگم. شما هم همین زحمت رو بکشید. برنامه‌ی خوب بریزید، برنامه‌های دقیق، مدت‌ها وقت صرف برنامه ریزی هاتون بکنید. همایش، سمینار، انتشارات، هر چی دارید اینها رو دقت درشون به کار ببرید و اگر به مانعی هم برخورد کردید همین طوری هم که عرض کردم با خود مسئول مقابلتون و اگر نه با مسئول بالا دستتون گفتگو کنید. ان شاءالله که خدا کمکتون خواهد کرد. «ان تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ اَقْدَامَكُمْ» و خدا خودش باز فرموده: «كَتَبَ اللَّهُ لَالْعَالَمِينَ اَنَا وَ رُسُلِي ان الله قوئ عزيز» پیروزی با دین خداست منتهی خوب همیشه این شیطنت‌ها وجود داشته است.

- حاج آقا ما تشکر می‌کنیم از محضر حضرت عالی استفاده کردیم. تشکر از شما. خیلی لطف فرمودین.

- ممنونم.

شناخت راهکارهای ارتقای بینش سیاسی دانشجویان

عبدالرضا حاجیلری (۲۹)

چکیده

شرح و بررسی رویکردها و روش‌های ارتقای بینش سیاسی دانشجویان به همراه آراء و نظرات حضرت امام(ره) و مقام معظم رهبری در این خصوص. مفهوم‌شناسی، بررسی کارکردها، ضرورت آسیب‌شناسی و روش‌ها شناخت راهکارهای ارتقای بینش سیاسی دانشجویان. همچنین تبیین اهداف، اهمیت و ضرورت بحث جریان‌شناسی فکری در بین دانشجویان.

واژگان کلیدی

دانشجویان - ارتقای بینش سیاسی - دانشگاه

بخش اول مقاله

مقدمه:

نظام بخشی و ترسیم فرایند تنظیم طرحها و برنامه‌ها در عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. شناخت بسترها، سیاستگذاری، طراحی، اجرا، نظارت و در پایان ارزیابی عملکردها؛ زمینه‌های پویایی و پیشرفت را در جامعه فراهم می‌سازد. عدم توجه دقیق به هر یک از این مراحل می‌تواند سبب انحراف و هدر رفتن امکانات بالقوه و بالفعل گردد و دستیابی به اهداف را با موانع عدیده روبرو سازد.

شناخت علمی اهداف و تعیین مرزها و سمت و سوی آنها، اساس هر اقدام عملی است. با طرح سؤالات و نگاه به موضوع از مناظر مختلف، می‌توان به اهداف؛ شفافیت و صراحت بخشید. در چنین شرایطی امکان سیاستگذاری، طراحی و برنامه‌ریزی اجرایی علمی و عملی میسر می‌گردد.

و بدیهی است که عدم معرفت نسبت به موضوع و اهداف، عدم دور اندیشی در نظام سازی و دم‌دمی مزاج بودن در طراحی و اجرای برنامه‌های فرهنگی و سیاسی، منجر به شکل‌گیری آسیب‌ها و عوارض شده و در نهایت سبب عدم دست‌یابی به اهداف می‌شود. در این راستا مجموعه‌ی تدوین شده در صدد یافتن راههای پاسخگویی به یک سؤال اساسی است، که: «چگونه می‌توان بینش سیاسی دانشجویان را ارتقا داد؟».

فرایند نظام سازی اقتضا می‌کند که در ابتدا به شناخت موضوع و مسأله، سیاست‌ها و بسترهای مناسب اجرای آن پرداخت. آنگاه با طراحی، اجرا و ارزیابی و نقد عملکردها، حرکتی پویا و تکاملی را در پیش گرفت.

این مجموعه بطور مقدماتی طرح موضوع نموده و چشم اندازی از ایده‌ها و برنامه‌هایی را که می‌توانند مورد تأمل قرار گیرند ارائه می‌کند. مجموعه‌ی تدوین شده دارای سه بخش است که هر بخش نیز دارای فصول و زیر و عنوان‌های مختلف می‌باشد.

بخش اول به مفهوم‌شناسی موضوع بینش سیاسی می‌پردازد و در آن مباحثی از جمله، اهداف طرح، ضرورت‌ها، سیاست‌های محتوایی و اجرایی، کارکردهای ارتقا بینش سیاسی دانشجویان، حوزه‌ی معنایی ارتقا بینش سیاسی و... شرح و بسط داده شده است.

بخش دوم: شناخت بسترها، وضعیت‌ها و رویکردهای موجود پیرامون ارتقا بینش سیاسی دانشجویان است، که به مباحث روش‌شناسی و موضوعات پژوهشی و علمی (ارتباط با موضوع) می‌پردازد.

بخش سوم: به ارائه راهکارهای برای ارتقا بینش سیاسی دانشجویان می‌پردازد و پیشنهادهای اجرایی را مطرح می‌نماید.

## فصل اول:

مفهوم‌شناسی بینش سیاسی، اهداف، ضرورتها و سیاستها

اهمیت و ضرورت پردازش موضوع

دامن زدن به روند رشد بینش‌ها و نگرشهای جامعه و افزایش آگاهی‌های علمی مردم بویژه جوانان از شرایط زیست‌ایده‌آل و نقطه شروع هر حرکت ریشه دار و اصلاحی با فرجام است. فرایند شکل‌گیری بینش‌ها و نگرش‌های عمومی بخوبی نقش سرنوشت ساز تحولات ذهنی نسل فرهیخته‌ی جامعه را نمایان می‌سازد. نگاه مردم و افکار عمومی، اغلب به نظرات و یافته‌های اقشار برگزیده.

هوشمند و فکور جامعه بوده است. انسان‌ها برای زندگی ایده‌آل خویش همواره در جستجوی شناخت واقعیت زیست اجتماعی خویشند. واقعیت‌هایی که هر روز آن با روزهای گذشته و روزهای آینده عمیقاً متفاوت است. فهم قوانین حاکم بر منطق واقعیت‌های گذشته، حال و

آینده، دشوار است. شناخت منطق تحولات به میزان فراست و تیزبینی و ژرفاگری نیروهای فرهیخته و فرازانه‌ی جامعه بستگی تام دارد.

«بینش سیاسی» تسلط به ابزارها، روشها و مکانیسم‌های فهم قوانین حاکم بر هر یک از واقعیت‌های زندگی اجتماعی، برای انسان امروز و فرداست. به طور طبیعی انسان برای شناخت واقعیت‌های پیرامونی محیط خود نیازمند تجهیز شدن به کلیه علوم، فنون، ابزارها و روشهایی است که بتواند چهار چوب مناسبی در شناخت واقعیت‌های سیاسی زندگی جاری خویش به او ارائه نمایند. نیروهای نخبه‌ی جامعه‌ی دانشگاهی به دلیل پیشگامی در تحولات سیاسی و اجتماعی باید زمینه‌های باروری سیاسی خویش را تقویت نمایند. جامعه‌ی امروز به

پیروی از افشار متفکر و آینده نگر امروز، بامنطق تحولات آینده پیوند می خورد. در جامعه‌ای که بیشترین هزینه‌ی سیاسی را به دلیل تعارضات ناشی از نداشتن شناخت لازم از یکدیگر و از وضعیت‌ها و کیفیت‌های زیست گذشته و حال پرداخت می‌کند، جا دارد که افشار خردمند با استقبال از فرهنگ پرسشگری نقادانه و بی طرفانه، علمی، روشمند و موضوع بندی شده بر محور چالش‌هایی که مطرح است و یا در پیش روی خواهد بود. با هم فکری و هم اندیشی ظرفیت‌ها؛ توان فکری و علمی و نرم‌افزاری کشور را ارتقا داده و زمینه‌های زیستی ایده‌آل را فراهم کنند.

تنها با چنین رویکردی می‌توان به مطالعه‌ی منظم، تئوریک و سامان یافته‌ی بحران‌ها و آسیب‌ها و چالش‌ها پرداخت و چارچوب درستی را از مسایل ارائه نمود.

سؤال اساسی در تنظیم و طراحی این مجموعه این است که بدانیم چگونه و با چه رویکرد و روش‌هایی می‌توان به ارتقای بینش سیاسی دانشجویان پرداخت.

دیدگاه امام خمینی (ره) پیرامون اهمیت آگاهی و هوشیاری سیاسی دانشجویان

اگر به یک معنی، بینش سیاسی را هوشیاری و شناخت دقیق‌تر مسائل پیرامونی در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی بدانیم، حضرت امام (ره) به آن سفارش بسیار می‌کرد و به طور مکرر توجه و تلاش برای جلوگیری از انحرافات را به دانشجویان تذکر می‌داد. برای جایگاه معلم و دانشجو اهمیت بسیار قایل بود و می‌فرمود: «مقام معلم و مقام دانشجو که باید مغز متفکر یک ملت را تشکیل بدهد از اموری است که باید به آن توجه شود...» (۳۰)

از طرفی مغز متفکر جامعه نمی‌تواند فردی بدون بصیرت و بینش و آگاهی سیاسی و اجتماعی باشد. لذا وقتی امام دانشجویان را مغز متفکر جامعه می‌داند، دانشجویان باید لوازم ایفای چنین نقشی را برای خود فراهم نمایند.

حضرت امام (ره) در جایی می‌فرماید: «... ممکن است عناصر فاسدی در دانشگاه و سایر مدارس در بین جوانان ما نفوذ کنند و با برنامه‌های حساب شده تفرقه افکنی کنند. لازم است با هوشیاری آنان را شناسایی کنید و بشناسانید که جوانان عزیز ما از توطئه آنان مطلع شوند و در راه ختنی نمودن آن کوشا شوند» (۳۱) در اینجا امام دانشجویان را به عنوان قشر پیشرو در شناخت انحرافات مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌خواهد که برای افراد دیگر جامعه نیز راهنما و روشنگر باشند.

در جای دیگر حضرت امام (ره) دانشجویان را برای شرکت در تعیین سرنوشت خودشان دعوت می‌کند و از عدم دخالت در مسائل سیاسی و اجتماعی بر حذر می‌داد. زمانی که عده‌ای بیان می‌داشتند که لازم نیست همه‌ی افشار مردم در امور سیاسی دخالت کنند و تنها حضور و شرکت تعدادی روحانی آگاه برای مردم کافی است و انتخابات را لازم نمی‌دانستند، حضرت امام به این ایده به شدت حمله کرد و آن را مردود دانست و دانشجویان را به دخالت در امور سیاسی دعوت کرد.

«یک دانشجوی جوان هم باید در سرنوشت خودش دخالت کند. فرق ما بین دانشگاهی و دانشجو، مثلاً مدرسه‌ای و اینها نیست، همه شان با هم هستند. اینکه در دانشگاه رفتند یک همچو مطلبی را گفتند، این یک توطئه است برای اینکه شما جوانان را مأیوس کنند. بیدار باشید، توجه کنید، اینها با توطئه‌هایشان می‌خواهند کار را انجام بدهند، نمی‌توانند با دخالت نظامی کار بکنند اینها می‌خواهند با شیطنت‌هایشان کار خودشان را انجام بدهند. آن وقت شیطنت این بود که سیاست از مذهب خارج است و بسیار ضرر به ما زدند و ما بسیار ضرر خوردیم و آنها هم بسیار نفع بردند. این مطالب شکست خورده، حالا می‌گویند که سیاست حق مجتهدین است یعنی در امور سیاسی در ایران پانصد نفر دخالت کنند باقی شان بروند سراغ کارشان. یعنی مردم بروند سراغ کارشان، هیچ کاری به مسائل اجتماعی نداشته باشند و چند نفر پیرمرد بیابند دخالت کنند. این از آن توطئه سابق بدتر است برای ایران برای اینکه آن، یک عده از علما را کنار می‌گذاشت، منتها به واسطه آنها هم یک قشر زیادی کنار گذاشته می‌شد این، تمام ملت را می‌خواهند کنار بگذارد. یعنی نه اینکه این می‌خواهد مجتهد را داخل کند، این می‌خواهد مجتهد را با دست همین ملت از بین ببرد. باید دانشگاهیان متوجه باشند که اگر چنانچه افرادی در دانشگاه هستند که شیطنت دارند می‌کنند، اینها باید توجه کنند که گول اینها را نخورند.»

- دیدگاه‌های مقام معظم رهبری پیرامون ضرورت ارتقا بینش سیاسی دانشجویان
- مقام معظم رهبری به مقوله‌ی آگاهی و بینش سیاسی دانشجویان، توجه عمیقی داشته‌اند و دارند.
- از منظر مقام معظم رهبری توجه به مباحث سیاسی و مشارکت سیاسی دانشجویان و در نتیجه ارتقا آگاهی و بینش سیاسی و اجتماعی آنها، به دلایل زیر اهمیت دارد:
۱. درک نقش پیشگامی و لوازم ایفای رسالت واقعی دانشجویان در قبال جامعه و تاریخ سرنوشت مشترک خود و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند.
  ۲. پژوهش و حرکت نظری و عملی سمت جهت‌گیری انقلاب در استقلال کشور و ایستادن روی پای خود بر اساس استعدادها و توانمندیهای درون کشور.
  ۳. رهگشایی در بر آوردن نیازهای علمی و کارشناسی جامعه.
  ۴. نسل جوان دانشجو نباید نسل لخت، بی تفاوت، بی خبر و بدون احساس جوشان در مقابل حوادث و پدیده‌های انقلاب باشد.
  ۵. دانشگاه یکی از مراکزی است که نشان دهنده و منعکس کننده‌ی کیفیت فکری و حرکت موجود جامعه است.
  ۶. مواجهه منطقی با جبهه‌ای که وجود دارد و بشکل سازمان یافته‌ای حمله می‌کند و در برابرش یک حرکت شکل یافته و نظام یافته برای دفاع وجود ندارد.
  ۷. افزایش ضریب وابستگی به نظام جمهوری اسلامی به عنوان مهم‌ترین دستاورد انقلاب اسلامی و استمرار و دغدغه دانشگاه به سرنوشت مثبت و آینده روشن آن با نگاه دلسوزانه و نقادانه به عملکرد مدیران کشور.
  ۸. دانشجویان باید در سازندگی آینده و ترسیم حرکت عمومی جامعه بیش از جاهای دیگر نقش و اثر داشته باشند.
  ۹. آن عالم و متخصصی که از مسائل جاری کشور خودش آگاه نباشد. ممکن است به ابزاری در دست دشمن تبدیل شود.
  ۱۰. داشتن فهم و آگاهی و شعور سیاسی نمی‌گذارد اساتید و دانشجویان مهره شوند.
- مقام معظم رهبری برای ارتقای بینش سیاسی دانشجویان معتقدند که باید سطح تحلیل دانشجویان از مسائل را ارتقا داد از جمله: به طرح قوی مباحث سیاسی، ایجاد جرعه و بحث و مناظره پیرامون آن جهت ترویج و تقویت سنت تفکر و مطالعه‌ی اجتماعی سیاسی به منظر افزایش قدرت تحلیل سیاسی دانشجویان اشاره می‌کنند.
- همچنین اشاره دارند که «اگر شما قدرت تحلیل داشته باشید. وقتی به مسایل جامعه خودتان نگاه می‌کنید آن را می‌فهمید. جریان‌ها را می‌شناسید. هدف‌گیری‌ها را می‌شناسید. تکلیف خودتان را می‌فهمید، همین طور وقتی به مسایل جهانی نگاه کردید جریان‌های جهانی، تحركات جهانی و مسائل جهانی را درک می‌کنید.»
- هدف طرح مسأله‌ی «روشهای ارتقای بینش سیاسی دانشجویان»
۱. تعیین دقیق حوزه‌ی مفهومی بینش سیاسی و مفاهیم پیرامونی آن جهت شناخت و تعریف دقیق و علمی موضوع.
  ۲. شناخت نیازمندیها، مطالبات و وضعیت‌های فکری و ذهنی دانشگاهیان در حوزه‌ی مسائل سیاسی و اجتماعی.
  ۳. یافتن راهکارهای مناسب جهت آموزش و ارتقا سطح بینش سیاسی دانشجویان.
  ۴. تعمیق شناخت علمی و عقلانی دانشجویان نسبت به مسائل سیاسی - اجتماعی و فرهنگی.
  ۵. ترسیم مرزبندی‌های لازم بین حضور دانشجویان در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و فعالیت‌های علمی و دانشگاهی.
  ۶. تنوع بخشیدن به حوزه‌های شناختی دانشجویان.
  ۷. حساس کردن دانشجویان نسبت به مسایل پیرامونی آنها در جامعه.
  ۸. سمت دهی طرح‌ها و برنامه‌هایی که در این خصوص توسط نهادهای فرهنگی و تشکلهای دانشجویی انجام گیرد.
  ۹. تعیین الگوی تقریبی از دانشجویی که دارای بینش سیاسی نسبتاً خوبی می‌باشد.

۱۰. شناخت موانع مشارکت سیاسی دانشجویان و ارزیابی فعالیت‌های گذشته‌ی دانشگاهها در بسترسازی مناسب برای ارتقاء بینش سیاسی دانشجویان.

مفهوم‌شناسی ارتقای بینش سیاسی دانشجویان

مفاهیم، عناصر معقولی هستند که حدود و ثغور خاصی را بر می‌تابند. تعریف و تحدید نکردن واژگان، خطر غلطیدن در ورطه اختلاط را به همراه دارد و عدم وضوح و شفافیت سطوح بار معنایی واژگان، زمینه ساز اوجاج و اختناق فکری در فضای فرهنگی جامعه است.

بدیهی است که تضارب اندیشه، تعاملی افکار و تعامل مفاهیم سبب ورزیدگی ذهن و صیقل یافتن الفاظ و مفاهیم می‌گردد.

عنوان «ارتقای بینش سیاسی دانشجویان یک مفهوم مرکب است که هر یک از واژگان دخیل در این مفهوم ترکیبی، بار معنایی خاصی را بر می‌تابند و دست یافتن به یک تعریف مشخص و مدلل با ضریب بالای وضوح و شفافیت بدون کالبد شکافی و تشریح واژگان، و دریافت نسبت تعامل واژگان با نظریه‌ها میسر نمی‌شود.

از این رو بازشناسی مفهوم «ارتقای بینش سیاسی دانشجویان» را با قصد ارائه پیام در تبیین مقصد و ترسیم راه به نحو اجمال پی می‌گیریم.

واژه‌ی ارتقا

- ارتقا به چه معنی است و در نسبت با «بینش سیاسی دانشجو» چه بار معنایی بخود می‌گیرد؟

- آیا ارتقا به کیفیت نظر دارد یا به کمیت؟ آیا می‌خواهیم فقط معلومات و محفوظات دانشجو افزایش یا در پی تغییر و تحول رفتاری و منش دانشجو هستیم؟

- ارتقای بینش امری مطلق است یا نسبی؟

- آیا در ارتقای بینش، به حرکت و روند رو به افزایش و تزايد نظر داریم یا صرفاً به مواقف و مقاطع توجه می‌شود؟

آیا با دانشجویان به مثابه ابزار، منفعل و معطف برخورد می‌شود یا عنصری مختار، پرسشگر و محقق؟ رابطه میان متولیان و کارگزاران این ترقی و تزايد و با دانشجویان چگونه است آیا همچون رابطه بیمار با پزشک یا استاد و معلم با دانشجو و دانش آموز است؟ با کالبد شکافی و تجزیه و تحلیل مفهومی «ارتقا»، پنج سطح از بار معنایی آن به شرح ذیل ترسیم می‌گردد:

۱. توجه به معنای معنوی آن، یعنی رشد و تربیت است. بدین معنی که ارتقا بینش سیاسی دانشجو در واقع رشد بینش و تربیت بینش سیاسی دانشجو است زیرا با تجزیه و تحلیل مفهوم ارتقا در می‌یابیم که این افزایش و گسترش بینش سیاسی، صرف افزایش کمی معلومات ذهنی نیست. بلکه به گسترش کیفی و تغییر رفتاری و منشی دانشجو نیز توجه وافر دارد و می‌خواهد دانشجو را علاوه بر برخورداری معرفت و دانش لازم (که چراغ راه اوست) عبور داده و به مغز و جان و روح علم و معرفت (که همانا اصلاح و تحول در سطوح رفتاری و بینشی است) برساند.

۲. دومین سطح بار معنایی ارتقا، مفهوم «طبیعی» بودن روند رشد است. گسترش بینش سیاسی باید در بستر طبیعی بدور از موج آفرینی‌های مصنوعی سیاسی مصطلح و غوغا سالاری و جو آفرینی‌های حزبی جناحی، گروهی و بانندی انجام گیرد.

۳. سومین بار معنایی ارتقا، بینش سیاسی دانشجویان و مرحله‌ای دیدن سیر رشد و تحول کمی و کیفی کار است. باید هم هدف‌گیری متولیان و کارگزاران امر ارتقا را مرحله‌ای ترسیم کنیم و هم انتظارات خود از دانشجویان را مرحله‌ای تقسیم و تعریف کنیم و هم روش‌ها و راهبردها را برای کاربردی‌تر کردن آن مرحله‌ای تقسیم و تعریف کنیم و هم روش‌ها و راهبردها را برای کاربردی‌تر کردن آن مرحله‌ای بینیم.

اما در عین حال باید به این نکته ظریف‌تر توجه نمود که مرحله‌ای شدن رشد و تربیت بینش سیاسی دانشجویان، اگر چه از ناحیه ترسیم اهداف و روشهای متولیان بر مدار سیر آماری، پلکانی و مدرج شدن، تصور می‌یابد اما از ناحیه دانشجویان لزوماً به معنی سیر رشد تدریجی و پلکانی نیست بلکه مرحله‌ای بودن از این منظر سیر رشد جهشی و پرشی دانشجویان را نیز در بر می‌گیرد.

۴. چهارمین سطح از بار معنای ارتقا «هدایتی» بودن آنست بدین معنی که نباید بدیده‌ی ابزاری به دانشجو نگریست. بلکه باید در انتقال سطوح بار معنای بینش سیاسی بانگه‌هدایتی و حمایتی برای تقویت و تسهیل توان بازآفرینی و ابراز خلاقیت از سوی دانشجویان برآمد. باید انگیزه‌ها و حس تکلیف‌شناسی و اصول‌پذیری دانشجو را برای ورود و مشارکت هوشمندانه در عرصه‌های سیاسی بالا برد. باید زمینه‌ها و بسترهای سالم و طبیعی برای احساس رشد و ابراز خلاقیت سیاسی دانشجویان فراهم نمود.

۵. پنجمین سطح بار معنای ارتقا «روزآمد» شدن است. یک جنبه و جلوه از ارتقا بینش سیاسی، روزآمد شدن دانشجویان است تا از تأخیر و رکود فکری و فرهنگی اجتناب ورزند و همواره با الهام و عبرت آموزی از تجربیات گران سنگ تاریخی استعدادهای کنونی، حوادث و چالشهای پیش رو و آینده را پیش بینی نمایند. و با ایستادن بر سکوی سنتها، جلوتر از زمان بیانده‌نگرند تا با آینده‌نگری، حال را تدارک ببینند و با کلان‌نگری، خرد و جزئی عمل کنند. بنابراین ارتقای بینش سیاسی دانشجو به معنای روزآمد شدن و زمان‌شناسی دانشجو است تا موفقیت‌ها، کاستی‌ها، توانمندیها، تنگناها، آسیب‌پذیری‌ها و چالش‌ها و دشمنی‌های پیش رو آینده‌زمانه خود را بشناسد و به چاره‌جویی آن همت گمارد.

در تجزیه و تحلیل سطوح بار معنای ارتقا و کالبد شکافی تعامل آن با پرسش‌ها، به چگونگی تدوین و تبیین رشد شخصیت سیاسی و دانشجویان می‌رسیم و هریک از این سطوح بار معنایی پنجگانه مکمل، مقوم و معرف حدود و ثغور مفهومی ارتقا در عنوان «ارتقا بینش سیاسی دانشجویان» است.

#### واژه‌ی بینش

مراد از بینش چیست؟ نسبتش با دانش چگونه است؟ لوازم، مقدمات و مقومات بینش چه هستند؟ نسبت بینش با واقعیت‌ها و رخدادهای مقارنش چیست؟ آیا بینش ملهم از تجربه عبرت آموزی تاریخی است یا هیچ پیوندی با گذشته ندارد؟ آیا بینش مقام گردآوری و تحقیق است یا مقام داوری و ارزیابی؟ آیا بینش یک مبحث روشی و ابزاری است یا یک بحث ارزشی و محتوایی؟ آیا بینش وسیله است یا هدف؟ و آیا...؟

به طور اجمال بار معنایی بینش را از دو منظر بررسی می‌کنیم:

منظر اول: بینش یک فرآیند است.

۱. «بینش» فرآیند رشد قوه‌ی عاقله و عقلانیت بشری و تربیت خردورزی دانشجویان است.

۲. فرایند «بینش»، هدفمند و غایت‌مند است نقطه آغاز و اشاراتی دارد و نیز نقطه پایان و فرجام بر آن مترتب است.

۳. فرایند رشد بینش، تکاملی و تعالی بخش است، و انسان صاحب بینش نگاه مثبت به عالم و آدم و خدا دارد و دانشجو در هر مرحله از رشد بینش خود واجد کرامت انسانی، سجایای اخلاقی و تعهدات الهی می‌گردد.

۴. فرایند رشد بینش، نسبی و تقسیمی است و به تناسب سطوح دانش و رشته‌های تخصصی دانشجویان متغیر است. و نباید برای همه نسخه‌ی واحد تجویز نمود.

منظر دوم: بینش اصالتاً نظام‌پذیر و نظام‌مند است.

فرایند بینش اگر چه تشکیکی، نسبی و دو مراتب است اما در واقع نظام‌پذیر و نظام‌مند است و برای رشد بینش سیاسی دانشجویان می‌توان قواعد و نظام‌نامه‌ای را با روشهای کاربردی به اجرا در آورد، که برخی از آن اصول در زیر بیان می‌شود.

اصل اول: تنبه، بیداری، توجه و... دانشجویان، به هر حال در ذیل هر عنوانی که باشند اصول اول رشد بینش سیاسی آنها آنست که در پی تحریک و تحریر و تهییج آمال برای حضور در صحنه‌های فعالیتهای سیاسی باشیم و از انفعال، بی‌تفاوتی آنان جلوگیری شود.

اصل دوم: دانش و دریافت معلومات و اطلاعات لازم که هم به لحاظ تعیین محتوا و هم از نظر روشهای تعلیم و آموزش و نیز به جهت زمان و مقتضیات باید در راستای وصول به عنایات و هدف کار آمد. مؤثر و روزآمد باشد. بدین منظور باید انواع دانش‌ها و اطلاعات مورد نیاز را شناسایی و مورد طبقه‌بندی قرار دارد.

اصل سوم: موضوع یابی، مواجهه با صورت مسأله مجهول یابی، پرسشگری و قدرت تشخیص نوع مسأله و تمیز آن از سایر مسائل باید مشکل یابی شود، باید رخدادهای و چالشهای زمانه شناسایی، اولویت بندی و از هم بازشناسی شوند.

اصل چهارم: جریان‌شناسی شکل، تحقیق و تفحص در نحوه‌ی شکل‌گیری مشکل، سوابق، جوانب و آرا و نقطه نظرات موافق و مخالف مطروحه، ریشه‌یابی عوامل و زمینه‌های بروز و ظهور معضل، مشخص گردد.

اصل پنجم: تحلیل و نقادی، چپش مناسب و منطقی داده‌ها و یافته‌های موجود برای خلق گزاره‌های تازه و یا نقد و ابرام آرا و نقطه نظرات مطروحه و بالاخره دست یافتن به موضع مطلوب یابترین موضع ممکن در مراجعه با رخدادهای و مسائل.

واژه‌ی سیاسی: مراد از «سیاست» و «سیاسی شدن» چیست؟ بینش سیاسی کدام است؟ رشد بینش دانشجو در کدام یک از حوزه‌های سیاست مطمع نظر است، مؤلفه‌های «بینش سیاسی دانشجو» کدام است؟ شاخصه‌های ارتقا بینش سیاسی چیست؟ ویژگی‌های دانشجوی برخوردار از بینش سیاسی چیست؟ و...

سیاست در فرهنگ لغات عربی عبارت است از پرداختن به امور مردم بر طبق مصالحشان، حکومت، ریاست، امر و نهی، سزا و تنبیه، پرورش و پروراندن. و نیز معادل انگلیسی آن «Politic» است که از واژه لاتین «Police» اخذ شده و معنای آن عبارت است از ۱. شهر و اجتماع شهروندان ساکن در آن. ۲. قانون اساسی و رژیم سیاسی.

از نظر علمی ماهیت و قلمرو سیاست و پیوند و اختلاط سیاسی با علوم انسانی، دقیقاً مرزهای آن مشخص نیست. به هر حال تعاریف متعددی از واژه‌ی سیاست ارائه شده است. ما کس برو در تعریف سیاست می‌نویسد: «سیاست از نظر ما یعنی کوشش برای شرکت در قدرت، یا کوشش برای نفوذ در تخصص قدرت. چه در میان دولتها و چه در میان گروهها در یک دولت» (۳۲) برخی سیاست را به مفهوم مطالعه‌ی دولت می‌گیرند: علم سیاست را می‌توان به عنوان علم مطالعه دولت، یا به عنوان رشته‌ای از علوم اجتماعی که مربوط به تئوری سازمان، حکومت و اعمال دولت است تعریف کرد.

تعریف دیگر از سیاست ناظر به مدیریت، تصمیم‌گیری و فرایند تدوین و اجرا خط مشی است. ریمون آرون، سیاست را «تصمیم‌گیری در باب رویدادهای ناهمگن جامعه» می‌داند طبق این تعریف، سیاست به فرایند سیاستگذاری دولت اطلاق می‌شود. فرایندی ه طی آن سیاستگذاران تصمیم می‌گیرند چه اقداماتی را انجام دهند و یا ترک کنند. سیاستمداران بناگزیر، از میان راههای موجود، آنچه را که متضمن منافع مورد نظر شان است اتخاذ می‌کنند» (۳۳).

با توجه به تکرر تعاریف، بلکه تفاوت و فاصله میان آنها، «آیا می‌توان عناصر تاریخی ثابتی را یافت که با تمامی مفاهیم گوناگون سیاست تداخل داشته باشند؟ در اغلب تعاریفها مفهوم حکومت» به عنوان قانون‌گذار یا تصمیم‌گیرنده» به مثابه کارکرد اجتماعی فعالیت سیاسی وجود دارد. مفهوم‌های قدرت و نفوذ نیز به عنوان هدف‌های فردی و گروهی و ابزار تصمیم‌گیری و به اجرا درآوردن تصمیم در تعریف می‌آیند. اما وقتی می‌پرسیم هدف قوانین چیست و کدام نوع قدرت یا نفوذ رامی توان «سیاست ملی» قلمداد نمود تعریفها از هم فاصله می‌گیرند. در اغلب نظریه‌های سیاسی «سیاست» با «حکومت عمومی» به هم ارتباط داده شده‌اند و تمامی نظریه پردازان بزرگ سیاسی خواسته‌اند فعالیت مرتبط با اقتدار عمومی را توضیح بدهند. یعنی فعالیت شاهان، ارتش‌ها، پارلمان‌ها، در بارها، شوراهای شهر، دادگاهها، حزب‌ها، گروهها فشار، صور پارلمانی و توطئه‌ها رابا وجود این می‌توان از «سیاست بطور اخلاص» سیاست دانشگاهی، سیاست شرکت‌های بزرگ، اتحادیه‌های کارگری، سیاست کلیسا و مذهب و حتی سیاست باندهای موجود در سطح شهر سخن گفت؟ (۳۴).

از اینرو تعریف واحدی از سیاست نمی‌توان ارائه نمود، اما به هر حال مفهوم سیاست با امر سیاسی را می‌توان به مجموعه اقدامات، فعالیتها، کنش‌ها و واکنشهایی که چه بصورت فردی یا گروهی، و یا صنفی و یا هر عنوان دیگری که در هر یک از حیطه‌ها و حوزه‌های چهارگانه زیر انجام می‌پذیرد. اطلاق نمود:

۱. حیطه‌ی سهم شدن یا نفوذ کردن در هر سطحی از قدرت خواه به نیت خدمت و خواه به قصد منفعت یا خیانت. باید گفت مأموریت و اهداف پیش روی ارتقا بینش سیاسی ارتقا سطح و رقابتها و نفوذ دانشجویان در سطح قدرت نیست.

۲. حیطه‌ی اعمال مشارکت و معاونت در هر نوع موضوعی که در سطح اجتماعی منجر به تصمیم‌سازی، تعیین سرنوشت و منافع ملی، گروهی و یا تخصصی می‌گردد چه در جهت ایجابی یا سلبی آن.

۳. حیطه‌ی برخورداری از حق آزادی قلم و بیان، در عرصه‌ی رقابت اعتقادی و اندیشه‌سازی چه به انگیزه‌ی تنویر فکر یا ترمیم آن و چه به داعیه‌ی تخریب و شبهه افکنی.

و باز هم از ارتقا‌ی بینش سیاسی تلاش برای افزایش فعالیت‌های هنری، رسانه‌ای مطبوعاتی دانشجویان نیست هر چند این به عنوان یکی از توابع ملحقات بینش سیاسی می‌تواند تلقی گردد.

۴. حیطه‌ی اعمال تدبیر و هدایت و راهبرد اداره‌ی جامعه به اتکا بالندگی سیاسی افراد در جهت مصالح آرمانی جامعه و فرد. ارتقا‌ی بینش سیاسی دانشجویان عمدتاً در «حوزه و حیطه چهارم» قابل ترسیم و تعریف است. و مهم‌ترین شاخصه‌های این ردش بینش سیاسی دانشجویان عبارتند از:

۱. تثبیت و تحکیم هویت اسلامی و ایرانی دانشجویان و احساس تعهد و مسؤولیت‌پذیری و حساسیت نسبت به استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی.

۲. افزایش مشارکت دانشجویان در پروژه‌ها و طرح‌های تحقیقاتی و دانشگاهی در آسیب‌شناسی تنگناها چالشها، و کمبودها، دردها، توطئه‌ها، دشمنان و... مربوط به جامعه.

۳. ارتقای ضریب دانش و آگاهی دانشجویان در درک قابلیت‌ها، استعدادها، سرمایه‌ها و توانمندی‌های اقتصادی، اجتماعی فرهنگی، سیاسی و نظامی... جامعه‌ی خود.

۴. ارتباط روز افزون دولت با دانشگاهها در سهم کردن دانشجویان بخش علمی و تحقیقاتی برای تصمیم‌سازی طرحها، برنامه‌ها، لوایح اولویت‌گذاری و...

۵. افزایش و عمق یافتن نقد عالمانه‌ی دانشجویی (بدور از هرگونه غوغا سالاری و موج‌آفرینی‌های تصنعی) از عملکردها.

۶. ابراز خلاقیت، ابتکار، نوآوری و خلق گزاره‌های تازه دانشجویی در جهت سازندگی و ساماندهی و اصلاح جامعه.

کارکردهای ارتقای بینش سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دانشجویان دارای کارکردهای چندگانه‌ای می‌باشد از جمله:

۱. سطح و میزان تولید فکر و اندیشه را در جامعه افزایش می‌دهد. اعضای جامعه چنانچه دارای بینش و بصیرت نسبتاً خوبی باشند. صرفاً مصرف‌کننده‌ی اندیشه‌های تولیدات دیگران نیستند. بلکه خود به تولید و خلق اندیشه‌های جدید می‌پردازند.

۲. عقلانیت و خردورزی را در جامعه نهادمند می‌سازد.

۳. افراد را از فریب و نیرنگ مصون می‌دارد و جاذبه‌های ظاهری، منجر به پذیرش و قبول یک ایده یا رفتار نمی‌شود.

۴. خود آگاهی و خود انگیختگی را به فرد می‌دهد و فرد را از بیگانگی و بی تفاوتی اجتماعی دور می‌نماید.

۵. نقش نظارت و کنترل اجتماعی را تقویت می‌کند.

۶. ارتقای بینش سیاسی و اجتماعی، توانمندی نیروهای تصمیم‌گیر را در جامعه قوت می‌بخشد و احتمال خطا و اشتباه را کاهش می‌دهد.

۷. ارتقای بینش سیاسی و فرهنگی دانشجویان، دانشگاهها را از نفوذ اندیشه‌های بی‌بنیه، انحرافی و سطحی مصون می‌سازد.

۸. بعضاً در تعاملات حوزه‌های فکری، امراض و اختلالاتی مانند شایعه‌سازی و شایعه‌پراکنی در جامعه، التقاط، انزوا و گوشه‌گیری صاحبان خرد و اندیشه و... به وجود می‌آید که انسان را از درک و فهم درست حقایق دور می‌سازد. تقویت بینش و بصیرت سیاسی و فرهنگی در جامعه، مانع از رشد این گونه آسیب‌ها می‌شود.

۹. افراد را از جزم‌اندیشی و مطلق‌گرایی درحوزه‌ی اندیشه. محفوظ می‌دارد.

۱۰. با ارتقای بینش سیاسی در جامعه، افراد از سطحی‌نگری مصون مانده و نگرش عمیق‌تری نسبت به مسائل پیدا می‌کنند.

رهیافت‌های دلداری اولویت در ارتقاء بینش سیاسی دانشجویان

۱. تقویت آموزش سیاسی دانشجویان به دور از القا و تحمیل یک سلیقه و تفکر سیاسی.
۲. تقویت روح احساس مسئولیت و خروج دانشجویان از بی تفاوتی نسبت به امور سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه و برانگیختن روح مشارکت جمعی.
۳. آموزش روش‌های فعالیت.
۴. مشارکت دادن دانشگاهیان در تدوین و اجرای طرح‌ها و برنامه‌ها
۵. تقدم شناخت پدیده‌ها و نگرش‌های دانشگاهیان بر تدوین و اجرای طرح‌ها برنامه‌ها.
۶. شناخت و فراهم سازی بسترها برای تقویت بینش سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و معرفی زمینه‌های کاری به دانشجویان.
۷. بیدارسازی و متوجه کردن دانشجویان به امور، نه تحمیل والقا.
۸. انتخاب حق دانشجو است، روش‌های مختلف صرفاً به دانشجو معرفی می‌شود.
۹. تلاش در جهت تقویت روح همبستگی و توجه دانشجویان به منابع ملی.
۱۰. نگاه عالمانه به موضوعات و دوری از سطحی نگری و تعجیل در اجرای برنامه‌ها.
۱۱. تفکیک بینش و آگاهی سیاسی از کنش سیاسی و صرف هزینه و انرژی برای تقویت بینش سیاسی به جای کنش‌های سیاسی و اجتماعی محدود و سطحی.
۱۲. نگرش به دانشجویان از این منظر که نسبت به جامعه کل بینش سیاسی بالاتری برخوردارند.
۱۳. هماهنگ سازی و نظام‌مند نمودن ارتباط و تعامل دانشجویان و نهادهای فعال در دانشگاهها نسبت به مقوله ارتقای بینش سیاسی دانشجویان.

ضرورت شناخت موانع و آسیب‌شناسی پیش‌روی

با نگرش کلی به فضای حاکم در گذشته و موجود در جامعه‌ی امروز ایران، تا حدودی برخی از آسیب‌ها و موانع را می‌توان مشاهده کرد، هرچند شناخت دقیق آنها نیازمند پژوهش‌های علمی دقیق‌تری است.

آسیب‌ها و موانع را می‌توان به دو دسته‌ی کلان ساختاری و غیر ساختاری تقسیم کرد.

شناخت آسیب‌های غیر ساختاری که عمدتاً به مسائل جزئی و رو بنایی مربوط می‌شود، چندان مشکل نیست و همچنین رفع آن موانع نیز آسان‌تر است، اما موانع ساختاری دارای عمق و پیچیدگی بیشتری هستند و کمتر دست کاری، اعمال ارده و اختیار انسان را بر می‌تابند.

در هم تنیدگی ساختارهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و در نتیجه شکل‌گیری ساخت کلان اجتماعی در گذر زمان، مقوله‌ی شناخت و پیش بینی وضعیت آینده را با مشکلات بیشتری مواجه ساخته است.

فرایند شکل‌گیری آگاهیها و بینش اجتماعی و سیاسی جامعه نیز در چرخه‌ی عمل ساختارهای کلان با موانع و آسیب‌های عدیده‌ای روبرو می‌شود. شناخت چالشها، تأملات و پاسخگویی به سؤالاتی که در این حوزه وجود دارد، کمک شایانی به دقت و سرعت بخشیدن در دستیابی به اهداف خواهد نمود. از جمله مهمترین این سؤالات عبارتند از:

- موانع ساختاری که در گذشته مانع شکل‌گیری و بینش اجتماعی، فرهنگی و سیاسی شده است چیست؟
- آیا عمدتاً این موانع را باید در آموزه‌های دینی در ایران دنبال کرد یا در مؤلفه‌های فرهنگ سنتی و ملی؟
- چه اقشاری از ارتقا آگاهیها و بینش مردم سود برده و چه اقشاری زیان می‌بینند؟ لذا عمده‌ی موانع از طرف چه اقشار و کارگزارانی بوجود می‌آید؟
- موانع غیر ساختاری و رو بنایی که مانع ارتقا سطح آگاهیهای جامعه می‌شود چیست؟

- آیا نوع تربیت اجتماعی و همچنین پذیرش مؤلفه‌های فرهنگی و جامعه‌پذیری سیاسی افراد در جامعه‌ی ایران نقشی در ارتقا جایگاه آگاهی و بینش اجتماعی و سیاسی داشته‌اند؟

- در ساختارهای ادای و علمی دانشگاهها چه موانع و آسیب‌هایی وجود دارد؟

- و...

رویکردهای موجود پیرامون تدوین و اجرای طرحها و برنامه‌ها برای ارتقاء بینش اساسی دانشجویان.

یکی از رویکردهای موجود آن است که فعالیت در حوزه‌ی کنش‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را باید از سیطره حاکمیت دولت خارج ساخت و بارها کردن وضعیت به حال خود، بستر رشد طبیعی جریان اندیشه را فراهم ساخت. این رویکرد با دخالت دولت در این حیطه مخالفند و ورود دولت را در این حوزه مخل اصلی پیشرفت جریان‌های فکری و سیاسی جامعه می‌دانند. لذا راه‌سازی جریان اندیشه منجر به ارتقای سطح بینش و آگاهی‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مردم می‌شود.

از طرفی بنا به اعتقاد عده‌ای دیگر دولت باید در تمام امور حتی آموزش سیاسی شهروندان دخالت داشته باشد و با هدایت و کنترل جریان‌های فکری و سیاسی تحولات را سمت و سو داده و جلوی انحرافات را بگیرد.

رویکرد دیگری وجود دارد که حد واسط این دو نگرش است و آن اینکه دولت باید حداقل دخالت را در امور داشته باشد و صرفاً باید به فراهم سازی بسترهای رشد جریان فکر و اندیشه و نظارت بر جریان‌ها بپردازد، به نوعی که هیچ گونه مانعی به سر راه رشد و پویایی جریان‌های فکری ایجاد نکنند.

مرزبندی دقیق‌تر این رویکردها به شناخت ویژگیها، نمایندگان فکری و گزاره‌های اصلی فکری، چگونگی شکل‌گیری آنها و نقاط قوت و ضعف هریک از این رویکردها نیازمند است.

روش‌های شناخت راهکارهای ارتقاء بینش سیاسی دانشجویان:

به نظر می‌رسد قبل از هر اقدام عملی و اجرای برنامه‌ای؛ بی‌نیاز از شناخت موضوع و چارچوب‌های آن نباشیم، حوزه معرفتی در آن ارتقاء بینش فکری دانشجویان که دارای پیچیدگی‌های بسیاری است بشدت نیازمند تدقیق و تعمق است.

در ادامه به شکل بسیار مختصر برخی از راه‌های شناخت موضوع پیشنهاد می‌شود که به کمک آنها می‌توان علاوه بر شناخت رویکردهای موجود در این زمینه‌ها به شناسایی؟؟؟ و روش‌های بسط بینش سیاسی دانشجویان در دانشگاهها از منظرهای مختلف پرداخت.

تشکیل پایگاه اطلاعات در موضوع ارتقاء بینش فکری و سیاسی

سرعت تولید و بسط گزاره‌های علمی در دنیای امروز، که تداوم حیات آن منوط به استمرار، انباشت و تراکم و تکثر محصولات فکری است، باعث شده تا نظام بخشی به اطلاعات از اهمیت و جایگاه خاصی برخوردار شود. بسط ابزارها و سیستمهای ارتباطی و جهانی شدن (Globalization) امور، انباشت محصولات فکری و علمی را فزونی بخشیده است.

تشکیل بانک اطلاعات در هریک از حوزه‌های پژوهشی و علمی دارای نتایج و کارکردهایی است. بعضی از این کارکردها عبارتند از:

۱. بهره‌گیری از تجربیات گذشته‌ی محققان و نویسندگان و جلوگیری از تکرار تحقیقات انجام گرفته در این موضوع.

۲. تعیین چارچوب موضوعی و گردآوری دیدگاههای مختلف.

۳. جامع‌نگری در موضوعات و خدمات رسانی تحقیقاتی و اطلاعاتی به پژوهشگران برای غنا بخشیدن به تحقیقاتی که اجرا می‌شود.

۴. سرعت بخشیدن به پیشرفت طرح‌های پژوهشی.

۵. صرفه‌جویی در هزینه‌های اجرایی و مالی.

۶. فراهم ساختن امکانات علمی و ترغیب و تشویق محققان برای ارتباط و همفکری با یکدیگر و همگرایی در توسعه‌ی معرفت در این حوزه.

۷. نظام بخشیدن به ذهن محققین و به روز کردن اطلاعات علمی آن‌ها از موضوعات پژوهشی.

گردآوری و دسته بندی دیدگاه‌های صاحب نظران حوزه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پیرامون موضوع ارتقای بینش سیاسی دانشجویان

شناخت مفاهیمی و حوزه‌های معنایی آن برای درک صحیح موضوع حائز اهمیت است. لذا گردآوری دیدگاه‌ها و مقوله بندی معانی مختلف موضوع، می‌تواند شناخت دقیق را ممکن سازد.

اساتید دانشگاه که یکی از مهم‌ترین گروه‌های مرجع دانشجویی هستند، دارای بهترین دیدگاه و راهکارها برای تقویت بینش دانشجویان می‌باشند.

روشنفکران، روحانیون مدیران و متولیان آموزش عالی و دانشگاه‌ها، رهبران و نمایندگان گروه‌ها و جریان‌های فکری و سیاسی، محققان، نویسندگان و دیگر اقشار تولید کننده‌ی فکر از جمله گروه‌هایی هستند که می‌توان از دیدگاه‌های آنها بهره جست.

روش‌های گردآوری و اخذ دیدگاه‌های صاحب نظران

- طرح سؤالاتی پیرامون موضوع به صورت تشریحی و ارسال آن برای افراد صاحب ایده و تقاضا از آنها برای پاسخ گویی به سؤالات و سپس گردآوری، استخراج و مقوله بندی داده‌ها.

- تشکیل اجلاس‌ها و نشست‌های اندیشه و دعوت از اساتید دانشگاه و فعالان دانشگاهها برای بررسی موضوع.

- انجام مصاحبه‌های انفرادی با افراد آشنا به مسایل دانشگاهی و دانشجویی.

گردآوری دیدگاه‌های و سنجش نگرش دانشجویان و اعضای تشکل‌های دانشجویی پیرامون روشهای ارتقای بینش سیاسی دانشجویان در دنیای پیچیده امروز توجه به افکار عمومی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. راهبران هر جامعه‌ای در زمان حال و آینده کسانی هستند که به افکار عمومی و به عبارتی خواست عموم مردم توجه داشته باشند و به عنوان یکی از مهمترین مؤلفه‌ها در برنامه ریزی و طراحی‌های آنها مطمع نظر باشد. گردش قدرت در دست حاکمیت‌ها مبتنی بر گردش و چرخش افکار عمومی است. تحولات در جامعه تا حدود زیادی مبتنی بر چگونگی تغییرات در افکار عمومی است.

سطوح شناختی افکار و نگرش‌های مردم نیز متفاوت است، گاهی برای یک تصمیم کلان اجتماعی به افکار و نظرات همه‌ی اعضای جامعه مراجعه می‌شود و گاهی تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌ها تنها قشر خاصی را تحت پوشش قرار می‌دهند. سنجش نگرش‌ها و وضعیت‌های اجتماعی، فرایند تصمیم‌سازی، تصمیم‌گیری و برنامه ریزی در «متن» جامعه را ممکن می‌سازد و مانع عوامل خارج از «متن» می‌شود.

ضرورت و اهمیت توجه به نگرش‌های دانشجویان

نگرش دانشجویان به عنوان قشر پیشرو و در حوزه‌ی اندیشه، بر افکار عمومی آینده‌ی جامعه تأثیر گذار است. کسانی که امروز بتوانند دانشجویان را جهت دهند نقش مؤثرتری در فرآیندهای اجتماعی آینده خواهند داشت. اگر زاویه‌ی نگاه دانشجویان با مدیران جامعه نزدیک باشد، برنامه‌های آینده با واقعیت‌ها منطبق خواهد بود و نقش رهبران در سمت دهی به اندیشه و عمل اجتماعی کارآمدتر خواهد بود. لذا پژوهش و نظر سنجی‌های علمی از دانشجویان، می‌تواند به یافتن برخی رهیافت‌های مقبول کمک نماید تا مورد پذیرش دانشجویان قرار گیرد. این امر منجر به افزایش مشارکت دانشجویان نیز می‌شود.

به علاوه دانشجویان به این باور می‌رسند که نگرش و ایده‌ی آنها کارساز است، لذا در تقویت، تعمیق و اصلاح نگرش‌های خود سعی بیشتری خواهند نمود.

موضوعات و روش‌های سنجش نگرش‌های دانشجویان

- برخی از مباحثی که در نگرش سنجی می‌تواند مورد توجه قرار گیرد عبارتند از:
- چگونگی شکل‌گیری نگرش‌های اعضای جامعه و دانشجویان و شناخت ریشه‌های پدیداری آن.
  - نقش نگرش‌های اعضای جامعه و دانشگاهیان بر نوع نگاه به آینده و عملکردها.
  - جریان‌ها، گروه‌ها و افراد تأثیرگذار بر طرز تلقی‌های دانشجویان.
  - خواستگاه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی شکل‌گیری نگرش‌های مردم.
  - نسبت نوع طرز تلقی به جامعه با انتخاب‌ها و تصمیم‌گیری‌های افراد.
  - نسبت و رابطه‌ی نگرش و نوع رفتار اجتماعی و سیاسی مردم.
  - شیوه‌های اظهاری طرز تلقی‌ها از سوی جامعه و دانشجویان.
  - نقش و جایگاه نگرش افراد جامعه و دانشجویان در تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری‌ها کلان اجتماعی از منظر دانشجویان.
  - نسبت نگرش دانشجویان با منابع اطلاع‌گیری، حاکمیت سیاسی، قشربندی اجتماعی، فضاها و فرهنگی و سیاسی.

#### جریان‌شناسی فکری و سیاسی

نیازها و ضرورتها زندگی اجتماعی در همه زمان‌ها و مکان‌ها انسان را به تفکر و تعمق در مسائل واداشته است. همچنان که در بستر زمان بر پیچیدگی ساختارها و روابط اجتماعی، فرهنگی و سیاسی افزوده می‌شود، به موازات آن ساختارهای فکری و چارچوب‌های اندیشه‌ای انسان نیز پیچیده و چند لایه شده است. لذا سیال و متغیر بودن حوزه‌های مختلف زیست اجتماعی، تغییر و تحول در حوزه‌های فکر و اندیشه رانیز طلب می‌کند. بنابراین در جامعه بشری و در طول تاریخ همیشه با تحولات فکری مواجه بوده‌ایم و هرچه به زمان حال رسیده‌ایم سرعت تغییرات بیشتر شده است.

در هر جامعه گروه‌ها و جریان‌های مختلف فکری و سیاسی حضور دارند که با تبیین، تبلیغ و توجیه دیدگاه‌های و نقطه نظرات سعی می‌کنند افراد را به سوی خود جذب نمایند. کالایی که این جریان‌ها عرضه می‌کنند دانش، اندیشه، عقیده، مرام و مسلک است. بیشترین خریداران این نوع کالاها مراکز فکری و علمی هستند. در نتیجه این جریان‌ها بیشتر پتانسیل فکری خود را مصروف مراکز علمی و دانشگاهی می‌کنند.

شناخت این جریان‌های و شناسایی نقاط اشتراک و افتراق آنها، می‌تواند در شناخت وضعیت‌های اجتماعی حال و آینده مؤثر باشد. معرفت به دیدگاهها چشم انداز روشن‌تری از آینده را پیش روی نخبگان جامعه قرار داده تا بتوانند نقش راهبری خود را به شکل مطلوب ایفا نمایند. در این راستا می‌توان با بهره‌گیری از شیوه‌های مختلف به شناسایی مستمر جریان‌های فکری فعال در سطح جامعه پرداخت و جایگاه و نقش هریک از آنها را در تحولات فکری، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه تبیین و به جامعه و دانشجویان معرفی کرد.

#### اهداف جریان‌شناسی فکری و سیاسی:

۱. شناخت کانون‌های عمده تأثیرگذار در جامعه.
۲. تعیین مرزهای بین جریان‌های فکری و جلوگیری از آسیب‌های احتمالی.
۳. تبیین نوع مناسبات بین جریان‌ها و گروه‌های فکری و سیاسی.
۴. تعیین شناسنامه جریان‌های فکری و معرفی آنها به نسل‌های جدید.
۵. فراهم ساختن امکانات شناختی برای تعامل بین خالقان اندیشه‌ها در بین نسل‌های مختلف.
۶. شناخت دقیق‌تر راهبران فکری جامعه.
۷. مدد رسانی به انتخاب‌گری نسل‌های نو اندیش با شفاف‌سازی گزاره‌های فکری که توسط جریان‌های فکری و سیاسی که به جامعه عرضه می‌شود.

ضرورت و اهمیت جریان‌شناسی فکری:

آنچه مسلم است اگر شناخت را مقدمه انتخاب و عمل خود قرار دهیم، احتمال خطا و اشتباه را کاهش داده و تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری‌ها را مبتنی بر منطق و عقلانیت کرده‌ایم. افراد در جامعه از بین اندیشه‌ها و سلاطین مختلف که در صحنه‌های اجتماعی حضور دارند دست به انتخاب زده و بر آن اساس کنش‌های سیاسی، اجتماعی و همچنین فعالیت‌های فکری خود را به سامان رسانده و جهت می‌دهند.

شناخت جریان‌های فکری نیاز به ابزار فنون و اطلاعات و آگاهی‌های مقدماتی دارد. بدیهی است که این امکانات همیشه و در همه جا در اختیار نیازمندان به آنها نیست. لذا این امر تبدیل به کاری تخصصی می‌شود.

دانشگاه به عنوان مهد دانش، اندیشه، عقلانیت و خردورزی از حوزه‌هایی است که جریان‌های فکری و سیاسی در آن حضور فعال دارند. مصرف‌کننده اصلی تولیدات فکری و همچنین کانون تولید گزاره‌های اندیشه‌ای در مراکز علمی و دانشگاهی است، لذا دانشجویان اولین گروه‌هایی هستند که در معرض مواجهه با کانون‌های فکری اند.

بدیهی است دانشجویان در بدو ورود به دانشگاه‌ها و مراکز علمی، آگاهی و پختگی لازم را در شناخت تحولات و جریان‌های فعال دانشگاهی ندارند و در مواجهه اولیه دانشجویان بیشتر نقش انفعالی دارند تا فعال. اما با گذشت زمان نقش فعال دانشجویان بیشتر می‌شود. تقویت نقش فعال دانشجویان در مقابل جریان‌ها و کانون فکری، بهترین نوع خدمت برای ارتقای بینش فکری و سیاسی آنها است. کانون‌های فکری، بهترین نوع خدمت برای ارتقای بینش فکری و سیاسی آنها است.

حال برای اینکه دانشجویان نقش فعالی در مواجهه با جریان‌های فکری و سیاسی داشته باشند و با درایت و تأمل به پذیرش یا رد آن جریان‌ها و کانون‌های فکری بپردازند، باید شناخت دقیق‌تری از این جریان‌ها، پیشینه و تاریخچه فعالیت، ویژگی‌ها و چشم‌انداز به اهداف و آتیه این جریان‌ها و مشرب‌های فکری داشته باشند. این امر می‌تواند نقش مؤثری در هوشیاری دانشجویان داشته و به ارتقای دانش، آگاهی و در نتیجه بینش سیاسی دانشجویان داشته و به ارتقای دانش، آگاهی و در نتیجه بینش سیاسی دانشجویان بینجامد. قشرهای مختلف اجتماعی دارای گروه‌های مرجع فکری و سیاسی مختلفی هستند. هر جریانی که بتواند هم‌زمانی و هم‌دلی بیشتری را با اقشار مختلف داشته باشد در جذب آنها به مسلک و ایده‌های خود موفق‌تر خواهد بود. و هر جریانی که بتواند به صورت بی‌طرفانه به شناسایی و معرفی این جریان‌های فکری و سیاسی بپردازد بیشترین سود دهی را به دانشجویان خواهد داشت. بهره‌گیری از روش‌های جذب و مثبت، همراه با منطق و استدلال، احترام و تکریم به گزینش‌ها و انتخاب افراد در قدم‌های اول، اطلاع‌رسانی صحیح و... می‌تواند در پیشبرد امر بسیار مؤثر و کارساز باشد.

نقش و نتایج مترتب بر جریان‌شناسی فکری و سیاسی و معرفی آنها به دانشجویان

۱. دانشجویان هرچه بیشتر به پیچیدگی ارتباطات و تعاملات بین جریان‌های فکری و سیاسی آشنا می‌شوند.
۲. در مقابل جریان‌های فکری و سیاسی، نقش پذیرنده صرف را رها کرده، با جریان‌ها و اندیشه‌ها با درایت مواجه می‌شوند.
۳. از اغفال و فریب آنها توسط گروه‌های سیاسی و جریان‌های فکری آسیب‌زا جلوگیری می‌کند.
۴. مرزهای اندیشه‌ها را برای دانشجویان شفاف می‌سازد و این امر مانع بروز التقاط در اندیشه دانشجویان می‌شود.
۵. با شناخت و نقد علمی کانون‌های عمده اندیشه و فعال سیاسی منجر به ارتقای سطح تحلیل دانشجویان می‌شود.
۶. معرفی جریان‌ها و کانون‌های عمده اندیشه و فعال سیاسی منجر به ارتقای سطح تحلیل دانشجویان می‌شود.

مهم‌ترین مباحث و موضوعات در جریان‌شناسی فکری و سیاسی

۱. تاریخچه بحث جریان‌شناسی فکری و سیاسی و اینکه شروع آن از چه زمانی بوده و در چه شرایطی اهمیت بیشتر یافته است؟ و در گذشته چه کسانی به آن توجه نموده‌اند؟
۲. مراحل شکل‌گیری هر یک از جریان‌های فکری در جامعه
- هر یک از جریان‌های فکری مراحل را طی می‌کند و برای تقسیم‌بندی این مراحل دیدگاه‌های مختلفی می‌تواند وجود داشته باشد. در شکل‌گیری، پویایی، حرکت و تثبیت یک جریان فکری می‌توان بستر سازان، واضعان، حاملان، هواداران و تغذیه‌کنندگان، همچنین مروجین و مورخین یک اندیشه و جریان فکری را به عنوان عوامل و تأثیرگذاران مشاهده کرد.
۳. ویژگی‌ها و شاخصه‌های هر یک از جریان‌های فکری و سیاسی شاخصه‌های هر از جریان‌های فکری و سیاسی این امکان را به ما می‌دهد که آن‌ها را به عنوان یک جریان بشناسیم. نمی‌توان هر تفکر و اندیشه‌ای که از طرف فردی مطرح می‌شود یک جریان فکری نامید، بلکه جریان فکری باید دارای ویژگی‌ها و شاخصه‌هایی باشد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:  
بومی بودن، برخورداری از پایگاه اجتماعی، روز آمد بودن در عین نگاه به آینده، بهره‌مندی از حوزه‌های علمی، دینی، فلسفی، سیاستگذاری، خصلت فرا زمانی و فرا شخصیتی داشتن، دارای تولیدات فرهنگی و داشتن روش در طرح اندیشه و فکر، و...
۴. ملاک‌ها و معیارهای مرزبندی و تقسیم‌بندی جریان‌های فکری و سیاسی.
۵. حوزه‌های نفوذ هر یک از جریان‌های فکری و سیاسی.
- آنچه مسلم است اینکه هر یک از جریان‌ها دارای حوزه نفوذ خاصی می‌باشند و اقشار اجتماعی خاصی را خطاب قرار می‌دهند، هر کدام دارای شاخصه‌ها و زیرگروه‌هایی هستند و در بعد جغرافیایی نیز دارای گسترده و وسعت یکسانی نمی‌باشند. برخی جریان‌ها دارای نفوذ و گستره بیشتر در برخی از دامنه نفوذ کمتری برخوردارند. شناخت حوزه‌های نفوذ هر یک از جریان‌های فکری و سیاسی می‌تواند وزن و جایگاه اجتماعی و فکری آن‌ها را در سطح جامعه نشان دهد. شناخت تیپولوژی مخاطبین و افرادی که جذب هر یک از جریان‌های فکری و سیاسی می‌شوند و بررسی نوع قشربندی اجتماعی مخاطبین جریان‌ها، سطح شناخت نسبت به آنها ارتقا می‌یابد.
۶. نظریه پردازان ایدئولوگ هر یک از جریان‌های فکری و سیاسی و شناخت نمایندگان فکری آنها.
۷. خاستگاه اجتماعی، فرهنگی و سیاسی هر یک از جریان‌های فکری و سیاسی.
- بسترهای شکل‌گیری هر یک از جریان‌های فکری در زمان‌های گذشته، حال و آینده، شناخت حوزه‌ها و خواستگاه‌های علمی جریان‌ها، منشأهای شکل‌گیری هر یک از جریان‌ها، می‌تواند در این حوزه مورد توجه قرار گیرد.
۸. شناخت جریان‌های فکری و سیاسی فعال در سطح جامعه در وضعیت کنونی و تحلیل وضعیت آنها.
۹. شیوه‌های مدیریتی جریان‌های فکری و سیاسی.
۱۰. روش‌های جذب و تبلیغ هر یک از جریان‌های فکری و سیاسی و بررسی روش گفتمان آنها و همچنین ادبیاتی که در طرح ایده‌ها و اندیشه‌های خود بکار می‌برند.
۱۱. شناخت نقاط اشتراک و افتراق جریان‌های فکری و سیاسی با یکدیگر (شناخت تنوع تکرر جریان‌ها و روش‌های انفکاک و انشقاق جریان‌های فکری و سیاسی از یکدیگر).
۱۲. بررسی میزان پویایی و پایایی از جریان‌های فکری و سیاسی و تغییر و تحولاتی که در فرآیند زمانی بخود می‌بیند.
۱۳. مهم‌ترین گزاره‌های فکری و اندیشه‌ای که توسط هر یک از جریان‌های فکری تولید شده است.

- چه تعریفی از دانشگاه اسلامی دارید؟

در تعریف دانشگاه اسلامی یک تعریف آکادمیک و کلاسیکی را نمی‌توانم ارائه دهم. ولی بدون شک استنباطی که من دارم یا در طول سالهای گذشته در این زمینه داشته‌ام این تعریف به ذهن من می‌آید، جمع بندی و احساس من این است که این تعریف از دانشگاه اسلامی این است که دانشگاه اسلامی همه‌ی ابعادش و وجوه و اشکال و اصولی که مورد پذیرش دین، به ویژه اسلام است و مغایرتی با اصول و آموزشها و استنباطهای دینی ندارد. در درون خودش داشته باشد که باز بلافاصله مطرح می‌شود که این به اصطلاح به معنی غیر علمی بودن، غیر پژوهشی بودن و غیر انسانی بودن نیست. در اکثر تعاریف و در اکثر نظر علما و صاحب نظران باز یعنی به معنی در استاندارد بالایی از علم، پژوهش در ارتباط انسانی از سازگاری از خلاقیت از ارزشهای مختلفی که می‌توان از ارزشهای اخلاقی گرفته تا انسانی تا ملی تا ارتباطی باشد در درونش است، که دقیقاً من خاطر من هست که در ملاقاتی که اساتید و مسئولان دانشگاه با مقام معظم رهبری داشتند. دقیقاً این مقوله‌ی علمی و ارزشها و استانداردهای قابل قبول پژوهشی و انسانی مدنظر بود و دقیقاً این چیزی است که من فکر می‌کنم جزء وجوه تردیدناپذیر دانشگاه اسلامی است.

- آقای دکتر یک بحثی اینجا مطرح می‌شود بعضی از علما قائل بر این هستند که خود علم را ما می‌توانیم به صورت اسلامی داشته باشیم. یعنی اینکه ما می‌توانیم هندسه‌ی اسلامی داشته باشیم، می‌توانیم فیزیک اسلامی داشته باشیم. بعضی از علما حتی کتابهایی هم در این زمینه نوشته‌اند، بعضی دیگر از علما می‌گویند: نه این نیست! علم ماهیتاً چیزی از خود ندارد و یک علم محض است و در واقع علوم پایه حرف خودش را می‌زند. آن استفاده و نگاه ما است که ممکن است از آن، چنین استفاده‌ای بکنیم. حالا چه در جهت دینی و اسلامی و یا در جهت‌های عکس، نظر جنابعالی در این زمینه چیست؟

بله من هم فکر می‌کنم بیشتر بعد دوم مفهوم تر است بعد اول هم تا حدی می‌تواند حقایقی و واقعیاتی داشته باشد. می‌تواند درش وجوهی از واقعیات داشته باشد، آن بعد اول به نظر می‌رسد آنقدر خلط شده است در دهه‌های اخیر، به ویژه در بیست سال اخیر آنقدر خلط شده که نمی‌توان بیان، ساده‌ترین بیان چه دینی باشد چه علمی باید بیانی باشد که واقعیات مشخص را برای طرف مخاطب خود و مردم مشخص نماید. وقتی بلافاصله از اسلامی شدن، به معنی رنگ و روح ظاهر و احادیث و روایات مرتبط با دین مطرح می‌شود و بعد وقتی از اسلامی شدن تنگ نظریهای خاص یک گروه، یک قشر، یک افرادی را، حتی یک سری از علما و فقهای خاصی را مدنظر خودش دارد به نظر می‌رسد هم ما دست دین را بسته‌ایم و گفتیم این منم که می‌گوییم و هم علم را هم چیز دیگر به آن قاطی کرده‌ایم. من دوم را فکر می‌کنم منطقی تر باشد یعنی علم یک رشته‌ای است، یک بخشی از شناخت بشری است که به این شکل، شکل گرفته و آمده است. می‌دانیم که ابتدایی بوده، بعد آمده خیلی خرافی و مرتبط با ادیان و عرفان و فلسفه شده و بعد آمده یک ساختار مشخص گرفته که خطا پذیری آن بسیار پایین است. مثلاً در رابطه با کامپیوتر، ما همیشه با مغز مقایسه می‌کنیم ببینید چقدر قابل اعتماد است و مغز چقدر خطاپذیر است. و انسان صالح مؤمن معتقد چقدر خطاپذیر است و کامپیوتر چقدر خطاناپذیر است. دیگر نمی‌توانیم بگوییم آن کامپیوتر غیر اسلامی است و آن انسان کاملاً اسلامی است. یعنی با این دید به نظرم با این دید باید گفت که علم یک رشته‌ای است که در آمده به قول یکی از اساتید ما که می‌گوید علم تمام یافته‌هایش اسلامی است و تمام یافته‌هایش سنتهای الهی است که کشف شده است.

وقتی شما سقوط را با یک سرعت مشخص در یک سبب یا یک جسم می‌بینید مگر می‌توانید بگویید که این مغایرت با سنتهای الهی دارد، مگر می‌توانید بگویید این بعد دینی ندارد. فرض کنید یک حکیم دینی این را رد کند و یا بگوید این در دین نیامده است. علم راه خودش را بیان می‌کند این ما هستیم به عنوان یک عالم که فقط چشم و گوشمان را ببندیم و بگوییم که همین هست و دیگر نیست که ما می‌بینیم و آزمایش می‌کنیم، یا نه بگوییم یک بخشی را ما شناختیم و بخشهای فراوان دیگر هم است که وجود دارد و ناشناخته است آن بخشها را خیلی از پیامبران و ائمه با آنها که ارتباط فرا علمی و فراطبیعی دارند آنها بیان کرده‌اند. منتهی ما باید ببینیم که چقدر بیانشان درست و بدون خطاست. آیا آن خطا در مبدأ وجود داشته؟ آیا کسی خود را جای پیامبر جای زده و آمده و فکر کرده؟ و یا نه استنتاج ما از آن بیان و اینجا بحث وصی است که می‌تواند کار ببرد. بنابراین من معتقدم که اگر این دید این چنین است کلان رانست به مقوله‌ها داشته باشیم؟

خیلی نمی‌جنگیم نسبت به اینکه حالا این قانون دینی است یا به اصطلاح علمی است. اگر هم خواستیم بجنگیم که نه! پیغمبر هم این را گفته است. باز جنگ خودمان است، خیلی ربطی به علم و دین ندارد. ما گروههایی هستیم که اختلاف نظر داریم با این دید من می‌برم بحث را روی همان تکه‌ی دوم که حالا دانشگاه هم باید اسلامی باشد یا نباشد. من معتقدم هیچ بحثی ندارد و آیت‌های اسلامی بودن را هم ردیف بکنیم بینم این آیت‌ها چقدر ما را به پذیرش پس وقتی نظرات ما شد تفاوت وجود دارد. به این دلیل حالا ما می‌توانیم توی مکاتب فلسفی، روانشناسی و نظریات و تئوریه‌ها گاهی پسوند اسلامی را اضافه کنیم. چرا؟ چون به نظر می‌آید که یک مکتب یک نظریه یک تئوری هنوز به یک یافته دقیق تبدیل نشده که درش اختلاف نظر باشد. پس ما می‌توانیم، بیش از ده سال روی روانشناسی اسلامی کار می‌کنیم. فلسفه‌ی اسلامی را می‌توانیم نفی نکنیم، اخلاق اسلامی را می‌توانیم. چون اینها مشخص و آزمایش شده‌ی علمی نیست. بلکه شدیداً بناهای دینی در آن نقش دارد. در نتیجه به راحتی می‌توانیم بگوییم که این نوع اخلاق بنایش آموزه‌های اسلامی است، اخلاق اسلامی است. این نوع اخلاق که پایه‌هایش مادی و خالص به اصطلاح علمی است می‌تواند اخلاق علمی باشد. اینجا داریم، ولی من معتقدم که خلقت یکی است، یک وحدانیت را ما در کل خلقت می‌بینیم. چه در فکر ما چه در بیرون اگر ما خوب عمل کنیم. می‌بینیم که این دو یک حرف را می‌زنند، مگر بینم که علم خطا کرده. از این طرف هم ما استنباطاتمان از این مقوله‌های دینی در علوم انسانی و مکاتب دینی می‌توانیم این پسوند را داشته باشیم.

- از نظر جنابعالی اسلامی شدن دانشگاهها یک فرایند است یا پروژه؟

هیچ نیست؛ یک شعار، یک بیان، یک طرح بیان شده، یک فرمانی است که از رهبریت آمده است، رهبریت صدر انقلاب اسلامی یا رهبریت بعدی آمده است و خیلی‌ها هم این را شروع کردند و به بحث و جدل گذاشتند و رویش کار کرده‌اند. من به خاطر ندارم که کسی آنرا تبدیل به پروژه کرده باشد. فرمان معمولاً نه طرح است نه پروژه یک رهنمود است، یک احساس که معمولاً با استنباط از واقعیت است و بنابراین من نه قضیه را فرایند می‌بینم، نه پروژه.

- من سوالم را طور دیگری مطرح می‌کنم عرض من این است که به نظر شما آیا اسلامی شدن دانشگاهها مقطعی است یا نه اینکه، یک هدفی را داریم و می‌خواهیم به جایی برسیم و یک سری برنامه‌ها را در نظر می‌گیریم. برای رسیدن به آن هدف و زمان مشخصی هم شاید نداشته باشد.

بنابراین اینجور می‌شود و هر دوی اینها ولی اینکه می‌خواهیم چه بکنیم اصلاً باید همین باشد، یعنی یک فرایند باشد یک برنامه‌ی دراز مدت باشد، مثلاً بگوئیم بیست سال است، ده سال است. حتماً یک فرایند است، یک استراتژی است یک سیاست کلان است. حالا در این بدون شک شما باید پروژه‌های کوتاه مدت، میان مدت، دراز مدت، محلی، منطقه‌ای شاید هم جهانی در آن داشته باشید و بعد پروژه‌های سازمانی، ساختاری، پژوهشی، آموزشی و اداری و سازمانی داشته باشید. من این دو را با هم می‌بینم. تنشهای من و بسیاری از دانشگاههایی که من عضو شورای آن بودم دقیقاً همین بود و من عقب‌نشینی کرده‌ام و کرده‌اند. یعنی گفته‌اند که اصلاً اسلامی شدن این نیست که جلسه‌ای باشد که ما اسلامی‌اش کرده‌ایم. اصلاً من مخالفم، کشور و دانشگاه یک سازمان است یک ساختار است. کشور یا دانشگاه را اگر بخواهیم اسلامی‌اش بکنیم، باید وضع موجودش را تعیین بکنیم؛ بعد یک برنامه یک ساله، دو ساله، ده ساله بریزیم یک برنامه عادی یا استراتژیک بریزیم بعد اینرو در مقاطع مختلف بتوانیم یک ساختار سازمان را برسانیم به آن سمت، اتفاقاً به این دلیل گفتم که بچه مسلمانها و قرآن خوانها و روحانیون و افراد مذهبی صلاحیت این کار را ندارند. باید کارکنان یک سازمان مدیریتی و گروههای مدیریتی باید این کار را بکنند یعنی باید یک مدیر بیاید، کارشناسان مدیریت باید بیایند این کار را بکنند. بله شما می‌گویید اسلامی شدن خوب باید افرادی را از آنها انتخاب کرد که دیدگاههای قرآنی، اسلامی و اجتهادی داشته باشند، اول باید یک مدیر انتخاب کرد چون یک سازمان و یک ساختار را می‌خواهی از وضعیت A به B برسانیم، این یک ساختار و سازمان نیروی انسانی دارد، چارچوب دارد، فضا دارد، متون آموزشی دارد و انتظارات و تولید دارد آن یک سازمان است و شما نمی‌توانید همینطوری. من خاطر هست یکی از بزرگترین دانشگاههای کشور

که من عضو شورای اسلامی شدنشان بودم؛ من دیدم که در اینجا که می‌خواهد خط بدهد به کل کشور، یکی قاری قرآن بود، یکی مفسر قرآن و احادیث و روایات بود و دو یا سه تا روحانی بود و یکی هم معاون دانشگاه بود که خیلی اطلاعاتی از این قضایا نداشت و یکی هم رئیس دانشگاه بود که در مشکلات خودش بود. من گفتم که من نیستم، این جلسه ناهمگون و بدون آشنایی به مدیریت. یعنی شما باید مدرن‌ترین یافته‌های مدیریتی را باید داشته باشید که ببیند آخرین یافته‌های مدیریت که باید یک سازمان را تکان دهد چه باشد. یعنی اینکه افرادی باشند که اولاً متخصص باشند، ثانیاً آشنا به مسائل اسلامی. متخصص، بیشتر در مدیریت البته مدیریت هم بخشها دارد بیشتر کار را من علم مدیریت می‌دانم. چون خودش ارتباطات دارد، آن نیروی انسانی دارد، سازمانی دارد، بخش فرهنگی و اخلاقی، در علم مدیریت این را دارد.

- آقای دکتر سؤالی که بنده از شما کردم به این نتیجه رسیدم که جنابعالی نظرتان این است که ما چیزی به عنوان البته برخی از شاخه‌های به عنوان اسلامی نداریم وقتی همه‌ی اینها به آنها می‌رسیم و تحقیق می‌کنیم و بررسی می‌کنیم؛ به این نتیجه می‌رسیم که اینها اسرار خلقتند که به اصطلاح خداوند گذاشته و ما به عنوان موجود بررسی می‌کنیم و پیدا می‌کنیم و آن قطعاً این فقط یافته‌ی ما نیست. بیش از آن هم است. باید بگردیم و پیدا کنیم، خدمتان عرض کنم که در واقع شما قسمت دوم را می‌پذیرید. آن نگاه نگاه ما است به علوم که به آن رنگ و شکل می‌دهد. بعد با این نگاه اگر بخواهیم این نگاه را داشته باشیم الان در ارکان دانشگاه می‌توانیم در درس، دانشجو، استاد و سیستم مدیریت یا سیستم کارمندی و مواد آموزشی را اگر ارکان بدانیم، شما در این ارکان اگر بخواهیم با این دید به دانشگاه اسلامی نگاه بکنیم شما چه چیزی را و چه پیشنهادی دارید؟ و چطور وضعیت را می‌بینید؟ اولاً وضعیت را چطور می‌بینید؟ دوماً برای تعیین سازش چه پیشنهاداتی دارید؟

اول اینکه ما بیایم آن استنباطاتی که در دین از مدیریت اسلامی وجود دارد را استخراج کنیم و ردیف کنیم که خیلی این کار را کرده‌اند که باز هم محدودتر می‌شود. اول این کار را بکنیم که اسلامی شدن یعنی چه؟ در یک ساختاری حالا آدم است یا ساختمان، مواد آموزشی یا چیز دیگر.

دوم ما باید بیایم ببینیم که ساختار در چه وضعیتی است، چه ابعاد و اشکالی دارد و بعد ما بیایم از علم مدیریت از کارشناسان و برنامه‌ریزان مربوط به این کار استفاده بکنیم که ما، محدود فعلاً برای یک دانشگاه، یک دانشکده به برنامه‌ریزی مرحله‌ای خیلی معتقدم، بعد بیایم بنشینیم برای این دانشگاه یا دانشکده شروع کنیم به طراحی بعد ببینیم کشورهای دیگر چه کاری کرده‌اند. یعنی وقتی یک دانشگاهی بعد از انقلاب روسیه یا انقلاب چین چیز دیگری را آموزش می‌داد، بعد اثر دیگری پیدا کرد. این تحول فرهنگی هم بوده و فقط تحول خالص نبوده شما می‌دانید که انقلاب فرهنگی چین خیلی در دنیا سر و صدا کرد هم سر و صدای مثبت و هم منفی، ما کدامش را مطالعه کردیم و دیدیم که در این تجارت کجایش را اشتباه کردند و کجا درست عمل کرده‌اند پس حتماً تحقیقات دیگر را باید نگاه کنیم بینم دانشگاه‌های دیگر چه کار کردند از رنسانس جاهلانه‌ی عظیمی که در اروپا وجود داشت، کلیسا دانشگاه بود، دانشگاه کلیسا و خرافات و جهالت و در جهالت وجود داشت و یک دفعه تحول پیدا کرد آیا همین است که ما می‌بینیم صد در صد دانشگاه‌ها غیر دینی شده‌اند یا نه کلیساها متحول شده‌اند. بعد تحول فرهنگی در دانشگاه‌ها اتفاق افتاده که الان در دانشگاه‌ها به مقدار بسیار زیادی دینی هستند و معتقدند به خلقت و معنویت. در غرب هست و خیلی بیشتر هم هست. بسیاری از دانشگاه‌ها هستند یکی از دوستان من نوشته بود که قبل از اینکه گروه جمع نشوند و دعا برای مریض نکنند اصلاً اتاق عمل نمی‌روند. توی این دانشگاه، یکی از همکاران ایمیل زده بود برای ما که، من در دانشگاهی هستم که قبل از اینکه تیم درمان جمع نشوند و دعا نکنند نمی‌روند. خیلی دانشگاه‌ها هستند که تا نمازخانه در آن شکل نگیرد این دانشکده یا بیمارستان شکل نمی‌گیرد، یعنی باز باید ببینیم که چه شد از همان اوایل رنسانس اتفاق افتاد یا کامل غیر دینی کردند و بعد ذره ذره فهمیدند که اشتباه کردند و بعد اصلاحات کردند و تحول دادند. در نتیجه با این دید ما تجارب را بگیریم حالا یک مدیر یا یک گروه مدیر و کارشناس لازمست که بیایند این سازمانی را که الان اجابتی‌شان این است مصرف افعال حرامشان این است، یا شیوع آن این است.

این برای اینکه به حداقل برسد، حتی به صفر هم نمی‌رسد. اصلاً انسان خلق شده که بعد شیطانی‌اش خلاف کند، شیطنت کند. اصلاً صفر بی صفر. اصلاً دنبال جامعه‌ی اسلامی ایده‌ال نباشید. این انسان باید بجنگد و خلاف کار کنار درستکار باشد. اصلاً اینها باید باشد. در نتیجه ما فقط باید را کم کنیم. یک شاخصی باید بدهیم که در شأن دانشگاه اسلامی و جامعه‌ی اسلامی باشد. اینها را بدهید و بگویید با کدام مداخلات باید باشد مداخلات هم می‌تواند خالص مداخلات دینی باشد. ما الان توی زندانها این کارها را کرده‌ایم. زندانها آموزشهای دینی داده‌اند و تحول عظیمی در زندانها کرده‌اند که در دنیا صدا کرده است. یعنی زندان و آن بخش را اسلامی کرده‌اند. و یا نه ممکن است که این خالص آموزش رفتارها و آموزش فلان... باشد. باز آن هم در راستای آموزش دین است. ما الان اینجا مثلاً کلینیک میکس؟ داریم در این کلینیک؟ که ما داریم اصلاً کار ما این است که آن کسی که انحراف جنسی دارد، بدون ارتباط با دین و احکام و روایات، انحرافش را ما از بین ببریم و این برود یک ارتباط جنسی کاملاً نرمال با همسرش داشته باشد، یعنی رفتار بد نداشته باشد. این هیچ استنباطات دینی ندارد و کاملاً آموزش غربی و آکادمیک است، خوب این عملاً دینی است که اینها را تلفیق کند و بتواند در طول یکسال و در سال این مرحله را برساند به آن سمت. من اینطور در ذهنم است، یعنی اول پروژه می‌شود پروسه و روند هم درش موجود است. تازه ما فاز یک هستیم ما می‌خواهیم به فازهای بعدی برسیم. بعد این کاملاً وضع موجود و آینده را مشخص کرده است. مرتبط مانیتور می‌کنیم بینم که آیا این به آن سمت می‌رود یا نه؟ اگر نمی‌رود خودمان اصلاح کنیم. من فکر می‌کنم این نوع روند بتواند کار ساز باشد. البته ما ۵ سال یک پروژه تهیه کردیم که هنوز خاک می‌خورد. و هنوز متوقف است. و هیچ کس توی دانشگاههای کشور، توی وزارت خانه‌ها که فکر کند چنین پروژه‌ای نیاز است، وجود ندارد.

- آقای دکتر من جوابم را گرفتم، حتی چیزهایی را هم یادداشت کردم که چطور می‌توانیم برویم نمونه‌برداری کنیم، حالا از غرب شما گفتید چین و روسیه، البته اطلاعات من در آن حد است. اگر برگردیم تحولات فرهنگی خیلی جاها اتفاق افتاده است. دیروز یکی از بچه‌ها گفت: در هلند و اروپای شمالی نمی‌دانید که روی هویت اینها چه کار عظیمی را انجام می‌دهند، یعنی اینکه شما یا فرزند شما احساس مسلمان بودن و ایرانی بودن می‌کند یا نه؟ کارهای عظیمی کرده‌اند. حتی جوان ما هم که دارد فرار می‌کند و به آنجا می‌رود، او می‌آید شدیداً کار می‌کند تا هویتش را حفظ کند. همان هویت مسلمانی‌اش را چرا که می‌داند که اگر این هویت مسلمانی را بردارد، این آناشیت می‌شود، دزد و خرابکار می‌شود. اصلاً ما می‌خواهیم هویت اسلامی را در دانشگاه به کار ببریم. پس ما یکی از بخشهای اصلی‌یمان هویت دانشجویان و استادان است، که من می‌روم سر کلاس غرور داشته باشم که دارم اینجا درس می‌دهم و در آمریکا درس نمی‌دهم و دانشجو هم احساس بکند که چه جای امنی دارد درس می‌خواند و چقدر این در و دیوار لذت بخش است، اگر قرار است برای فوق تخصص برود خارج از کشور خدا یا این دوری را چطور بگذرانند. این هویتش است. عمیقاً روی هویت دینی، ملی و فرهنگی ما باید کار کنیم. فقط کافی است که استاد، دانشجو و کارمند احساس بکند که هویت مستقل دارد. من خاطرم هست که از این بحرانها سرخورده بودم که یک مأموریت افغانستان به من خورد که برای تدریس در افغانستان حدود هفت یا هشت سال پیش، بعد وقتی یک مدتی آنجا بودم فهمیدم چقدر ایرانی بودن چقدر مسلمان بودن و شیعه بودن چقدر انقلابی بودن حتی این گروههای که بالای سر ما هستند و ما قبول نداریم با ارزشتر است. تا اینکه آدم در یک محیط پوچ و بی‌ارزش رها شود. اینها بخشهای دیگری است که می‌تواند مطرح باشد. حالا آیا هویت، هویت ایرانی اسلامی است یا ضد اسلامی، که بحث دیگری است. ما نمی‌توانیم هویت ایرانی را از مسلمان بودن جدا کنیم.

- با توجه به اینکه حضرت‌تعالی در دوران قبل و بعد از انقلاب در دانشگاهها درس می‌دادید با توجه به این کارهایی که بعد از انقلاب در مورد اسلامی شدن دانشگاهها انجام شده است، آیا احساس می‌کنید که فضای دانشگاهها تفاوت کرده نسبت به قبل از انقلاب، با توجه به چهار ارکان دانشجو، استاد، محتوا و مواد آموزشی.

می‌توانیم یک بعد را کیفی و یک بعد را کمی بگوییم در بعد کمی و یک مقدار هم صوری ممکن است ما تغییراتی را داشته باشیم. فرض کنید دیدن موی زن مسلمان حرام است. ما فرض کنیم طرح مسائل خرید و فروش را یا مثلاً ابزار و لوازم حرام، حرام است در این راستا یک سری محدودیتها و پیشرفتها و یکسری موفقیتها در بعد دینی و فرهنگی من می‌بینم.

ولی در عمق تحول فکری نسل جوان نه! من اتفاقاً دانشجوی سال ۴۷ تا ۵۴ دانشگاه تهران هستم و درست زمانی که شاه تصمیم داشت حتماً انقلاب سفیدش را به راه بیندازد حتماً غیر اسلامی کند کشور دانشگاه را، و بعد رسماً هم جشنهای دوهزار و پانصد ساله‌اش را به راه انداخت و از همان سالها رسماً اعلام کرد که ما شاهنشاهی هستیم و مملکتان هم این است و همه چیز را تمام شده اعلام کرد. یعنی شاهد این تحولات و خفقاها بعد از سال ۴۲ و تداوم آن تا ۴۷ که ما وارد دانشگاه شدیم و رکود مطلق و عظیم فعالیت‌های دینی و فرهنگی بودیم تا به آخر ولی ما قدم به قدم دیدیم که دین اسلامی داشت و هم در کمی و هم عمق داشت گسترش می‌یافت. خاطریم هست که بعد از ۷ یا ۸ سال انجمنهای اسلامی و کتابخانه‌های اسلامی و کتابهای دینی کاملاً قفل کرده، گم شده و حتی در زیر زمینها پنهان شده بود. دقیقاً خاطریم هست در اوایل ۴۸ رسماً رفتیم از رئیس دانشگاه اجاز گرفتیم که ما باید کتابخانه بزینم و در را باز کردیم و تابلو هم زدیم، کتابخانه‌ی اسلامی بعد هم اسمش شد کتابخانه‌ی انجمن اسلامی. یعنی سریع علنی شد. سال ۴۷ - ۴۸ بلافاصله گروههای هنر گروههای جلسات.. به سرعت سخنرانی در سطح دانشگاه در بیرون و به سهولت پیوند عالی بین روحانیون و جامعه، حداقل در فضای دانشگاه که بیشتر امن بود. خدا رحمت کند آیت... فتح، شریعتی، طالبانی اینها بودند که خوب دیدند که در دانشگاه می‌شود حرف زد و نگرانشان و شاه هم فکر میکرد می‌شود دانشجویان را ساکت کرد، خوب حرف بزنند. به سرعت تحولات سریع و عمیق که وقتی امام پیام انقلاب را داد دیدیم که چگونه، حالا من قشر روشنفکر جامعه را می‌گویم. خوب جامعه را کار نداریم. احساس می‌شود الان به عکس دارد حرکت می‌کند، ظاهر شاید ندیدن موی یک زن مسلمان احساس بکنیم محکم کاری می‌کنیم و خلاف کمتری می‌کنیم و کمتر مورد وسوسه قرار می‌گیریم. ولی اینها آنهايي هستند که ابزار را از سر راه برایشان برداشته شده، ولی بعد اگر بخواهی به سمت خلاف بروی خیلی ابزار و وسایل فراوان است با زیر پا گذاشتن همه‌ی ارزشها به شکل خیلی عمیق، من احساس می‌کنم که موفقیت نبوده و موفقیتها سیر صعودی بیشتری در قبل از انقلاب داشت.

- آقای دکتر اگر بتوانید چند چیز را به عنوان دلیل این نزول بفرمائید؟

این چند چیزی را که من می‌شناسم یک بعدش اقلیت و اکثریت بود. همیشه اقلیتها برای بقا و دوامشان تمام کوششان رامی‌کنند وقتی اکثریت شدند احساس می‌کنند که دیگر اکثریت نیاز به کوشش ندارد. من یکی این را می‌بینم، من خاطریم هست که تمام وجود کسانی که احساس تعهد به تدبیر داشتند این بود که چرا حاکم نیستند و چرا قدرت در دستشان نیست و باید باتمام قدرت کاری بکنند که قدرت به دستشان بیاید. و جز صفا و سلامت و پاکی و اجرای احکام دینی‌شان چیزی باقی نمی‌ماند. بدون شک یکی می‌تواند حکومت و قدرت سازمانی می‌تواند باشد که مدیریت سازمانی آن زمان خیلی غلط عمل می‌کرد برای اینکه اعمال کند بی‌حجابی را و خیلی کمک کرد که اقلیت سریع ابزار و لوازم به دستش بیاید. تا آنها بتوانند در خارج و داخل کشور رشد کنند. الان باز همان احساس می‌کنیم مدیریت غلط عمل می‌کند.

برای آن به نفع دین اینجا بر علیه دین، باز اقلیت آن موقع به نفع دین و حالا اکثریت که مجلس به دستش است دولت در دستش است همه چیز به دستش است احساس می‌کند همه چیز دارد و این احساس نگرانی جدی نمی‌کند. وقتی شما با مسئولی صحبت می‌کنید می‌بینید که نگرانی اصلی‌اش روز مرگی و ساختاری است. نگرانی عمیق خیلی او نیاز ندارد که بیاید پول خرج کند که یک محقق فرهنگی عمیقاً بیاید کارها را کشف نماید.

نه خرج می‌کند برای آسفالت که فکر می‌کند رضایت ایجاد می‌کند. بارها من با مسئولین کلیدی صحبت کرده‌ام حالا اونها باورشان نمی‌شود که نیازی به اسلامی شدن، برنامه‌ریزی یا کاری فرهنگی است. باز به مدل‌های سطحی می‌انجامد.

به نظرم حضور علم و تحقیق و ابزار و لوازم علمی در اختیار نبودن. من خاطرم هست که عمیقاً در آن سالها شما می‌بینید که کتابی که شهید مطهری راجع به حجاب بیرون داده است شما ببینید، با کتابی که ما درباره حجاب داریم. تحلیلهایی که شهید بهشتی می‌کرد. کتابی که علامه طباطبایی بیرون داده را مقایسه کنید با کتابهای ما. این حالا بعد حوزوی بود، بعد دانشگاهی هم به انسان دینی. مهندس بازرگان را مقایسه کنید، دکتر شریعتی را شما مقایسه کنید. و اینهایی را که حوزوی نبودند. باز آن گروههای سیاسی هم همینطور بودند، یعنی آنچنان تحقیقات عمیق می‌کردند یعنی می‌رفتند مانیست را مطالعه می‌کردند از کمونیسم و بعد دیدگاههای پیامبر را مطالعه می‌کردند بعد یک یافته‌ی علمی در می‌آوردند بعد می‌گفتند می‌شود اینها را به هم وصل کرد و التقاط کرد با هم و بدیم. و این چیزی بود که نسل آن موقع می‌پذیرفت، ولی راجع به یافته‌های بعدی و کارهای بعدی این کار را نکردیم چون نیازی نبود برویم توی لابراتورها و آزمایشگاههایمان و عمیقاً روی یک نظریه کار کنیم.

- یعنی شما یافته‌های آن زمان را دقیقتر و عمیق‌تر و به ویژه در راستای نیاز روز

ممکن است شما الان بنیاد نهج البلاغه داشته باشید. دارید شما این کارش غیر علمی نیست بعد این رفته در آورده اما شما ببینید از نهج البلاغه به امیر چقدر دارد توی کلاسها، معامله، توی خیابان، توی ترافیک استفاده می‌شود آن احساسهای عمیق که در کلام و رفتار است.

یعنی آن موقع این کار را می‌کردند می‌رفتند امام حسین را در می‌آوردند، دقیقاً آن احساسات و کلامش را و می‌گفتند حالا که تو می‌خواهی بر رژیم حمله بکنی این واژه را از امام حسین بر شعارت قرار بده یا مشابه آن جنگ، آن شما پیامها و رمزهای عملیات جنگ می‌گذاشتید، استنباطها شده بود، بعد می‌آوردند به کار می‌گرفتند و کار ساز هم بود، الان آن نیست. الان اصلاً نیاز به جامعه‌شناس، محقق دینی، روانشناس دینی، جامعه‌شناس - فرهنگی و مذهبی ندارید و نظام اصلاً احساس نیاز ندارد. ما همین چند ماه پیش رفتیم با آیت... مکارم شیرازی ملاقات داشتیم؛ اساتید و مسلمانها را برده بودیم که آقا ما داریم علم و دین را قاطی می‌کنیم و داریم مسائل و روانشناسی اسلامی را درمی‌آوریم. شما از پیشگامانی بودید که به نسل جوان گفتید که مسلمان باش و به غرب گفتید که اسلام می‌تواند جلوی تهاجم شما را بگیرد و هنوز هم این ادعاها را آن موقع که حجت الاسلام بودید تا حالا که آیت... برجسته‌ی کشور هستید، دارید. گفت: شماها هستید توی این مملکت من اصلاً خبر نداشتم، یعنی یک آیت... و مرجع بزرگ کشور اصلاً اطلاع نداشت که یک گروه عظیمی حدود ۲۰ سال دارند کاری می‌کنند که یک حکم می‌آید که مثلاً زنا با محارم حرام است. درآوردند که این حکم در تمام علوم و ادیان غرب هم حرام است. اینطور، گروهی هستیم ما که درآوردیم که روابط همجنس‌گرایی در دین حرام است. درآوردند که در غرب هم حرام است یعنی اینها را راحت می‌توانیم.

ایشان از این کار اطلاع نداشتند چون اصلاً احساس نیاز ندارند مسئولان قانون‌گذار. یعنی مجلس، مسئولان اجرایی یعنی دولت، مدیران سازمانهای رده بالا، سازمانهای برنامه‌ریزی و بودجه و خیلی بخشهای دیگر و حتی بعضی از بخشهای حوزه و خیلی از بخشها احساس نمی‌کنند که یکی دارد خودش را اینجا می‌کشد، یکی دارد تجاوز می‌کند اصلاً احساس نمی‌کنند بعد جامعه‌شناسی و روانشناسی و این را هم باید پیدا کنند. ببینند چقدر توافق ساز است. بعد بروند از آن راه کمک کنند احکام دینی که خودشان به ذهنشان می‌رسد درست است را، برای کار دریاورند.

اول گفتم اقلیت و اکثریت، مدیریت و حکومت حاکم و نحوه عملکردش، بعد سوم به کارگیری علم، من خاطرم می‌آید در سالهای آخر حکومت شاه، مخالفترین افرادش را که علمی‌ترین افراد بود آورده بود، حتی رئیس دانشکده‌ی ما توده‌ای‌ترین فرد دانشگاه ما بود. در آن دوران رئیس دانشکده‌ی پزشکی ما بود که همه اعتراض کردیم که توده‌ای آمده‌ای و چه می‌گویی و تو دستت توی دست شاه است و آمده‌ای ما را فلان بکنی. چرا این مغز متفکر پزشکی کشور این آدم بود و می‌دید که این آدم را آورده چرا که هم یک آدم سیاسی بود و هم مغز متفکر علمی بود. به خاطر همین سعی می‌کرد تولید علمی بکند و بگوید که این دانشگاه دیگر سیاسی نیست و من می‌خواهم اینجا علم تولید کنم و بچه‌هایم را بزرگ کنم، و جلو ببرم. من یادم هست که آخرین تحقیقاتی که عمرش وفا نکرد راجع به بهداشت و درمان،

کتابهای بزرگی در آورده بود. آن سالهای آخر این کتابها را در آورده بودند که خاندان شاه دارند بهداشت و درمان را نابود می کنند. سازمان شاهنشاهی، صلیب سرخ، شیر خورشید... یک کتاب در آوردند که اینها دارند برای ملت خطر بزرگی ایجاد می کنند. و اینها باید بروند کنار و حکومت مرکزی در یک آن، بهداشت و همه چیز را در دستش بگیرد و عمل کند. برخلاف مصالح نظام هستند، بنابراین تحقیق آمد گفت: این است پس اجازه داد منتشر شود. منتهی نه در سطح عموم، در سطح دانشگاهی منتشر شد بنابراین خواص گرفتند کار کردند و چقدر هم خوب داشتند پیش می رفتند. اتفاقاً همین اتفاقات بود که باعث شد بعد از انقلاب شورای انقلاب تصویب کرد که همه ی اینها را که جمع می کنید همه را بدهید به وزارت بهداشت. یعنی تحقیقات آنقدر معتبر و با ارزش بود که می گفت: شاه به تمام اعیان خود بگو بروند کنار، دست روی بهداشت و درمان مردم نگذارند و یک سازمان نو ایجاد کن. می خواست این کار را بکنند که ما دیدیم که درست است که... ببینید علم اصلاً هیچ چیز ندارد برای کار، ولی اگر به کار بگیریم همه جا کارساز است. علم خیلی مهم است یعنی تأکید بکنید که هر جا که گیر کردید ببینید علم چه می گوید - پس بخش سوم این است که پرداختن به علم است. مათوی یافته هایی که در این بیست سال داشتیم علم با دین مغایرتی نداشته است و بیان علما هم همین است که آن چیزی که علم می گوید، آن چیزی که عقل می گوید همان چیزی است که دین می گوید. نداریم دین مغایر با علم و عقل این بیان بسیاری از علما و اسلام است. عملاً ما هم که روانپزشک هستیم و به عمق روان آدمها کار داریم کتابهای مربوط به گروههای منحرف غربی را هم که می خوانیم، می بینیم که چقدر یافته های علمی در راستای استنباطات و توصیه های دینی است. به ندرت حالا اینکه هم جنس گرا، هم جنس باز فلان است، یک سری مغایرات وجود دارد. این که روابط جنسی باید فلان باشد ممکن است یکسری مغایراتی را شما ببینید. ما با این دید که علم در اول راه است می رود و اصلاح می شود ما با این دید به مرور مسائل دینی می پردازیم، مثلاً استمناء، علما می گویند ما کاری نکردیم ما فقط استنباطات دینی یمان را بیان کردیم. هیچ محقق روانشناسی نیامده به ما بگوید استمناء چیست. منتظرند حوزه که ما بگوئیم از نظر علم استمناء چیست. بعد آنها بروند فکر کنند ببیند که استمناء چیست و بعد ببینند چقدر مغایرت با توصیه های دینی دارد. بعد مثل قبل بگویند، هر لحظه ای که وارد شوید حرام است، یا نه بگویند ممکن است تفاوت داشته باشد.

- با توجه به اینکه حضرت تعالی مستقیماً با دانشگاه ارتباط دارید و با توجه به بحث اسلامی کردن یا اسلامی شدن دانشگاهها وضعیت فعلی دانشگاههای ما را چطور می بینید؟

هنوز شاخصهای اسلامی شدن را بیان نکردیم در آن کار پروژه یا در هر چیزی شاخص است. اصلاً تعریف ساده ی ترازو شاخص است. شما دیدید که مردم نجیبند و آن ترازو بگوید بله نجیبند، شما بگوئید مردم دچار فسادند، ترازو هم می گوید بله دچار فسادند. خیلی از شاخصها کمی هستند مثلاً می گویند ده درصد مردم دچار بی خوابی هستند، بیست درصد مردم دچار افسردگی هستند، پنج درصد مردم رشوه تبادل می کنند و همینطور اینقدر درصد از مردم نماز می خوانند، عبادت می کنند و کلیسا می روند و همینطور شاخصها تا حد زیادی از آن در کشورهای غرب مطالعه شده و وجود دارد، بعضی هایش هم در کشور ما وجود دارد. ولی توافق روی اینکه دقت شاخص چقدر است و شاخص کجا هست که می آید با دیدگاههای علما و برنامه ریزان ما سازگار است توافق ندارد. یعنی با نماز خواندن، روزه گرفتن و مسجد رفتن تا حدی توی کشور ما کار شده است. یعنی هنوز توافق نداریم که چند درصد مردم نماز بخوانند، جامعه اسلامی است. مطمئناً در صدی از جامعه نماز نمی خوانند، یعنی ریتمهای انسانی همیشه مطلق نیست. یعنی گروهی پیرو شما خواهند بود یا نخواهند بود، شما خیلی با اینها جنگ و جدل نداشته باشید و بیائید بگوئید شما دین خودتان ما هم دین خودمان هیچ مهم نیست. این خیلی سخت است که شما شاخص را در بیاوری و شاخصها با کتاب، استاد، کارمند و دانشجو هر کدام، کدام شاخص را باید داشته باشند تا بگوئیم اسلامی بودن. بنابراین، این مرحله را نکردیم، در نتیجه اظهار نظرمان سخت است ولی از یک طرف می توانیم دانشگاهها به نسبت به جامعه خیلی دچار بحران و مشکل فرهنگی، دینی و اسلامی نیستند، چرا که در درون آنها خالص ترین نیروها را چه در استاد چه در دانشجو می بینید و کارکنانش هم مشابه کارکنان بیرون از دانشگاه هستند و تعداد بسیار زیادی از افرادی که روزه دارند و در عبادات شرکت می کنند و حرام و حلال را می فهمند و ارزشهای انسانی و اخلاقی... را دارند و گروهی هم هستند که ندارند. خیلی سخت هست که بیائیم مقایسه کنیم مثلاً از

ده تا استاد و کارمند شهرداری از ده تا دانشجو تا ده تا دانش آموز. خیلی سخت است البته این را بگویم که دانشجویی وضعیت خیلی بهتر از بیرون است همیشه وقتی من می‌روم بیرون و درگیر می‌شوم مثلاً با خرید و فروش ملک، شهرداری، ثبت... گاهی می‌گویم خدایا شکر که تو کاری کردی که من در دانشگاه بیفتم، نمی‌خواهم بگویم که آنها بد هستند، ولی به نظر می‌آید جای امتتری است. در نتیجه بیان نکنیم بهتر است چون ممکن است مورد سوء استفاده قرار گیرد و بیان ما هم علمی نیست. اما می‌پذیریم آنچه زیر نظر اسلامی شدن مدنظر من شخصاً با هر دیدی که دارم و مد نظر خیلی از اساتید و دانشجویان نیست، یعنی این وضعیت به هیچ وجه وضعیت مطلوبی نیست.

- پس به نظر شما یک دانشجویی که در دانشگاه اسلامی درس می‌خواند دانشجویی است که از نظر علمی درسخوان باشد و از نظر عقلی آدم عاقلی باشد و به امور مذهبی خود نیز پردازد، یعنی جمع عقل، علم و دین. یعنی جامع اینها باشد تا بگوئیم این دانشگاه اسلامی است؟ البته بعد عقل هم در علم و دین نهفته است. علم غیر ممکن است که مسائل عقلی درش نقش نداشته باشد.

- آقای دکتر الان یک حرکت‌هایی در دانشگاهها می‌شود مثل عزاداری در مراسمهای مختلف یا اردوهای مذهبی یا بحث اعتکاف که اخیراً باب شده است و مراسمات شب احیاء به نظر شما این گونه کارها می‌تواند جای اسلامی شدن را بگیرد؟ به هیچ وجه، ببینید خود شما در جلسات قبل اشاره کردید، آن ترکیبی که در آن جلسه اشاره کردید و حتی دانشگاههای دیگر هم همین است و همین ترکیب، یعنی شکلی کار کردن آخرین تحقیقات بین المللی در مورد دین می‌گوید:

دین داری دو گونه است، درونی و بیرونی؛ دینداری درونی این است که فرد ما از درون به یک استنباط، اجتهاد و معنویت با بسط و خاطر دینی. بیرونی هم این است که منافعش حکم کند که برود دنبال منافعش، بنابراین ریشه را بگذارد که استخدام شود، نماز را بخواند که بگویند نمازخوان است و به اصطلاح کارمند خوبی باشد تا ارتقاء یابد. این تحقیقات نشان داده که دین دو گونه، درونی و بیرونی است. هر رفتاری که ناشی از دینداری بیرونی باشد، هر رفتاری که در بعد نمایی و ساختاری باشد و هر رفتاری که در آن مداخلات بیرونی باشد این رفتار پایدار نیست و مانع امنیت یک فرد و جامعه نمی‌شود. اگر دختر ما از ترس ما چادر بگذارد به هیچ وجه این را امن نمی‌کند، اگر مراسمی گذاشته شود که از بیرون دچار تشویق، ترغیب، حتی تبلیغات گول زنده‌ی یک کالا قرار گیرد آن اثر خودش را ندارد. حتی طرف، بعد احساس بکند و بعد این قضیه را جبران کند. بعد هم دانشگاه یک فضای اعتراض است و دانشجو زمانی وارد دانشگاه می‌شود که توی مدارس فرصت و جرأت اعتراض نداشته است. نه به پدر و مادر نه به مدرسه، حالا می‌آید در دانشگاه، حالا می‌خواهد اعتراض کند، معمولاً با منبع قدرت و نظام حاکم مخالفت می‌کند، این یک ویژگی دانشجوی است که حالا هر چه تو فضا بدهی، کمک کنی و هر چه تخلیه کنی و هر چه دستش را بگیری آرامتر است و آرامش می‌یابد و شروع به درست عمل کردن می‌کند و گر نه به خطا می‌افتد. پس اگر می‌بینی این مراسم وجود دارد، اگر از بالا و منبع قدرت حکومتی باشد، باز تاب منفی دارد، ولی اگر خود ساز و خودجوش باشد همان تحولاتی را ایجاد می‌کند که قبل از انقلاب وجود داشت؛ حتی هنوز هم وجود دارد یعنی الان هم شما می‌بینید بسیاری از این موارد خود جوش است، شما می‌بینید که بسیاری از نهادها خودشان به راه انداخته‌اند. بعضی از دانشجویان احساس نیاز می‌کنند و خودشان راه انداخته‌اند. آنکه از بالا دیکته می‌شود و تبلیغ می‌کند دانشجو بو می‌برد و احساس می‌کند دوباره به او تحمیل می‌کنند و نتیجه‌ی عکس هم دارد. با این دید اگر ما نهادها را تقویت کنیم شدیداً مفید است. اما مداخله نکنیم و عقب بنشینیم. همین کاری که حکومت‌های استعماری از سالهای بسیار دور می‌کردند و الان حکومت‌های غربی در کشورهای اسلامی می‌کنند. می‌بینند که یک معترض یا گروه فعال دینی یا اخلاقی وجود دارد فوری مطالعه‌اش می‌کنند و کاری می‌کنند تقویت شود. بدون اینکه مداخله‌ی مستقیم داشته باشند از کانال اینترنت از ماهواره برایشان مواد خوراکی می‌فرستند. و بعد این گروهی که خود جوش بوده است و هیچ نبوده، همین پست‌ترین گروهها که جوانهایی بودند که روی دیوار چیز می‌نوشتند چقدر سازماندهی قشنگی کردند اینها را، که اینها رشد کردند و جلو رفتند. چون اینها نیازهای درونی آنها بودند. می‌خواستند، آنها کمک کردند در خانه‌ها رسوخ کردند بعد زیر زمینی شدند و ما نتوانستیم کنترلشان کنیم. و چقدر بچه‌های ما را برداشتند و بردن یعنی اگر حکومت با مرکز مطالعات استراتژیک خودش در زمینه‌ی اسلامی شدن دانشگاهها معتقدم که به تحقیقات

استراتژیک نیاز داریم برای اسلامی شدن دانشگاهها و جامعه. نه یک مرکز تبلیغات مشترک مثلاً یک گروهی چند تا از نماینده‌های بیکارشان بنشینند و یک مرکز تحقیقات مشترک راه بیاندازند و اسلامی‌اش بکنند. آن کارساز نیست یک مرکز مطالعات استراتژیک باید استادان زیادی که روی این حرفها کار می‌کنند بروند جلو، اینها می‌توانند موادی را بدهند و پیش ببرند، اینها بتوانند خوراکیهای ادارات و محققان و گروههای سیاسی و سازمانها را تهیه کنند و بدهند جلو.

منتهی با مراکز مطالعات فرمایشی که الان ما توی مملکت داریم در بیست سال اخیر ما مرکز تحقیقات زیادی داریم که دینی و اسلامی هستند وابسته به نهادها هستند و اینها فرمایشی هستند و دنبال گرفتن بودجه بوده‌اند یعنی بوجه‌دای که باید می‌رفت در مراکز تحقیقاتی، رفت به اینجا و شما می‌بینید که یک قران بودجه‌ی تحقیقاتی نداریم. مراکز که آدم اگر ۴ تا کارشناس خارجی آمدند بگویند این مرکز تولید کرده و آن را در خارج از کشور چاپ کنند. یعنی طوری باشد که کارهایمان خریدار داشته باشد. مثل کنگره‌ی نقش دین ما، ببینید که چقدر قشنگ چاپ شد. یک گزارش از آن ایالت میسوری دکتر و دینگر، بعد از واقعه‌ی ۱۱ سپتامبر هم باز پی‌نوشت برایش زده است، یعنی اینقدر مؤثر بوده و اخیراً از آلمان گزارش عجیبی راجع به تولید ما چاپ کرده است. یک قران هم بودجه نداشتیم ولی ما بودجه را از خود شرکت کنندگان با ارز و دلار گرفتیم. حالا ببینید که در آلمان چاپ شده و ما تازه فهمیدیم و الان می‌خواهیم در ایران چاپ کنیم. بنابراین من معتقدم که اسلامی شدن واژه و موضوع و سوژه‌ی خوبی است چه اسمش این باشد چه نباشد.

فرقی نمی‌کند. طوری آن را باید تعریف کنیم که در آن تحریف نباشد. مشخص باشد، بعد این روند دراز مدتی است که باید خرد شود در پروژه‌های مختلف دانشکده‌ای - کشوری، محلی، منطقه‌ای، باید حتماً الگوی طرحها و پروژه‌های علمی، فرهنگی و مدیریتی دانسته باشد و حتماً متکی به تجارب موفق دنیا باشد. من نمی‌دانم فساد و فحشار را در ویتنام و تایلند چه کردند که خیلی فروکش کرده و اعتیاد را چه کردند، اینها مسائل ارزشی ما است. یا الکل را در روسیه اوایل چه کردند که همه الکی شدند و از تمام دنیا آلوده‌تر شد. همین الان ایدز و مسائل جنسی را در غرب چه کردند، یعنی اصلاً کار فرهنگی دقیقاً کار اسلام این است که شما مسلمانان مواظب باشید که به ایدز دچار نشویم. اگر دچار شدیم آبروی اسلام رفته است. در حالیکه ما جرات نداریم اسم کاندوم را بیاوریم در حالیکه یکی از راههای جلوگیری از ایدز است. آیا بیان اسم کاندوم مغایر با شعور دینی است. در حالیکه علماً چقدر قشنگ مسائل جنسی را با محرم و نامحرم مطرح می‌کنند و آموزش می‌دهند. بنابراین بعدش تجارب دنیا است و بعد اینکه کشور یا دانشگاه را به صورت یک ساختار و سازمانی که نیاز هست این سازمان از وضع <sup>A</sup> به وضع مطلوب هدایت شود، کارشناسان مرتبط کار کنند. حتماً این کار طراحی و فکرش در مراکز بزرگ تحقیقات استراتژیک صورت گیرد نه استراتژیک فرمایشی که وابسته به یک فرد یا سازمان خاص باشد و باید این مرکز دائماً مورد ارزیابی کارشناسان داخلی و خارجی باشد ما کتاب قرآن را نوشتیم و فرستادیم ژنو، ژنو یک دکتر مورتی یک هندو فرستاد برای ارزیابی قرآن ما، دکتر مورتی گفت: بوآلهری کارت خیلی قشنگ است اما شما هم که در کار تبلیغات افتاده‌ای به تو چه مربوط است! من و تو هم رسالت دیگری داریم بیائیم این قرآن را کاری کنیم که مشکل مردم را حل کند و به روز مرگی مردم برسد، من توصیه‌ات می‌کنم، کار قرآنت قشنگ است. قدم بعدی تو این است که یک جوان مسلمان چطور با این آیه می‌تواند جلوی فسادش را بگیرد، بتواند جلوی افسردگی خود را بگیرد. این مرکز و فعالیتها مورد ارزشیابی درونی و بیرونی قرار گیرد. ما در هر کار سازمانی باید دو تا کار ارزشیابی داشته باشیم.

یعنی اینکه همین کاری که می‌کنیم، ببینیم که به هدفمان می‌رسیم یا نه یعنی از دولت و از کشورهای خارج از کشور بخواهیم کارشناسان بیابند و بگویند این کار درست است. با این دید این مقوله کهنه شده نیست و انشاءالله رشد یابنده است. حالا در کنار واژه‌ی اسلام واژه‌های معنوی و مذهبی هم اگر بگذاریم در دنیا خریدار بیشتر دارد. البته اسلام خریدار خیلی دارد. ولی اگر معادل واژه‌ی اسلامی شدن، معنوی شدن و مذهبی شدن بگذاریم مشتری بیشتری داریم ولی اینطور مارک دار می‌شود که به درد دانشگاهها و مسلمانها و متعصبان دینی می‌خورد و استقبال می‌شود. ولی آن فضای علمی عمومی، آنها می‌توانند بیابند از تجربه‌ی عمومی. شما فکر کنید ۳۰۰ - ۴۰۰ سال از رنسانس می‌گذرد، دانشگاههای غرب مثل آکسفورد در این زمینه تجربه دارد و حتماً به درد ما می‌خورد. باید برویم و ببینیم او چه می‌گوید، که عملاً در مجلات و مقالات خارجی می‌بینیم.

من یادم هست که این جمله را خواندم:  
«مگر می‌شود ما در دانشکده‌ی پزشکی محل عبادت نداشته باشیم»

.....(Anotates).....

(۱) منظور حدود قرن هشتم و نهم میلادی است - طلیعه اسلام نیز در جزیره العرب در قرن هفتم میلادی دمید.  
(۲) ابوزید حنین بن اسحق العبادی یا هومائینوس در سال ۸۰۹ میلادی در حیره متولد شد. وی از طبیبان عهد خلفای عباسی به شمار می‌رود.  
(۳) در برخی کتب تاریخی آمده است که وی در اواخر عمر به دین اسلام گروید.  
(۴) علی بن عباس مجوسی اهوازی که در غرب با نام علی عباس معروف است. وی کتابهایی درباره جراحی، رگزی و مطالب عمومی تر نگاشته است وی طبیعی فارس بوده که کتب «کتاب الملکی» و «کامل الصناعه» از آثار مهم او محسوب می‌شوند.  
(۵) ابوالحسن هبه‌آ... بن ابی العلاء ساعد بن ابراهیم، معروف به ابن التلمیذ، یکی از پزشکان مسیحی بغداد بود. وی قبل از آغاز کار طبابت، سراسر ایران را گشت و اطلاعات خویش را در زبان فارسی تکمیل کرد، به طوریکه وقتی به بغداد بازگشت به زبانهای عربی، فارسی و سریانی کاملاً مسلط بود. تمام نویسندگان در ستایش او از هرجهت همداستانند. کاتب عمادالدین الاصفهانی چنین می‌نویسد: «او در علم طب مرجعی به شمار می‌رفت که از سراسر دنیا بدو مراجعه می‌کردند. وی بقراط عمر و جالینوس زمان بود.» وی در سال ۱۱۶۴ میلادی در سن ۹۱ سالگی درگذشت.

(۶) هبه‌آ... یهودی معروف به ابوالبرکات در دهکده‌ای به نام «بلد» متولد شد و از اینرو گاهی با عنوان «البلدی» شناخته شده است. موفقیت او در طب بسیار زیاد بود. وی به دین اسلام گروید و سرانجام به بیماری «الفانیاژیس» یا «راء الفیل» مبتلا گردید و چون برای درمان، خود را در معرض نیش افعی‌هایی که آنها را مدتی گرسنه نگاه داشته بود قرار داد. گرچه از این بیماری نجات یافت ولی در عوض بنیایی خود را از دست داد. ابوالبرکات چندین کتاب نوشته که از میان آنها، خودش «المعتبر» را که از ماوراء الطبیعه گفتگو می‌کند، بهترین می‌دانسته است. یکی از پژوهشگران جدید که این کتاب را خوانده، معلومات و شیوه نگارش نویسنده را عالی و خود او را به مناسبت نظریات افلاطونی که در افکار فلسفه داشته، جانشین شایسته‌ای برای رازی می‌شناسد. وی در سن هشتاد و چهارسالگی در قرن دوازده میلادی درگذشت.

(۷) به واسطه انتساب به «نیل» که شهری است در ساحل فرات بین بغداد و کوفه بدین نام مشهور گردیده است. گرچه این شهر، شهر کوچکی بیش نبوده ولی بطوریکه گفته می‌شود، رجال مشهوری تربیت کرده است.

(۸) ابوالحسن ثابت بن قره بن مروان بن ثابت پزشک شخصی معتضد خلیفه عباسی بود. بیش از یکصد جلد کتاب به نام او ذکر شده و ضمناً گذشته از آثار طبی، رسالاتی در خصوص مذهب صابئی موسیقی نگاشته است. ثابت در سال ۹۰۱ میلادی در سن هفتاد و شش سالگی درگذشت.

(۹) ابراهیم بن محمد بن بطعا.

(۱۰) ابن الخمار همکار ابن سینا که بعدها در دربار محمود غزنوی مسکن گزید و صاحب رساله «امتحان الاطباء».

(۱۱) Science.

(۱۲) Knowledge.

(۱۳) جهان در نظر متفکرین جامع نگر، ارگانیک است که در آن نظام و سلسله مراتب وجود به نهایت درجه از کمال حکمفرمایی دارد. هر جزء از این جهان و هر موجودی از موجودات، در این رویکرد، جزئی از سازواره کلی به شمار می‌آیند و در هستی و رفتار آن نقشی دارند

ولی به جهت تحولات شگرف در طبیعت‌شناسی، که در تاریخ علم به نام عصر انقلاب علوم (قرن هفدهم) و نیز دوره موسوم به عصر انقلاب صنعتی (قرن هجدهم و نوزدهم) خوانده شده است.

گرایش اتمی به جهان بوجود آمده است. علوم استقلال و رشد شگرفی پیدا کرد و شاخه‌های معرفت از یکدیگر مجزا گشته است و بدین ترتیب جهان بینی ارگانستی جای خویش را به نگرشی تجزیه گرایانه و مکانیستی به جهان دارد و جنبه‌های متنافیزیکی از صحنه تفکر باصطلاح علمی خارج گردید. در ابتدای قرن بیستم حرکت‌های در زمینه تلفیق این دو نوع نگرش صورت گرفته است که در انتهای قرن اخیر قوی‌تر گشته و به سمت تکامل پیش می‌رود.

Under graduate medical Education (۴)

Graduate medical Education (۵)

(۱۶) شاعر و پژوهشگر.

(۱۷)

(۱۸)

(۱۹)

(۲۰)

(۲۱)

(۲۲)

(۲۳)

(۲۴)

(۲۵)

(۲۶)

(۲۷)

(۲۸)

(۲۹) پژوهشگر و نویسنده.

(۳۰) دانشگاه و دانشگاهیان از دیدگاه حضرت امام خمینی (ره) (ص ۲۳۹).

(۳۱) همان منبع ص ۲۳۷.

(۳۲) رک، علی اکبر امینی، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ش ۱۱ شهریور ۱۳۶۷، ص ۲۹.

(۳۳) رک: عبدالحمید ابو‌الحمده، مبانی سیاست،؟؟؟ تهران ۱۳۶۵، ص ۳۵.

(۳۴) ویلیام نو، بلرم، نظریه‌های نظام سیاسی، ترجمه احمد نوین، ۲ جلد، جلد اول، نشر؟؟؟ تهران ۱۳۷۳، صص ۳۰ - ۲۱.